بسم الله الرحمن الرحیم

اندیشه ها

بیانات ارزشمند رئیس قوه قضائیه در جمع کارکنان سازمان ۳
نگرشی به احکام حق و تکلیف در... (دکتر محمدصالح ولیدی) ۵
نگرش علمی و کاربردی به قانون جرایم رایانه‌ای (غلامعباس ترکی) ۱۲
اعاده دادرسی (دکتر رضا فرج اللهی) ۱۹
هوش هیجانی و جایگاه آن در موفقیت...(دکتر مینو طباطبایی و دکتر منوچهر توسلی نائینی) ۲۲
جمهوری اسلامی ایران و شورای همکاری خلیج فارس (سید محمود ساداتی) ۲۶
مسؤولیت ناشی از ترک فعل یاری به دیگری (علی امیری تبار) ۳۲
ارزش ها و حقوق کیفری ایران (محمد حسین قویدل) ۳۹
نقد و بررسی کلیات لایحه قانون مجازات اسلامی (محسن شریفی) ۴۲
نقدی بر لایحه مجازات (روح الله اکرمی سراب) ۴۸
سرقت و عناصر تشکیل دهنده آن (عادل نحوی) ۴۹
نقدی بر مقاله «آیا نگهداری مشروبات الکلی از نظر فقهی جرم است؟» (محمد حسنی) ۵۲
آشنایی با اصطلاحات حقوقی با بازخوانی ...(مولف: حمید معظمی - مترجم: میترا اسماعیلی) ۵۴

رویه قضایی

آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری ۵۹
دیدگاه های مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه ۶۴
دیدگاه های مشورتی کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی ن.م ۶۶
استفتائات فقهی و حقوقی (امور حقوقی) ۶۸

حقوق برای همه

وکیل الرعایا (آقای سعید دهقان) ۷۰
آشنایی با حقوق شهروندی ۷۴
آموزه ها ۷۶
با داوطلبان آزمون های حقوقی - قضائی ۸۱

فرهنگی

اگر شما قاضی این پرونده بودید چگونه رأی می دادید؟ ۸۳
جدول (عبدالکریم کارمزدی) ۸۴
داستان (فاطمه مقدسی) ۸۵
فرم اشتراک ۸۸

صاحب امتیاز:
سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر:
محمدمصدق(مهدوی)

مدیر اجرایی: مهدی کوکبی
امور مشترکین و توزیع: فاطمه فرهی
گرافیست: مسلم عرب باصری
حروف چینی: اکرم دمیرچلی
ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلاسادات اسدی
لیتوگرافی وچاپ: موسسه اطلاعات
توزیع: شرکت نامه امروز، تلفن: ۵-۸۸۳۳۸۵۵۳

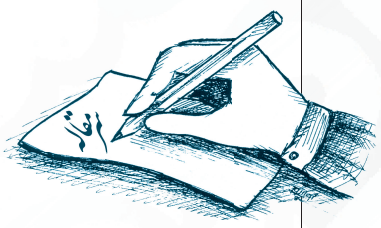
آرای نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
دادرسی در تلخیص مقالات مجاز است.
نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
مقالات رسیده عودت نمی شود.
ترجیحاً مقالات ارسالی تایپ شده باشد.

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی ن.م
صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
دورنگار: ۸۲۹۰۲۵۷۸
WWW.IMJ.ir
E-mail: dadrasi2010@Yahoo.com

اعضای هیأت تحریریه

- آیت الله محمد یزدی
- حجة الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی
- حجة الاسلام و المسلمین محمد نیازی
- حجة الاسلام و المسلمین محمد مصدق
- حجة الاسلام و المسلمین احمد شفیعی
- حجة الاسلام و المسلمین علی شوشتری
- دکتر ابوالقاسم گرجی
- دکتر حسین میرمحمد صادقی
- دکتر سید محمد حسینی
- دکتر محمد جواد صفار
- دکتر سام سوادکوهی فر
- سید لطف الله اتابکی

بهار طبیعت و بهار دل‌ها



بهار را با عید که سرآغازگر آن است، می‌شناسیم و عید را با دعای حلول سال که القاء کننده حرکت به سوی نیکی‌ها با گسستن از بدی‌ها و تحول درونی است. بهار را با بوی نو بودن و تازگی می‌شناسیم؛ که در دوران کودکی، لباس و کفش نو جلوه‌های آن بودند و حال که در بزرگسالی، توقعاتمان نیز بزرگ شده است، تازگی را در نیازهای خویش ساختهٔ بزرگتری چون خانه‌ای بزرگ‌تر و خودرویی لوکس‌تر، به انتظار می‌نشینیم.

چند روزی بیشتر به حلول سال نو نمانده است. روبه‌روی آیینه نشستم تا زوایای وجودم را بهتر ببینم. به خود گفتم: هر سال لحظهٔ تحویل، به انتظار دعای سال نو می‌نشینم و با دقت به آن گوش فرا می‌دهم. گویی می‌خواهم با سپردن آن به گوش جان، تذکره‌ای دائمی باشد برای سیصد و شصت و پنج روز آینده (البته اگر خداوند از من دریغش ندارد) و «حوّل حالنا» را با چنان حضور ذهن و التجایی به «الی احسن الحال» وصل می‌کنم که بی‌پاسخ ماندن آن را از رحمانیت خداوند به دور می‌بینم، و با این تصور، خود را تا آخر سال بیمه شده از بدی‌ها و گناه‌ها به شمار می‌آورم.

سال‌هاست که چنین است. حتی اگر لحظه‌ی تحویل سال، نیمه شب باشد، زمزمهٔ عمیق دعای تحویل را که درخواست برای تحویل بدی‌ها به گذشته و تحول و حرکت به سوی خوبی‌ها است، از یاد نمی‌برم. از خود پرسیدم: چگونه است که این خواستنِ از عمق جان، بیمه‌ای چند روزه است که از تأمین یک سال من در مقابل رفتارهای خارج از روال انصاف، عدالت، اخلاق و انسانیت عاجز است؟ چگونه است که در نیمه‌های سال، خود را با انبوهی از گناه محشور می‌بینیم و چگونه است که در آخر سال با نگاهی به آن چه گذشت، در پیشگاه رحمانیتش شرمنده می‌شوم؟

«الابذکر الله تطمئن القلوب» را باور دارم. این که نسیان، عارضه‌ای لا ینفک بر انسان است، را نیز قبول دارم؛ تا حدی که گفته‌اند واژه‌های انسان و نسیان را از یک ریشه گرفته‌اند، اما در فهم این که چگونه پس از خواستن عمیق «حوّل حالنا» از خداوند و امید به این که «احسن الحال» را یافته‌ام، نسیان بر من عارض می‌شود، عاجزم.

باز از خود پرسیدم: تذکر «کلمه‌الله» که موجب اطمینان قلب است، چیست؟ و چگونه است که هر بهار که طبیعت، نو می‌شود و من می‌خواهم که زنگارهای ناشی از خزان وجودم، و جمود برخاسته از زمستان عیونم را به دور افکنم، تا بتوانم با چشمانی روشن‌بین و منعطف، شاهد جوانه زدن نیکی‌ها در وجود خویش شده و عالم شهود را به شهادت تحول خویش بخوانم، عاجز از این خواسته، به روزمَرگی سال پیش و سالیان پیش‌تر گرفتار می‌شوم؟

آیینه هم‌چنان صاف بود و تصویر من را بی هیچ دخل و تصرفی نشان می‌داد. پوزخندی زدم. مخاطبم در آیینه نیز لبخندی آمیخته با سرزنش بر لب آورد و گفت: برای حلول سال نو، اراده کردی که آویزه‌های جسمت را چون طبیعت نو کنی؛ خواستی و عمل کردی، اما برای تحول وجودت فقط خواستی، اما عمل نکردی.

باز گفت: این که می‌گویند خواستن، توانستن است، مغلطه‌ای بیش نیست، خواستن، صرفاً مقدمه‌ی توانستن است و هیچ مقدمه‌ای به ذی‌المقدمه منتهی نمی‌شود، مگر با عمل. حال خود بگو. آیا بهار طبیعت را با بهار قلبت همراه کرده‌ای؟

در طلب تحول به سوی خوبی‌ها و خیرات تا چه حد به میدان عمل آمده‌ای؟

تذکر «کلمه الله» را تا چه حد در نیکی به دیگران و تلاش در جهت برآوردن نیاز هم‌نوعان خود تفسیر کرده‌ای؟

پیغام «فاما السائل فلا تنهر»[1] را در هنگامه درخواست کدام نیازمند بر خود نهیب زدی، تا با توجیه «قباحت گداپروری»، دستِ رد بر سینه‌اش نگذاری؟

سفارش «وبالوالدین احسانا»[2] را بر کدامین گوشهٔ بهاری قلبت نشاندی تا در بحبوحه‌ی کار، در کشاکش مشغله‌ی زندگی و در میان زنگ‌های ممتد تلفن‌های ثابت و همراه، کلام محبت‌آمیز مادرت را، با کلامی نه به آن اندازه محبت‌آمیز، بلکه بدون رنگ و بوی «اُف»، پاسخ دهی؟

کدامین نگاه به هم نوع خود را با تذکر «الا بشرٌ مثلنا»[3] که جلوه‌ی تواضع پیامبری بزرگ و بزرگوار است، مزیّن کرده‌ای؟....

و در یک کلام: آیا بهار طبیعت را با بهار قلب‌ها که همانا قرآن کریم و آموزه‌های انسانی و اخلاقی آن است[4]، قرین ساخته‌ای؟

پی نوشت ها

۱ـ سوره ۹۳، آیه ۱۰
۲ـ سوره ۱۷، آیه ۲۳
۳ـ سوره ۳۶، آیه ۱۵
۴ـ اشاره به این فرمایش حضرت علی علیه السلام: و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه، فانه ربیع القلوب (مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، جلد ۸۹، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ ق، ص ۲۰)

بیانات ارزشمند رئیس قوه قضائیه در جمع کارکنان سازمان قضایی نیروهای مسلح

هدف اصلی دستگاه قضایی، اقامه عدل، فصل خصومات و احقاق حقوق مردم است. فراموشی هدف، همواره انسان را از مسیر درست، منحرف می‌کند و دستگاه قضایی گاه به گونه‌ای در پیچ و خم‌های مسیر گرفتار می‌شود که هدف اصلی فراموش می‌شود و به تبع آن مشکلات زیادی به وجود می‌آید.

قاضی به طور مستمر در مسیر لغزش و خطر است و باید برای این که در این مسیر به بیراهه نرود، مدام ذکر حق در وجودش جاری باشد و با یادآوری هدف اصلی و اجرای دقیق قانون از گمراهی جلوگیری کند. کار قضاوت بسیار حساس و خطیر است و قضات در فرایند رسیدگی، در معرض خطرها و چالش‌های مختلفی هستند و باید همواره به خطرات و چالش‌های پیش رو واقف باشند.

در جریان فتنه‌های اخیر، عده‌ای دستگاه قضایی را به کندی یا اهمال در رسیدگی به اتهام آشوبگران و فتنه‌انگیزان متهم می‌کردند و عده‌ای برخوردهای قانونی دستگاه دادرسی، با متهمان و آشوبگران را تجاوز به حقوق شهروندی پنداشته‌اند. واقعیت این است که دستگاه قضایی اگر بخواهد بر اساس حرف دیگران عمل کند دچار چالش‌های جدی خواهد شد. ما در این زمینه، در مسیر انصاف و حق، گام برداشته وعمل می‌کنیم و در مقابل فشارهایی که هست، مقاومت کرده و راه صحیح قانونی را طی می‌کنیم.داشتن نیروهای مسلح سالم و قوی و عملگرایی در چهارچوب قانون یکی از اهداف نظام جمهوری اسلامی می‌باشد و نیز در قانون اساسی پیش‌بینی شده است که بخشی از دستگاه قضایی به جرایم خاص نظامی و انتظامی بپردازد، در حالی که این برخوردها به لحاظ حساسیت موضوع، نیازمند ظرافت خاصی در رسیدگی‌ها است.

سازمان قضایی پرونده کهریزک را بدون حاشیه و جنجال بررسی می‌کند و در برخورد با فرماندهان، ظرافت‌های خاص را مدنظر قرار می‌دهد و با برخوردهای فراقانونی و خارج از ضابطه قاطعانه برخورد می‌کند. قانون، سرفصل جداگانه‌ای برای رسیدگی به جرایم نظامی در نیروهای مسلح تدوین کرده است که دستگاه قضایی موظف به انجام آن است، اما باید با توجه به حساسیت و مأموریت ویژه نیروهای مسلح، رسیدگی قضایی با تأمل و دقت نظر باشد که موجب دلسردی نیروهای خدوم نگردد.

قضات باید بدانند که هیچ‌گاه آخرت خود را به



دنیای دیگران نفروشند؛ در مسیر حق گام بردارند و برای رعایت حال ظالم از مسیر حق منحرف نشوند، هرچند این کار ملامتِ ملامت کنندگان را در پی داشته باشد و همچنین برای اقتدار نظام و دستگاه قضایی، باید همواره در مسیر قانون وعدالت عمل کنیم.توصیه بنده به خود و دوستان این است که افعال و رفتار ما مثل کفی بر آب و مانند سرابی است که از دور آب می‌نمایاند. و این باقی نیست الاّ آن مقدار که سنگینی حق و اخلاص در عمل سایه افکنده باشد. آیه شریفه «ماعندکم ینفد و ما عندالله باق» (آنچه نزد شماست، تمام می‌شود و آنچه نزد حق تعالی است، باقی می‌ماند)، وجه الهی، عمل است. عمل ما ظاهری و باطنی دارد. انسان، حرکت و سکونی دارد. ظاهر عمل، همین چیزی است که ما می‌بینیم و باطنی است که در باطن ما و در باطن عالم محقق می‌شود. بازگشت این حرف به این است که ما انسان را چه می‌بینیم و حقیقت انسان را چه می‌دانیم؟ شاید تصور همه ما این باشد که وجود ما همین جسم ظاهری است، در حالی که آن کسی که ایمان می‌آورد، تمام اجزای بدن را وابسته به «من» می‌داند که باید شناخته شود. آن «من» این افعال را در باطن انجام می‌دهد و آن «من» باقی است. آن «من» فوتی ندارد. مرگ انسان در هیچ جای قرآن عدم نیست. «یتوفی الانفس» (خداوند نفوس را توفی می‌کند). "توفی"، غیر از وفات است. توفی، توفیه و استیفاء، غیر از این است که معدوم شود. خداوند انفس را توفی می‌کند، لذا نفس باقی است.

حقیقت انسان، حرکت ندارد؛ به این معنا که به فلان شهر عزیمت کند. این حرکت، متعلق بدن انسان است. آن «من» هرچه به طرف باطن می‌رود، استقرایش بیشتر است و او باقی است. آن چیزی وجه للخلقی است، یعنی وجه دنیایی است و طبیعتاً باقی نیست.

با توجه به آیه شریفه «یا ایها الناس انتم الفقراء الی‌الله» مبنی بر فقر انسان در همه احوال وجودی به خدای متعال، ماده فقر در این آیه اطلاق دارد. یعنی انسان، از همه حیث و جهت فقیر الی‌الله است. در فکر و قدرت و در اصل وجودی فقر الی‌الله دارد. در مقابل این فقر، یک غنا است. «و هو الغنی الحمید» که سراسر این عالم به وجود او قائم است. همه جا نور اوست و آنچه که هست اوست، ما به آن توجه نداریم. متأسفانه این که هستی را نمی‌شناسیم، عمر و خودمان را با چیز دیگری اشتباه می‌گیریم؛ یک عمر، فقر واقعی خود را با غنای دیگری اشتباه می‌گیریم و این "من" ناشی از اشتباه است. در عالم یک "منِ" حقیقی وجود دارد، فقط اوست که می‌تواند بگوید "من"، دیگران

با فقـری که به آنـان عارض اسـت قابلیت "من" بودن را ندارند و چه خسرانی است که یک عمر این راه غلط را طـی می کنیـم. همچنین درخصوص آئین‌نامـه جدید ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشـکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، اظهارنمودند آنچه در آئین‌نامه بحث نموده‌ایم، تفسـیر خاصی نیسـت و بنده نیز هیچ تفسـیری در این خصوص نداشته‌ام. تفسیر در جایی است که قطاع و پوششی وجود دارد و مفسـر بایـد این قطاع و پوشـش را کنـار بزند تا موضوع آشکار شود و نیز در بحث ماده ۱۸ مُرّ قانون باید اجرا شود. روی خلاف بیّن شرع با خلاف شرع هم اختلافی نداریم؛ زیرا بیـن این دو تفاوت وجود دارد؛ یکی از آن دو مضیق و محدود به این است که خلاف بیّن باشد و در دیگری این ضیق وجود ندارد. نظر بنده هم روی این موضوع نبوده اسـت؛ چرا که تفاوتش آشـکار اسـت و در متن قانون هم خلاف بیّن شـرع آمده اسـت و وجهی ندارد کـه ما دنبال خلاف شرع بگردیم.

خلاف بیّن شرع در خود قانون معنا شده است. در آن ماده گفته شده که خلاف بیّن شرع یعنی خلاف فتوای متفق بین فقهـا و اگر این اتفاق نبود، خلاف مشـهور و اگر این اتفاق هم نبـود، خلاف نظر ولی فقیه. لذا این امور هم تفسـیر شـده و موارد روشنی است که نیاز به تفسیر ندارد.

رئیس قوه قضائیه با اشـاره به این کـه به نظر ما آئین‌نامه قبلی خلاف قانون اسـت و بر این اساس آن را اصلاح نمودیـم، قانون می گوید "در مواردی که رئیـس قوه قضائیه حکمی را خلاف بیّن شـرع تشـخیص دهد"، از موارد اعاده دادرسی است. این مـاده به این کیفیت حقی بـرای رئیس قوه قضائیه اسـت، نـه حقـی بـرای محکوم‌علیـه؛ بنابراین محکوم‌علیـه نمی‌تواند با این تصور که رأی خلاف بیّن شـرع است، درخواسـت نقض حکم را نماید و دادگسـتری هم موظف به پذیرش این درخواست نیسـت. وی با تأکید بر این مسـأله که پس از پایان فصل خصومت و قضا، رسـیدگی دوبـاره، خلاف اصل است، گفت با قطعی شدن احکام، وجهی برای تجدیدنظر وجود ندارد. در شـرع هم بدین صورت اسـت. حال که اعاده دادرسـی خلاف اصل است، باید ببینیم قانونی که مصوب مجلس اسـت، تا چه حد اجـازه بازنگری داده اسـت؟ به نظـر ما که در آئین‌نامه جدید نیز آمده اسـت؛ ماده ۱۸ مقرر داشته است که هر وقت رئیس قوه قضائیه به موارد خلاف بیّن شرع برخورد نمود، از موارد اعاده دادرسی است. یعنـی برخـلاف آئین‌نامـه پیشـین حقـی برای محکوم‌علیه متصور نشـده است و قانون نیز چنین چیزی را نپذیرفته است.

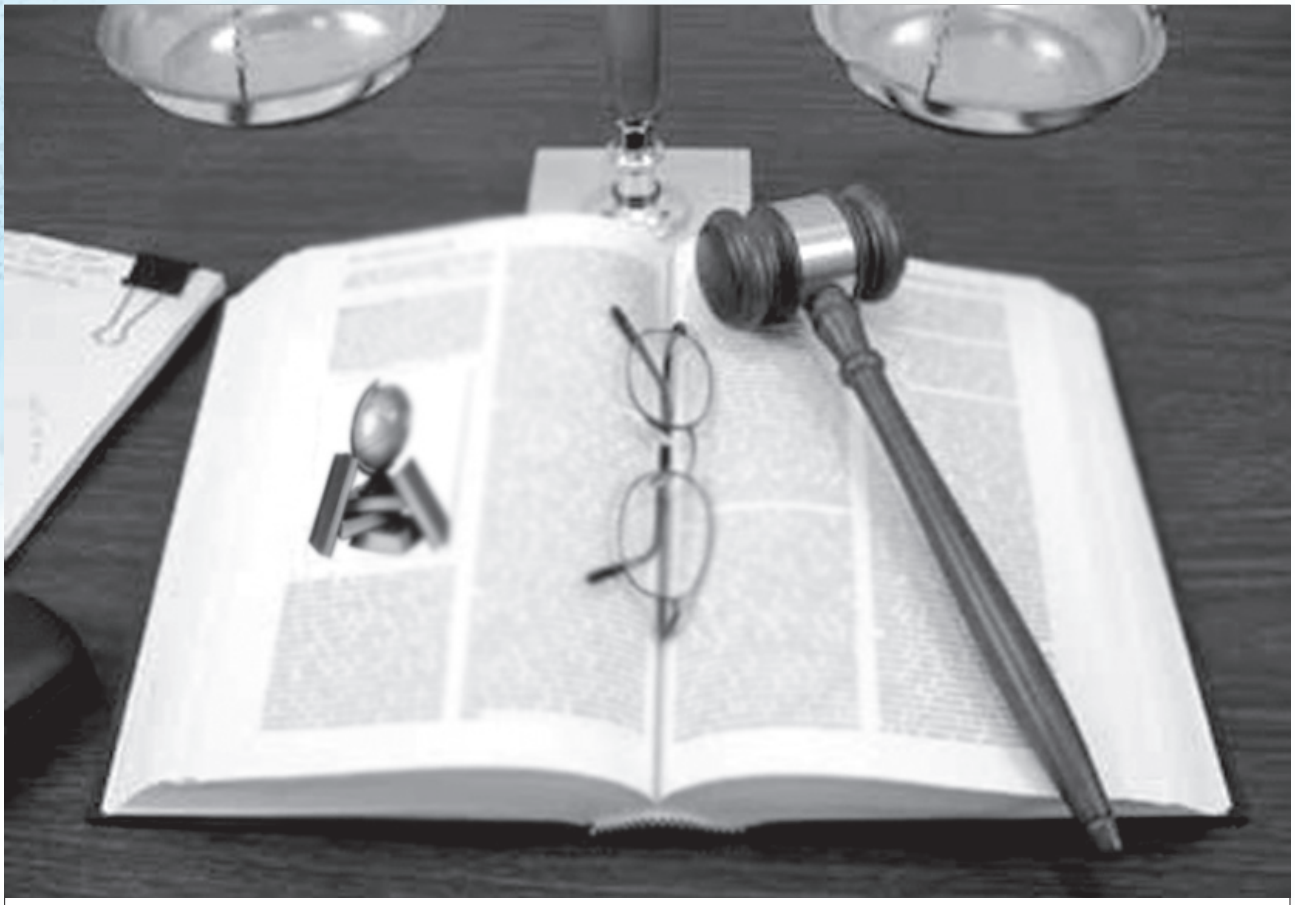
آیتا...آملی لاریجانی درخصوص این که رئیس قوه قضائیه از چه طریقی از موارد خلاف بیّن شـرع مطلع می‌شود، گفت: قانون این موارد را ذکر نموده است. دستگاه‌های نظارتی مثل دیوان عالی کشور و دادستانی کل کشـور وجود دارد که هنگام رسیدگی به پرونده‌ها ممکن اسـت به چنین مواردی برخورد نمایند و در صورت خلاف بین شرع بودن حکم، آن را به رئیس قوه قضائیه اعـلام می‌نمایند و در ماده ۱۸ گفته شـده «اگر اتفاقاً به چنین مواردی برخورد کردنـد»، پس ضرورت ندارد کـه پرونده‌ها را یکی یکی مورد بررسی قرار داد. مثلاً در بحث‌های فقهی گفته شـده اسـت: اگر بـه خونی برخـورد کردید، اجتناب کنید، این حکم بدین معنا نیسـت که حتماً بروید و خون پیدا کنید.رئیس قوه قضائیه با اشـاره به این که مـاده ۱۸ حق نقض حکم را به رئیس قوه قضائیه نداده اسـت، تصریح نمودنـد که: اگرچه به لحاظ شـرعی معتقدم رئیس قـوه قضائیه می‌تواند حکم را در صورت خلاف بیّن شرع بودن نقض کند، اما در حال حاضر قانون اجازه نقض یا توقف حکم را به رئیس قوه قضائیه نداده، بلکه اجازه درخواسـت اعاده دادرسی را داده است و در زمانی که پرونده به دادگاه رسـیدگی کننده ارجاع شد، این دادگاه است کـه می‌تواند حکـم را نقض کند و دسـتور توقف اجرای حکم را بدهد.

درخصوص اطاله دادرسی و توسـعه قضایی نیز: سؤالات بسیار اساسـی وجود دارد و معتقدم باید در این موارد کارهـای مضاعفی صورت گیرد و بنده از قبل از ورود به دسـتگاه قضایـی در خصوص این موضوعات تحقیقات زیادی داشته و دارم. همچنین باتوجه به موانع و مشکلات موجود در باب ضرورت اسـتفاده از فن‌آوری‌هـای نویـن در دادرسـی الکترونیک و برنامه CMC بنده بر استفاده از این فن‌آوری‌های نوین در دستگاه قضایی تأکید داشته و آن را جزء سیاست‌های دستگاه قضایی می‌دانم و هرچـه پیـش می‌رویـم، اسـتفاده از رایانـه و فن‌آوری‌های نوین ضرورت بیشتری پیدا می کند. ما بایـد به گونه‌ای عمل کنیم که اسـتفاده از رایانه الـزام‌آور شـود و قضـات آن را به عنـوان تکلیفی همانند فراگرفتن مواد قانون بدانند.

اکنوننظر به اسـتفاده روزافزون از این فن‌آوری‌ها در دنیا، جای بسـی تأسف است که ما از آن استفاده نکنیم. امروزه کامپیوتر مانند قلم اسـت و جزء لوازم اصلی در بحث پژوهش بوده و در کشورهای غربی اصطلاح "knowledge meaning" به کار مـی‌رود؛ به ایـن معنا که مـا داده یـا اطلاعاتی به کامپیوتر بدهیم و کامپیوتر بتواند معلوماتی را خلق نماید.درخصوص وظیفه قوه قضائیه در پیشـگیری از وقوع جرم براسـاس قانون اساسـی نیز متأسفانه هیچ نهاد مستقلی متولی این امر مهم نشده است و لایحه پیشـگیری از وقوع جرم که در دوره ریاست محترم قوه قضائیه هم به مجلس ارائه شد، به دلیل مغایرت با قانون اساسـی در برخی موارد، توسـط شورای نگهبان رد شد. بر این اساس امر پیشگیری از وقوع جرم، کار فراقوه‌ای را می‌طلبد. پیشگیری از وقوع جرم نبایـد به تنهایی در اختیـار قوه قضائیه باشد. قوه قضائیه در احکامی که صادر می کند، باید به جنبه بازدارندگی آن توجه کند و در این خصوص باید تـلاش مضاعفی صورت گیرد. به عنوان مثال، اگر دولت در تأمین معیشت مردم موفق نباشد، آمار سـرقت بالا می‌رود. پـس قوه قضائیه بـه تنهایی نمی‌توانـد این امر مهـم را هدایت نمایـد و نیاز به همکاری همه نهادها دارد.

خوشبختانه در سیاسـت‌های ابلاغی مقام معظم رهبری در مورد برنامه‌های پنجم در بخش قضایی، این سیاست‌ها در شـانزده بند گنجانده شده که در یک بند آن قوه قضائیه ملزم شـده است با همکاری دستگاه‌های دیگر، موضوع پیشگیری از وقوع جرم را پیگیری نماید.

به نظر بنده، امر ایشـان، راه را برای رفع اشـکال قانون اساسـی همـوار می‌نماید. ما هـم در چارت جدید قـوه قضائیه، مرکـزی با عنـوان "حفاظت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم" ایجاد نموده‌ایم که چه بسا آن را در حد معاونت ارتقاء بخشیم.



نگرشی به احکام حق و تکلیف در فقه و قانون

دکتر محمد صالح ولیدی
دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

چکیده

واژه‌های حق و تکلیف در زبان فارسی به معانی گوناگون به کار می‌رود، اما حق، واژه‌ای عربی است که در معنای مصدری ثبوت استعمال می‌شود. این واژه در قرآن مجید به معنی ثبوت ذاتی و نفس الامری و تسلط اشخاص بر اشیاء به گونه‌ای است که به انسان اختیار انتفاع و بهره‌برداری از اشیاء را می‌دهد. در برابر هر حق، تکلیفی است.

تکلیف عبارت از دستوری بی‌واسطه است که به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد. خواه مقتضی الزام به انجام کاری یا ترک آن باشد و مفید ترخیص و اباحه می‌باشد. حق و تکلیف و رابطه آنها با یکدیگر، در فقه و قانون مدنی مورد بحث است، اما تشخیص مصداق حق و تکلیف کار آسانی نیست. در این مقاله احکام حق و تکلیف در فقه و قانون مورد بحث قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: احکام، حق، تکلیف، ثبوت، تسلط، فقه، قانون

درآمد

لفظ «حق» در گفت و گوهای روزمره به انحاء مختلف به کار می‌رود. جمله «دین مال حق ماست» به این معنا است که بر آن مالکیت داریم. همچنین وقتی گفته می‌شود «الف» خانه خود را به دیگری فروخت، بدین معنی است که حق مالکیتی را که بر خانه‌اش داشت، در برابر مبلغی معین به دیگری منتقل ساخته است.

در این نوشتار، ماهیت حق و تکلیف و حکم و رابطه آنها با یکدیگر مورد بحث قرار گرفته است. قانون مدنی به تقسیم اموال پرداخته، ولی از آن تعریفی نکرده است و حقوقدانان حسب مورد به تعریف حق، مال و اقسام آن اکتفا کرده‌اند. در نتیجه بیان مصادیق واژه‌های حق و تکلیف به آسانی ممکن نیست. در این مقاله ابتدا به معنی لغوی و اصطلاحی لفظ حق و تکلیف در منابع فقهی و قانونی اشاره می‌شود و سپس تعریف، ماهیت و عناصر حق در فقه و قانون و اقسام تکلیف و مبانی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد و رابطه حق و تکلیف به بحث گذارده می‌شود.

مفاهیم

قواعد و مبانی فقه اسلامی، مبتنی به قرآن کریم، سنت پیامبر اکرم (ص) و تقریر و فعل ائمه معصومین (ع) است و مباحث آن اغلب راجع به کیفیت و طریقه استنباط و کشف عناوین و اصطلاحات فقهی از قبیل حکم، حق و تکلیف می‌باشد، به گونه‌ای که لفظ حق از دو لفظ حکم و تکلیف تفکیک شده و مورد بحث قرار گرفته است.

تشخیص و تبیین حق و تکلیف و اِعمال آنها در تنظیم روابط اجتماعی به قدری حائز اهمیت است که بعضی فقها، علم فقه را، علم به قواعدی می‌دانند که برای کشف احکام واقعی متعلق به افعال مکلفین تدوین و تنظیم شده است[1]. (یزدی؛ ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۱ و ۲)

بنابراین برای تبیین مفهوم و ماهیت حق و تکلیف در فقه باید ابتدا احکام شرعی تعریف شود تا زمینه و بستر مناسبی برای شرح و تفسیر و تحلیل موضوع فراهم گردد.

به طور کلی مقصود از احکام فقه اسلامی، قواعد و دستورهایی است که رعایت آنها به حکم شرع واجب و ضروری گشته است.(جوان؛ ۱۳۲۷، ج ۲، ص ۲۵)

مراد از حکم، اوامر و نواهی است که به افعال مکلفین یا به وقایع و اتفاقات تعلق می‌گیرند. لفظ حکم در فقه اسلامی، عبارت از قواعد حاکم بر رفتار انسانی است و از این جهت، حکم را از دو نظر می‌توان تفکیک کرد و مورد مطالعه قرار داد:

اول ـ از جهت صدور از مبداء: یعنی از نظر تلبس آن به منشاء خود که در این صورت «حکم» نامیده می‌شود. به دلیل این که هر حکمی از مبداء و از اصل منشاء خود حکایت می‌کند.

دوم ـ از جهت توجه حکم و تعلق آن به افعال مکلفین: یعنی ارتباط حکم متعلق به اشخاص باشد. در این صورت حکم، گاه تکلیف و گاه حق نامیده می‌شود.

بنابراین در فقه اسلامی، احکام از باب تعلق آنها به افعال مکلفین، تکلیف نامیده می‌شود که وجوب و حرمت را در برمی‌گیرد، ولی هرگاه حکم برای بعضی اشخاص، اموری ثابت برقرار نماید، به گونه‌ای که آن شی در حیطهٔ تسلط و اختیار شخص قرار گیرد، این تسلط شخص به شی را حق گویند.

بدین ترتیب حق عبارت از تسلط شخص بر شی است که هر انسانی به آن نیاز دارد و ناظر به امتیازی است که شخص در برابر دیگران دارا است و حق استفاده از آن را دارد، لذا در فقه اسلامی، ماهیت حق و تکلیف همواره به عنوان تعبیری از یک واقعیت اجتماعی و ناظر به تنظیم روابط بین افراد استعمال شده است. الفاظ حکم، تکلیف و حق، از جهت تلبس آن به منشاء خود متحد و یکسان هستند یعنی از هر سه عنوان به حکم تعبیر می‌شوند، ولی از جهت تعلق حکم به افعال اشخاص، از یکدیگر منفک شده و حق یا تکلیف گفته می‌شود.

بدین ترتیب حق عبارت از تسلط شخص بر شی است که هر انسانی به آن نیاز دارد و ناظر به امتیازی است که شخص در برابر دیگران دارا است و حق استفاده از آن را دارد، لذا در فقه اسلامی، ماهیت حق و تکلیف همواره به عنوان تعبیری از یک واقعیت اجتماعی و ناظر به تنظیم روابط بین افراد استعمال شده است.

اقسام حکم

حکم شرعی، مفاد خطاب شارع است که از حیث اقتضاء، تخییر یا وضع به افعال مکلفان تعلق می‌یابد.(عاملی؛ بی‌تا، ص ۳) بنابراین حکم شرعی به حکم تکلیفی و حکم وضعی تقسیم می‌شود.

۱- حکم تکلیفی

حکم تکلیفی، دستوری است که بی‌واسطه به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد؛ خواه مقتضی الزام یا برانگیختن باشد. یا جلوگیری و منع، یا غیر این دو، بلکه مفید ترخیص و اباحه است.(کاظمی خراسانی؛ ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۴۰)

بنابراین اگر مفاد خطاب شرع، الزام به انجام کاری باشد، آن را وجوب می‌نامند، اگر منع از انجام کاری باشد، آن را حرمت می‌گویند، اگر انجام دادن آن کار رجحان داشته باشد با اذن در ترک آن، استحباب است، اگر ترک آن کار رجحان داشته با اذن در انجام دادن آن، کراهت نامیده می‌شود و اگر فعل و ترک آن کار یکسان باشد، اباحه می‌باشد. در این تقسیم فقهای امامیه اتفاق نظر دارند و اکثر فقهای اهل سنت نیز به همین عقیده‌اند، ولی فقهای حنفی احکام تکلیفی را به هشت بخش تقسیم نموده‌اند که عبارتند از: فرض، واجب، حرمت، سنت مؤکد، سنت غیر مؤکد، کراهت تحریم، کراهت تنزیه و اباحه.

مراد از فرض، طلب الزامی است که دلیل قطعی بر آن باشد. واجب طلب الزامی است که مستند به دلیل ظنی باشد. سنت مؤکد، طلب غیرالزامی است که رسول الله (ص) بر آن اهتمام داشته است.

سنت غیر مؤکد، طلب غیرالزامی است که پیغمبر(ص) بر آن اهتمام نداشته است. کراهت تحریم نیز برخلاف کراهت تنزیه، آن است که طلبِ ترک در آن شدید و به حرمت نزدیک باشد ولی در مورد اباحه فقهای اسلامی اتفاق نظر دارند.(حکیم؛ ۱۹۶۳م، ص ۶۸)

۲- حکم وضعی

حکم وضعی مقتضی الزام و برانگیختن یا جلوگیری و منع نیست و بی‌واسطه به فعل مکلف تعلق نمی‌گیرد. صاحب فصول، حکم وضعی را مانند حکم تکلیفی به پنج قسم: سببیت، شرطیت، مانعیت، صحت و فساد تقسیم نموده است، اما این تقسیم‌بندی کامل به نظر نمی‌رسد؛ زیرا احکام وضعی دیگری چون ملکیت و زوجیت را در بر نمی‌گیرد.

فقها در تقسیم‌بندی حکم وضعی اتفاق نظر ندارند. بعضی این احکام را در پنج قسم آورده‌اند که شرح آن گذشت و بعضی در سه دسته مشتمل بر سببیت، شرطیت و مانعیت قرار داده‌اند. گروهی

هم حکم وضعی را منحصر به تعداد معین ندانسته و معتقدند هر حکمی که تکلیفی نیست، پس وضعی است، خواه در خود تکلیف دخالت داشته باشد یا در متعلق یا در موضوع آن(آخوند خراسانی؛ ۱۳۶۶، ج۲، ص ۳۵۲). برخی فقهای اهل سنت معتقدند که حکم وضعی همه جا به حکم تکلیفی برمی گردد. مثلاً وقتی می گویند که زنا سبب واجب شدن حد است، مراد این است که در صورت تحقق زنا، حد واجب است.(شاطبی مالکی؛ بی تا، ص ۱۸۷)

۳- تابعیت حکم وضعی از حکم تکلیفی

با توجه به اختلاف نظر فقها در تقسیم احکام وضعی این، پرسش مطرح می شود که آیا احکام وضعی تابع احکام تکلیفی هستند و از آنها منتزع شده اند یا این که احکام وضعی مستقلاً وضع گردیده اند.

شیخ انصاری در این خصوص آورده است: «بنا به قول مشهور چنان که در شرح زبده آمده، بلکه آنچه که رأی محققین بر آن قرار گرفته است، این است که برگشت همه احکام وضعی به تکلیفی است؛ بدین معنی که احکام وضعی مستقلاً از طرف شارع وضع نگردیده، بلکه شارع منشاء انتزاع آنها را وضع نموده است. مثلاً در مورد ملکیت، شارع بهره برداری از ملک و عوض آن را جایز گردانیده، آن گاه ملکیت از آن انتزاع شده است (انصاری؛ ۱۳۷۴، صص ۳۴۰ به بعد).

صاحب فوائدالاصول می گوید: «بیان مصادیق احکام وضعی بدین معنی است که برخی مستقلاً متعلق وضع قرار گرفته اند مانند زوجیت، ملکیت و دیگر امور، اعتباری است که از انشاء عقد یا ایقاع در عالم اعتبار تحقق پیدا می کنند، ولی برخی از آغاز متعلق وضع قرار نگرفته اند، بلکه از امر دیگر که وضع بدان تعلق یافته، انتزاع می شوند، مانند جزئیت و شرطیت، خواه منشاء انتزاع آن حکم تکلیفی باشد یا وضعی»(کاظمی خراسانی؛ ۱۳۵۱، ج۲، ص۱۴۳)

مدلول قول اخیر به جهات ذیل ارجح است:

۱ـ برخی احکام وضعی مثل زوجیت و ملکیت را مستقلاً متعلق وضع قرار می دهد.

۲ـ سایر امور اعتباری را که از انشاء عقد و ایقاع در عالم اعتبار تحقق پیدا می کند، مورد پذیرش و تأکید قرار داده است.

۳ـ به جهت این که موجوداتی که نه وجود در خارجی و نه وجود اعتباری دارند، بلکه هستی آنها به هستی منشاء انتزاع آنها وابسته است، مانند جزئیت و شرطیت را به عنوان حکم وضعی معرفی و مورد شناسایی قرار داده است.

مفهوم حق در قرآن مجید

آشنایی با معنی «حق» در آیات قرآن کریم، درک مفهوم واقعی کلمه را تسهیل می کند. در این جا به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱ـ لقد حق القول علی اکثرهم:[۲] حق در این آیه به معنی ثبوت قول است.

واژه حق در فلسفه به معنی واقعیت و حقیقت است که به حقایق جمع بسته می‌شود، اما در اصطلاح فقهی در معنای سلطنت به کار رفته است و آن عبارت از تسلط و اختیاری است که برای تنظیم روابط اشخاص در زندگی اجتماعی به نفع پاره‌ای از اشخاص در برابر دیگران ایجاد می‌شود

۲ـ و یحق الله الحق بکلماته:[۳] خداوند با کلمات خود حق را اثبات می کند.

۳ـ و هوالذی خلق السموات و الارض بالحق:[۴] یعنی خلق آسمان و زمین حقیقی و ثابت است.

۴ـ و یتفکرون فی خلق السموات و الارض:[۵] ... ربنا ما خلقت هذا باطلا:[۶] خردمندان درباره حقیقت آفرینش آسمان و زمین اندیشه کنید ... چون پروردگار عالم این جهان را باطل نیافریده است.

۵ـ ان هذا الهوالقصص الحق:[۷] داستان های قرآن حقیقت دارند.

۶ـ و اذا قیل ان وعده الله حق:[۸] هر چیزی را که خداوند وعده می دهد، حتماً مطابق با واقع می باشد و حقیقت دارد.

۷ـ و آتی ذالقربی حقه:[۹] در این آیه حق به مفهوم قراردادی وارد شده است.

در مجموع معانی حق در آیات قرآن مجید این نتیجه به دست می آید که جامع همه معانی حق از نظر قرآن کریم، ثبوت حق است. یعنی وقتی می گوئیم خداوند حق است، یعنی ثبوت ذاتی و نفس الامری دارد.

تعریف فقهی حق

لفظ حق در لغت گاه به شکل مصدر به معنی ثبوت و الزام به کار رفته است و آن عبارت از حیثیت و عنوانی است که با توجه به نفس الامری هر چیزی با صرفنظر از علم یا جهل انسان نسبت به آن، حقیقت پیدا می کند و گاه حق به شکل اسم مصدر و به معنی درستی و به هدف بیان امری که مطابق با واقع باشد، استعمال می شود و گاه حق به معنی سخن راست در مقابل دروغ به کار می رود یا به معنی مزد و اجرت انجام کار است، اما معنی اصلی واژه حق به اعتبار معنی مصدری آن، ثبوت است که وجود حقیقی و نفس الامری اشیاء را اثبات می کند. از سوی دیگر چون ثبوت هر چیزی به گونه‌ای مخصوص و متناسب با آن خواهد بود، بنابراین ثبوت بعضی از امور در عالم طبیعت به صورت تکوینی است و بعضی دیگر که در عالم اعتبار و قراردادی است، به صورت تدوین حاصل خواهد شد. واژه حق در فلسفه به معنی واقعیت و حقیقت است که به حقایق جمع بسته می شود، اما در اصطلاح فقهی در معنای سلطنت به کار رفته است[۱۰] و آن عبارت از تسلط و اختیاری است که برای تنظیم روابط اشخاص در زندگی اجتماعی به نفع پاره‌ای از اشخاص در برابر دیگران ایجاد می شود مثلاً مقصود از حق خیار، تسلطی است که صاحب حق بر فسخ معامله پیدا می کند. همین طور سایر حق ها از قبیل حق نفقه، حق شفعه و نظایر این ها.(ولیدی؛ ۱۳۶۲، ش ۲۲ و ۲۳)

ماهیت حق، ناشی از تسلطی است که برای اشخاص ثابت شده است و در فقه اسلامی عبارت

از تسلط شرعی شخص به شی می‌باشد که ناشی از یک امر اعتباری و قراردادی است که قریحه انسانی آن را می‌سازد و اعتبار آن با نظر عرف تضمین می‌گردد.

تعریف قانونی حق

قانونگذار در باب اول قانون مدنی به تقسیم اموال و انواع آن پرداخته است، ولی مال را تعریف نکرده و به تبع آن اشاره‌ای به تعریف حق هم ننموده است. با وجود این از ملاحظه مصداق‌های متعدد واژه «مال» در مواد ۸۷۲، ۹۴۶، ۱۲۱۴ و ۱۲۱۷ این قانون و همچنین از مصداق‌های ملک در مواد ۱۳۲ و ۳۰ قانون مذکور بر می‌آید که قانون مدنی با توجه به مبانی فقه اسلامی و استفاده از نظر مشهور فقها درباره تعریف حق و ملک تدوین شده است. در فقه ملکیت عبارت از استیلای شخص بر عین مال با همه شؤون تسلطها است، ولی تسلط در حق از جهت مخصوصی است که از حیث مرتبه ضعیف‌تر از مال و متناسب با این حق است.(انصاری؛ بی‌تا، ص ۱۵۰)

حقوقدانان سکوت قانونگذار را جبران نموده و حق را بدین نحو تعریف کرده‌اند: حق اقتدار و امتیازی است که شخص در برابر سایر اعضای جامعه داراست؛ چون انسان برای ادامه زندگی به اشیاء خارجی نیاز دارد و حق دارد از آنها استفاده کند، اما انتفاع او از اشیاء از دو راه ممکن است؛ از مال مورد نیاز بی‌واسطه و مستقیم بهره‌برداری کند و دیگر آن که صاحب حق آن را به وسیله دیگری اعمال کند. بر همین مبنا حقوق انسان بر اشیاء را به دو دسته عینی و دینی تقسیم کرده‌اند. (کاتوزیان؛ ۱۳۸۵، ص ۱۴)

مبانی حق

درباره مبنای حق اختلاف نظر است و دیدگاه‌های مختلف فقهی و حقوقی در این زمینه به دو گروه عمده تقسیم می‌شود:

۱ـ مبانی حق از نظر فقها

بسیاری از فقها مانند شیخ مرتضی انصاری در مکاسب، مبنای حق را سلطنت و از مقوله حکومت و امارت می‌دانند و این معنی را از آیه شریفه « و من قتل مظلوماً فقد جعلناه لولیه سلطاناً» برداشت می‌کنند؛ زیرا مراد از سلطنت در این آیه، تسلط و حقی است که ولی دم در انتخاب قصاص قاتل یا اخذ دیه از او دارد، در حالی که برخی فقها از جمله صاحب حاشیه بر مکاسب، مبنای حق را از نوع مالکیت می‌شناسند، اما امام خمینی (ره) معتقدند که هیچ یک از این دو، مبنای حق نیست؛ زیرا در مواردی حق وجود دارد، اما سلطنت و ملکیت وجود ندارند، مانند حق تقدم در مساجد و تکایا یا حقوقی که به صغیر منتقل می‌شود و او نمی‌تواند مالک باشد.(یزدی؛ ۱۳۶۵، ص ۷۱)

۲- مبنای حق از نظر حقوقدانان

حقوقدانان نیز درباره مبنای حق نظریات گوناگون ابراز کرده‌اند؛ گروهی مبنای حق را توانایی و قدرت ناشی از اراده اشخاص می‌دانند و معتقدند که ارادهٔ دارندهٔ حق، پایه اساسی حق را تشکیل می‌دهد.

> **بسیاری از فقها مانند شیخ مرتضی انصاری در مکاسب، مبنای حق را سلطنت و از مقوله حکومت و امارت می‌دانند و این معنی را از آیه شریفه « و من قتل مظلوماً فقد جعلناه لولیه سلطاناً» برداشت می‌کنند؛ زیرا مراد از سلطنت در این آیه، تسلط و حقی است که ولی دم در انتخاب قصاص قاتل یا اخذ دیه از او دارد، در حالی که برخی فقها از جمله صاحب حاشیه بر مکاسب، مبنای حق را از نوع مالکیت می‌شناسند**

در این نظریه مبنای حق منوط به اعمال اراده اشخاص است. بنابراین عنصر اصلی حق، عبارت از اراده‌ای است که به وسیله قانون حاکمیت یافته است.(مرعشی؛ ۱۳۷۳، ص ۲۰)، اما گروه دیگر مبنای حق را سود یا منفعتی می‌دانند که قانون از آن پشتیبانی و حمایت می‌کند. طبق این نظر مبنای حق بر دو رکن استوار است: نخست این که صاحب واقعی حق کسی است که از آن سود می‌برد و دیگر حمایت و پشتیبانی قانون از آن‌چه سودمند است، می‌باشد.(خسرو شاهی؛ ۱۳۷۸، ص ۲۲)

طبق نظریه دیگر، شخصیت انسان قابل تفکیک نیست، بلکه حق را ناشی از سلطه و اختیار اشخاص اعم از حقیقی یا حقوقی می‌داند. طبق این نظریه، شخص حقیقی، هر چند مانند کودک و دیوانه اراده نداشته باشد، می‌تواند صاحب حق شود، منتها حق در مورد اشخاص فاقد اراده، به وسیله ولی، قیم یا وصی اجراء می‌شود.

طبق این نظریه تحقق حق منوط به وجود دو عنصر می‌باشد:

۱ـ داشتن اهلیت برای داراشدن حق: مراد از این رکن، صلاحیت شخص برای دارا شدن حق است که اصطلاحاً از آن به اهلیت تمتع یا تملک یاد می‌شود. در این مرحله هر انسانی در چارچوب ویژگی‌های نظام حقوقی می‌تواند صاحب حق شود، اما هیچ کس حتی صاحب حق نمی‌تواند اهلیت تمتع را از خود سلب کند.

۲ـ داشتن اهلیت برای تصرف در حق: برای این که صاحب حق بتواند حقوق خود را استیفاء کند، داشتن صلاحیت که شامل شرایطی از قبیل بلوغ، عقل و اختیار است، ضروری می‌باشد که اصطلاحاً از آن به اهلیت تصرف در حق یاد می‌شود.

اشخاص حقوقی مانند دولت، انجمن‌ها و شرکت‌های تجارتی نیز چنان‌چه فعالیت آنها برای تحقق هدف معینی اختصاص یافته باشد، مثل مؤسسات عام المنفعه که دولت آنها را اداره می‌کند ، هرگاه قانونگذار شخصیت مستقلی برای آنها قائل شده است، مشمول این نظریه خواهند بود (کاتوزیان؛ ۱۳۷۷، ص ۲۴۸).

هر یک از این دیدگاه‌ها به لحاظ این که مبتنی بر یک یا دو عنصر از عناصر اصلی تشکیل دهنده مبنای واقعی حق می‌باشند، در جای خود ارزشمند و حائز اهمیت می‌باشد، منتها کافی به مقصود نیست؛ زیرا مبنای حق فرایندی است که با اجتماع مراحل سه گانه‌ای که واجد جنبه های

درونی و بیرونی است، حاصل می‌شود و این فرایند عبارت است:

۱- ماهیت و درجه تسلط و اختیار کسی که حق متعلق به اوست؛

۲- به رسمیت شناخته شدن تکلیف در برابر حق در نظام حقوقی؛

۳- هرآن‌چه که انسان می‌تواند نسبت به آن صاحب حق شود.

مرحله اول این فرایند ناظر به توانایی و تسلط صاحب حق نسبت به متعلق حق است که این امر با حمایت نظام حقوقی به وجود می‌آید. صاحب حق ممکن است شخص حقیقی باشد. مانند حق نفقه زن در عقد دائم یا حق ارث یا حق حضانت مادر نسبت به فرزند. صاحب حق گاه شخص حقوقی است مانند حق خیار فسخ در معاملات مربوط به شرکت‌های تجارتی. در تمام این موارد صاحب حق می‌تواند از حق استفاده کند یا از آن صرف‌نظر نماید.

ماهیت حقوقی مرحله دوم فرایند مبانی حق، عبارت از به رسمیت شناختن و مشخص نمودن حدود اختیار صاحب حق در نظام حقوقی برای افراد جامعه است. همین امر صاحبان حق را در برابر دیگران در موقعیت ممتازی قرار می‌دهد، به گونه‌ای که دیگران باید حق او را در زندگی اجتماعی رعایت کنند و مانع استیفای آن از طرف صاحبان حق نشوند. بنابراین در برابر هر حقی، تکلیفی برای دیگران به وجود می‌آید. گاه این تکلیف ناظر به اجرای موضوع حق است؛ یعنی مکلف باید کاری را انجام دهد که صاحب حق می‌خواهد. چنان‌چه کاری که باید انجام شود، مربوط به امور مالی باشد، او را متعهد یا مدیون نامند. ضمناً نوع تکلیفی که به وجود می‌آید متناسب با حق ایجاد شده، متفاوت است؛ مانند این که همه مکلفند حق حیات را محترم شمرده و مانع استیفای آن نشوند، اما در مورد حق نفقه زن، صرفاً شوهر مکلف به پرداخت است.

مرحله سوم فرایند که جنبه بیرونی دارد، شامل عین خارجی است و با تحقق آن، مبنای حق تکمیل می‌شود. این مرحله عبارت از چیزی است که صاحب حق نسبت به آن دارای حق و امتیاز می‌گردد، یعنی اجازه بهره برداری از آن را به انسان می‌دهد. این قسمت از فرایند حق را متعلق حق نامند که انسان نسبت به آن صاحب حق می‌شود مانند حق قصاص برای ولی دم یا زمین و خانه که عین خارجی است و مالک آن اجازه بهره‌برداری از آن را دارد یا ممکن است منافع اشیاء باشد مانند این که مالک زمینی آن را به دیگری اجاره می‌دهد و نظایر اینها. در تمام این موارد صاحب حق می‌تواند از حق خود استفاده نماید. مراحل سه گانه فرایند پیدایش حق، هر یک به نوبه خود از شرایط لازم برای تحقق حق محسوب می‌شود و این امر مورد تأیید اکثر محققین و صاحبنظران است.[۹]

بعضی از حقوقدانان حق را توانایی و اختیاری می‌دانند که به اراده اشخاص داده شده است یعنی در تحقق آن اعمال اراده که معمولاً به یک شخص یا اجتماع داده شده است، لازم است.(کاتوزیان؛ ۱۳۵۲، ج ۲، ش ۲۲۳ به بعد)

گروه دیگر، حق را سود یا منفعتی می‌دانند که از نظر حقوقی مورد حمایت قرار گرفته است.

ماهیت حق

مشاهیر فقها و حقوقدانان، راجع به ماهیت حق تعابیر گوناگونی دارند که در سه گروه عمده قرار می‌گیرد:

۱ـ نظریاتی که برای مفهوم حق نوعی تسلط و واقعیت عینی قائل هستند: گروهی از فقها معتقدند حق تسلط و توانایی خاصی است که زمام اختیار آن در دست صاحب حق است و او می‌تواند آن را ساقط کند یا به دیگری منتقل نماید. چنان‌چه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در حاشیه مکاسب شیخ مرتضی انصاری می‌نویسد: تسلط شخص بر شیء، علاقه و رابطه‌ای میان آن شخص با آن شی به وجود می‌آورد. هرگاه مطلق تسلط شخص به شیء از جمیع جهات باشد، لفظ ملک استعمال می‌شود، ولی هرگاه تسلط شخص بر شیء از جهت اختصاصی باشد، به حق تعبیر می‌شود. چنان‌چه حق مرتهن نسبت به مورد رهن فقط از جهت استیفای طلب از وثیقه است و از این جهت به نام حق رهن موسوم گشته است. صاحب حاشیه برای هر حقی در مورد خود، اعتبار خاصی قائل است که مستفاد از نحوه اعتبار، امارت، سلطنت و مالکیت می‌باشد.(غروی اصفهانی؛ بی‌تا، ص ۴)

شیخ محمد تقی در کتاب رساله العقود در مبحث خیارات در مورد ماهیت حق می‌نویسد: «حق موضوع عرفی است و معنی آن عبارت از سلطنت مطلقه عرفیه می‌باشد و این تسلط هرگاه از ناحیه شارع امضاء و تنفیذ شود، سلطنت شرعیه خواهد بود و مقتضای آن ثبوت سلطنت شرعیه به حیثیتی است که شخص بتواند آن را مورد اسقاط یا مورد صلح و دیگر تصرفات قرار دهد. (جوان؛ ۱۳۲۷، ص ۲۶)

۲ـ نظریاتی که حق را امتیازی ناشی از اراده دارنده حق تعبیر می‌کنند: بعضی از حقوقدانان حق را توانایی و اختیاری می‌دانند که به اراده اشخاص داده شده است یعنی در تحقق آن اعمال اراده که معمولاً به یک شخص یا اجتماع داده شده است، لازم است.(کاتوزیان؛ ۱۳۵۲، ج ۲، ش ۲۲۳ به بعد)

گروه دیگر، حق را سود یا منفعتی می‌دانند که از نظر حقوقی مورد حمایت قرار گرفته است. در این نظریه صاحب حق و عنصر اصلی کسی است که از آن سود می‌برد، اما در نظریه قبلی عنصر اصلی حق ناشی از اراده‌ای است که به وسیله قانون حاکمیت یافته است. (کاتوزیان؛ ۱۳۷۷، ص ۲۴۸)

۳ـ نظریاتی که ماهیت حق را به وسیله عناصر حق توجیه می‌نمایند: بعضی از حقوقدانان هر حقی را ناشی از سه عنصر اساسی می‌دانند.

عنصر اول در راستای منافع افرادی است که حق برای آنها به رسمیت شناخته شده است و

صاحب آن شناخته می‌شود، اما دارنده حق ممکن است فرد یا گروهی از اشـخاص اعم از حقیقی یا حقوقی باشـند ماننـد حقوقی که بـرای دولت یا برای شخص حقوق خصوصی است.

عنصـر دوم من علیـه الحق اسـت. چون به رسمیت شناخته شدن حقی برای افراد در جامعه، صاحب حـق را در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد به گونـه‌ای که دیگران باید آن حق را رعایت کنند و مانعی برای اجرای آن ایجاد ننمایند. صاحب حق نیز ممکن است شـخص حقیقی، گروهی از افراد یا شخص حقوقی باشد.

عنصر سـوم، متعلق حق اسـت و آن عبارت از چیزی است که انسان نسـبت به آن دارای حق و امتیاز است. متعلق حق نیز می‌تواند اشیاء، انسان یا منافع مال باشـد. طرفداران این نظریه معتقدند با وجود اجتماع عناصر سـه گانه، سـلطه صاحب حق که مهم‌ترین عنصر حق است، حاصل خواهد شد، اما تسلط در مالکیت، می‌تواند مراتب ضعیف یا شدید داشته باشـد، ولی در غیرملک تسلط در این حد نیست.(خسرو شاهی، همان، ص ۲۲)

در مقـام ارزیابی سـخنان فقهـا و حقوقدانان درباره ماهیت حق می‌تـوان گفت: نظریه‌ای که عنصر اصلـی حـق را ارادهٔ دارنده حـق معرفی می‌کنـد و ماهیت حق را ناشـی از اعمـال اراده صاحب حق می‌داند، با ایراد رو به رواست؛ به دلیل کـه اراده اعمال حـق از ارکان و متفرعات وجود حق می‌باشـد و اگر حق، متوقف بر آن باشـد، به اصطلاح اهل منطق، دور محال لازم خواهد آمد که باعث بی اعتباری این نظریه خواهد بود.

نظریه کسـانی که عنصر اصلی حق را سـود یا منفعتی می‌دانند که از نظر حقوقی حمایت شـده است. نیز چون موضوع حق یعنی سود و منفعت را به جای منشـاء پیدایش حق معرفی کرده است، قابل دفاع نیست.

دیدگاه، سوم، آمیزه‌ای از مبانی دو نظریه مذکور اسـت، اما ماهیتی سـه گانه براسـاس نظریات مذکور و حمایت از منافع صاحب حق قائل شـده اسـت. در نتیجه دیدگاه مسـتقلی در مورد منشاء پیدایش حق محسوب نمی‌شود.

دیدگاه اول، حق را در معنای سلطنت و از مقوله تسـلط و حکومت شخص بر شـی که در دنیای اعتبـار بـه وجود می‌آیـد و حدودش مشـخص می‌شـود و به وسـیله قانون حمایت شده است، معرفی می‌کنـد و صاحب حق که ممکن اسـت شخص حقیقی یا حقوقی باشـد، می‌تواند از حق خود اسـتفاده کند یا به طور کلی از آن صرف‌نظر نماید. بنابراین چون منشـاء حق، تسلط نسبت به شیء است و از رابطه میان شخص و شیء حاصل می‌گردد، در مقایسـه با نظریـات دو گروه دیگر صحیح به نظر می‌رسـد و با نظـر اکثریت فقها و حقوقدانان قابل انطباق می‌باشد.

رابطه حق و تکلیف

واژه‌های حق و تکلیف دو مفهوم فقهی هستند. تکلیف، حکم و فرمانی اسـت کـه از طرف مقام صلاحیت‌دار صادر می‌شـود و بی‌واسطه به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد، منتهی در پاره‌ای از موارد، تکلیـف ناظر بـه اجـرای موضوع حق اسـت و شـخص باید کاری را که صاحب حق می‌خواهد، انجام دهد، ولی گاه تکلیفی که در برابر حق ایجاد شده است، صرفاً به منظور احترام گذاردن به آن و خودداری از تجاوز به حق خلاصه می‌شود. در این موارد حق به طور مسـتقیم و به وسیله صاحب آن اجرا می‌شـود و دیگران تنها وظیفـه دارند آن را محترم بشمارند. مانند آن که هر مالکی مستقیماً و بـدون نیاز بـه رجوع به دیگـران، حق هر نوع تصرف و انتفـاع از ملک خود را در محدوده قانون دارد. در ایـن گونه موارد کسـانی کـه موظف به احتـرام به حـق مالک هسـتند، مکلـف نامیده می‌شوند.

کسـانی که توانایی تکلیف پذیـری دارنـد، ولـی تن به مسؤولیت نمی‌دهند، نه تنها حـق و مزیتـی بـرای آنـان نخواهد بـود، بلکه به خاطر سرپیچی از تکالیف محوله، مسـتحق مجـازات نیـز خواهند بود.

بدین ترتیب هر تکلیفی ملازم با حقی است که برای دیگران در نظر گرفته شـده است و در برابر هر حقـی، تکلیفی مقـرر اسـت. بنابراین حق و تکلیف دو روی یک سکه هسـتند و هرگاه گفته شود که اشخاص نباید در مال کسی بدون اذن او تصرف کنند، بدان معنی اسـت کـه مالک، حق تصرف و بهره برداری از آن را دارد.

بـه همین مناسـبت در قـرآن کریم انسـان با برخورداری از خصیصه تکلیف پذیری، مسـؤول اعمال خویش است.[۱۰] و در انجام تکالیف فردی و اجتماعی خویش در حدود توانایی‌هایی که دارد مسؤول خودسـازی و سـاختن اجتماع می‌باشد. بنابراین کسانی که توانایی تکلیف پذیری دارند، ولی تن به مسـؤولیت نمی‌دهند، نـه تنها حق و مزیتی بـرای آنـان نخواهد بود، بلکـه به خاطر سرپیچی از تکالیف محوله، مستحق مجازات نیز خواهند بـود. برای توجیـه بیشـتر رابطه حق و تکلیـف در این مثـال « الناس مسـلطون علی اموالهم» یعنی همه مردم به مال خودشان تسلط دارند و تسـلط هر فـرد بر مال خویـش منوط به رعایت تسلط دیگران است، موقعیت و رابطه حق و تکلیف را مشخص می‌نمائیم.

این فرمان و دسـتور از جهت صدور آن از ناحیه پیامبراکرم (ص) که مقام صلاحیت‌داری، اسـت حکم نامیده می‌شـود و از ایـن جهت که حکم به اشـخاص تعلق دارد، یعنی بر طبق آن همه مردم ملزم گشته‌اند که مال دیگری را محترم شمارند، تکلیـف نـام گرفته اسـت، از جهت ایـن که هر شـخص از تعدی نسـبت به مال دیگران ممنوع شـده و تخلف از آن موجب ضمان می‌باشد، ولی در مقابـل از تعلق حکم مزبور به اشـخاص که بر مال خود تسـلط یافته‌اند، این تسـلط به نام حق تعبیر می‌شود. بدین ترتیب معنی و مفهوم و رابطه حـق و تکلیف در این حکم فقهـی به خوبی قابل تشخیص می‌باشد.

جالب‌ترین بیان در زمینـه تحلیل رابطه حق و

تکلیف سخن امام علی (ع) است که می‌فرماید: «خداوند سبحان برای من به خاطر آن که زمامدار شما شده‌ام، حقی بر شما قرار داده و همان گونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است. پس حق به هنگام توصیف و بیان فراخ‌ترین چیزها است و بیشترین طرفدار را دارد، ولی افراد به هنگام عمل کمتر به آن پای‌بند می‌باشند.

هیچ حقی برای کسی منظور نمی‌شود مگر این که وظیفه‌ای بر عهده او واگذار شود و هیچ تکلیفی برای کسی در نظر گرفته نمی‌شود، جز آن که متقابلاً حقی برای او مطرح باشد. اگر برای کسی حقی بدون هیچ تکلیفی باشد، او تنها خداوند متعال است ... سپس خداوند سبحان از حقوق خود حقوقی برای بعضی از بندگان و تکلیفی برای بعضی دیگر قرار داده است و این حق و تکلیف را متقابل و متوازن قرار داد به گونه‌ای که هر حقی با تکلیفی همراه است و هر تکلیفی حقی را در پی دارد.

از مهم‌ترین حقوقی که خداوند بر بندگان قرار داده، حق والی بر مردم و حق مردم بر والی است و این وظیفه‌ای است که خداوند بر عهده هر طرف نسبت به دیگری نهاده و این تقابل حق و تکلیف را وسیله‌ای برای الفت بیشتر آنها قرار داده است. (امام علی (ع)؛ خ ۲۱۶)

چه بسا تکلیفی مقرر می‌گردد، ولی در برابر آن، حق به معنای خاص پدید نمی‌آیند. برای مثال نفقه اقارب، تکلیف است و فرزند مکلف است که نفقه والدین خود را بپردازد، ولی این امر تکلیف محض است

نتیجه

رابطه حق و تکلیف، یکی از مهم‌ترین مباحث فقهی است، مع هذا حق و تکلیف قابل جمع نیستند؛ زیرا حق سلطه‌ای است که شخص به حکم شرع یا قانون بر دیگری پیدا می‌کند. علاوه بر این، از آن‌جا که تسلط انسان بر خودش معقول به نظر نمی‌رسد، در نتیجه باید پذیرفت که صاحب حق و تکلیف نمی‌تواند یک نفر باشد. به همین مناسبت صاحب مکاسب انتقال حق را در هیچ صورتی به مدیون آن درست نمی‌داند. (انصاری؛ همان، ص ۷۹)

تفاوت دیگر حق و تکلیف، این است که چه بسا تکلیفی مقرر می‌گردد، ولی در برابر آن، حق به معنای خاص پدید نمی‌آید. برای مثال نفقه اقارب، تکلیف است و فرزند مکلف است که نفقه والدین خود را بپردازد، ولی این امر تکلیف محض است و برای والدین، حق به معنای خاص ایجاد نمی‌کند، لذا اسقاط والدین در این خصوص بی اثر است و تکلیف فرزندان را نسبت به ادای نفقه ساقط نمی‌سازد و مطالبه آنان هم در وجود تکلیف اثری ندارد.

درست است که والدین می‌توانند مطالبه کنند، ولی جواز مطالبه آنان به معنای حق نیست، به گونه‌ای که بتوانند حق خود را اسقاط کنند. جواز مزبور در اصطلاح فقه از نوع حکم است و قابل اسقاط و واگذاری نیست.(محقق داماد؛ ۱۳۸۴)

پی نوشت ها

۱) چنین است:«علم الاصول هوالعلم به قواعد الممهده لکشف حال الاحکام الواقعیه المتعلقه با فعال المکلفین سواء تقع فی طریق العلم بها اوتکون موجبه العلم بسقوط العقاب» بنابراین به نظر آیت الله حاج عبدالکریم، قواعد اصولی مانند مقدمه‌ای برای احراز احکام واقعی می‌باشد. هر قاعده که برای ملاحظه احکام واقعی تنظیم یافته باشد، قاعده اصولی خواهد بود. هرگاه نقش احکام متعلق به فعل و مورد عمل مکلف باشد،از مسائل فقهی است.

۲) یس، ۶

۳) یونس،۸

۴) انعام، ۷

۵) آل عمران، ۷۳

۶) آل عمران، ۱۹۱

۷) آل عمران، ۶

۸) مراد از سلطنت در آیه شریفه: «و من قتل مظلوماً فقد جعلناه لولیه سلطانا»، عبارت از حق ولی دم در قصاص نفس قاتل یا اخذ دیه است که می‌تواند اعمال کند.

۹) برای مطالعه ر.ک: کاتوزیان؛ ۱۳۵۲، ج۳، ش ۲۳۳

۱۰) کل نفس بما کسبت رهینه، کل امری بما کسب رهین (مدثر، ۳۸) و (طور، ۲۱)

فهرست منابع

۱) قرآن مجید

۲) نهج البلاغه

۳) آخوند خراسانی، محمد کاظم؛ **کفایت الاصول**، جلد دوم، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۶

۴) انصاری، شیخ مرتضی؛ **کتاب فوایدالاصول**، بی‌نا، ۱۳۷۴ هق

۵) جوان، موسی؛ **مبانی حقوق**، جلد دوم، چاپ رنگین، ۱۳۲۷

۶) حکیم، آیت اله محمد تقی؛ **کتاب الاصول العامه**، بیروت، بی‌تا ۱۹۶۳ م

۷) خسروشاهی، قدرت‌الله، **فلسفه حقوق**، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸

۸) شاطبی، ابراهیم ابن موسی؛ **موافقات فی اصول الشریعه**، جلد اول، مصر، مطبعه رحمانیه،بی‌تا

۹) کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق، تهران، **انتشارات دانشگاه تهران**، ۱۳۵۲

۱۰) همو؛ مقدمه علم حقوق، تهران، **شرکت سهامی انتشار**، چاپ ۲۳، ۱۳۷۷

۱۱) همو؛ حقوق مدنی ـ اموال ومالکیت، **تهران، نشر میزان**، چاپ ۱۴، ۱۳۸۵

۱۲) کاظمی خراسانی، آیت اله محمد علی؛ **فواید الاصول**، جلد ۲، چاپ نجف، ۱۳۵۱ هق

۱۳) عاملی، شیخ بهاءالدین؛ **زبده الاصول**، چاپ تویسرکانی، بی‌تا

۱۴) یزدی، حاج عبدالکریم؛ **درّرالقواعد**، ۱۳۶۴ هق

۱۵) محقق داماد، آیت الله سید مصطفی، « **شرط فعل مالی ضمن عقد در حقوق اسلامی**»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، تهران، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴

۱۶) مرعشی، آیت اله محمد حسن؛ «**حق و اقسام آن از دیدگاه فقهی و حقوقی**»، مجله قضایی دادگستری، سال سوم، شماره ۱۰، ۱۳۷۳

۱۷) یزدی، آیت اله محمد، «**حقایق حقوق**» فصلنامه حق، دفتر ششم، تیر و شهریور ۱۳۶۵

۱۸) ولیدی، محمد صالح؛ «**مفاهیم حق و تکلیف در ملک**»، مجله دانشگاه انقلاب، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۶۲

نگرش علمی و کاربردی به قانون جرایم رایانه ای

غلامعباس ترکی
قاضی دادسرای نظامی تهران

قسمت دوم

جرایم علیه محرمانگی داده‌ها و سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی

چکیده

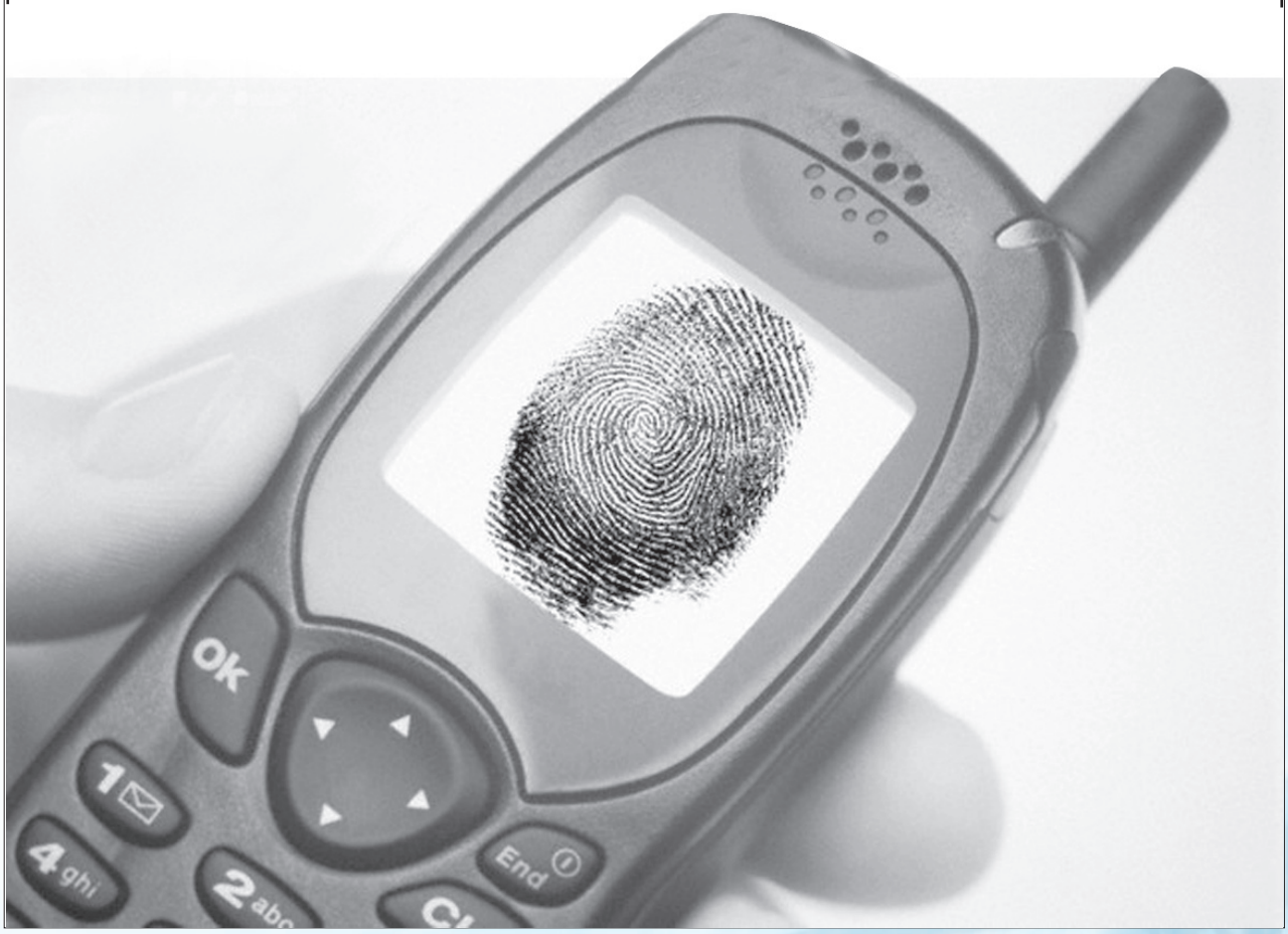
یکی از تهدیدات رایانه در فضای تبادل ارتباطات، جرایم علیه محرمانگی داده‌ها و سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی می‌باشد. ازمصادیق شایع این تهدیدات، جرم شنود غیرمجاز، دسترسی غیرمجاز و جاسوسی رایانه ای است.در این مقاله به بررسی جرایم شنود و دسترسی غیرمجاز می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها: دسترسی غیرمجاز، شنود غیرمجاز، جرم رایانه‌ای، سامانه رایانه‌ای و مخابراتی

درآمد

جایگاه این مبحث در تقسیم‌بندی‌های حقوق جزای اختصاصی، در مبحث جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی‌قرار می‌گیرد و شامل موضوعاتی از قبیل دسترسی غیرمجاز، شنود غیرمجاز و جاسوسی رایانه‌ای می‌شود.

منظور از کلمهٔ «محرمانه» در عنوان مزبور به معنی محرمانگی که در طبقه‌بندی اسناد حفاظت شده مورد بررسی قرار می‌گیرد، نیست، بلکه این کلمه عام است و به طورکلی به هرنوع اطلاعات و داده‌هایی که غیرعمومی باشد، اطلاق می‌شود. البته هر موضوع غیر عمومی، محرمانه تلقی نمی‌شود، بلکه آن موضوعات باید در قالب تدابیر امنیتی حفاظت شده‌باشد. در واقع رابطهٔ آنها از نسب چهارگانه منطقی؛ عموم و خصوص من وجه است.



جرم دسترسی غیر مجاز

دسترسی[1]« توانایی یک کاربر جهت مشاهده کـردن، تغییر دادن و ارتباط برقـرار کردن با یک فایل در یک سیسـتم رایانه‌ای است». دسترسی، نوعـاً تبـادل اطلاعات بیـن کاربـر و اطلاعات می‌باشد؛ به عنوان مثال، کاربر می‌تواند یک فایل را فقط بخواند یا این که فهرسـت یـا برنامه‌ای را ایجاد و اجرا نماید.

بخشـی از کار در برقراری امنیت سـامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی، مربوط به حفاظت اطلاعات موجـود در آنهاسـت کـه دسترسـی غیرمجاز می‌تواند امنیت آن را کاهش داده یا به طور کامل سـلب نماید.(گروه مؤلفیـن؛ ۱۳۸۲، ص ۴۱) به همین جهـت مسـؤولان ذی‌صـلاح عموماً به منظور حفاظت محتـوای اطلاعات موجود، اقدام به «کنترل دسترسـی» می‌کنند(۲) و افراد مجاز فقط در محدوده‌های مجاز می‌توانند به اطلاعات دسترسی داشته باشند.

۱. عنصر قانونی جرم دسترسی غیر مجاز

مطابـق مادهٔ یـک قانـون جرایـم رایانه‌ای: « هرکـس به طـور غیـر مجـاز بـه داده‌ها یا سـامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی که به وسـیله تدابیر امنیتی حفاظت شـده است دسترسی یابد، به حبس از نـود و یک روز تا یک سـال یا جزای نقـدی از پنج تا بیسـت میلیـون ریال یـا هردو مجازات محکوم خواهد شد.»

دسترسـی یعنی وجود شـرایط لازم به منظور دسـتیابی به اطلاعات طبقه‌بندی شده(ستاد کل نیروهـای مسـلّح؛ ۱۳۷۵، ص۱۵) و دسترسـی غیرمجـاز ؛ به دسـت آوردن هرگونـه اطلاعات طبقه‌بنـدی شـده خـارج از ضوابـط و مقررات حفاظتـی (پیشـین؛ ص ۱۶) می‌باشـد. جـرم دسترسـی غیرمجاز از جرایم جدید می‌باشـد که پیـش از این درخصـوص اطلاعات اسـنادی و مدارکی سابقه جرم انگاری نداشته است. به طور کلی دسترسـی بـه اطلاعات طبقه‌بندی شـده حفاظتی به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱- دسترسـی مجاز : اطلاع یافتن از محتویات اطلاعات در چارچوب تعیین شده ؛

۲- دسترسـی غیرمجـاز : اطـلاع یافتـن از محتویـات اطلاعاتی بـرای افرادی کـه نیاز به دانستن اطلاعات را ندارند.

یکی از اصل‌های مهـم در حفاظت اطلاعات، جلوگیـری از دسترسـی غیر مجاز اسـت. برای جلوگیری از افشـای اطلاعات، مقرراتی از سوی مقامـات ذی‌صلاح وضع شـده تا دسترسـی به اطلاعات در محدوده مشخص شده انجام گیرد و هرگونه دسترسـی خارج از آن مسـیر، دسترسی غیرمجاز تعریف می‌شـود. به طور کلی سه عامل در دسترسـی نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کنند که عبارت‌اند از:

الف) نیاز به دانستن؛

ب) صلاحیت امنیتی؛

ج) آشنایی با مقررات.

یکـی از اصل‌هـای مهم در حفاظت اطلاعات، جلوگیری از دسترسی غیر مجاز است. بـرای جلوگیری از افشـای اطلاعات، مقرراتی از سـوی مقامات ذی‌صلاح وضع شده تا دسترسـی به اطلاعات در محـدوده مشـخص شـده انجـام گیـرد و هرگونـه دسترسی خارج از آن مسیر، دسترسی غیرمجاز تعریف می‌شود.

اولین اصل لازم در دسترسـی، نیاز به دانسـتن اسـت؛ به عبارتی، فـرد برای انجـام مأموریت و مسـؤولیت خود، نیاز به اطلاعات دارد، در نتیجه باید به اطلاعات مورد نیاز دسترسی داشته باشد و بتوانـد از آنها در جهت انجـام وظیفه یا مأموریت واگذاری، بهره‌برداری مجاز نماید. البته دو عامل گفته شـده دیگر نیز باید در فرد وجود داشته باشد تا شـروط لازم برای دسترسـی مجاز مهیا گردد. (گروه مؤلفین؛ همان، ص۴۱).

مقررات حفاظتی در مـورد اطلاعات موجود در سـامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی، شـرایطی را ایجاد می‌کنـد تا فقط افراد فقط مجـاز بتوانند به اطلاعـات موجود دسترسـی یابنـد و درصورت دسترسی غیرمجاز، محتویات موجود افشاء شده محسـوب می‌شود. از این رو کسـانی که در یک سـازمان اداری یـا نظامی‌فعالیـت می‌کنند ولی نیازی بـه اطلاعات مورد نظر ندارنـد، جزو افراد غیرمجاز محسوب می‌شوند .

به طور مثـال تصـور کنید در یـک مجموعه پژوهشـی یک رایانه وجـود دارد که سـه نفر از اعضای این گروه به صورت مشـترک با یک رمز اولیه « گذر واژه»[3] می‌توانند وارد آن شوند، ولی هرکدام به منظور دسترسـی به اطلاعات مربوط دارای گذر واژه اختصاصی هسـتند اگرچه افراد مزبـور صلاحیت دسترسـی به دسـتگاه رایانه مشـترکی را دارنـد ولـی از آنجا کـه آگاهی از اطلاعات یکدیگر در سـامانه بـرای آنها تعریف نشـده اسـت، از ایـن رو چنان‌چـه یکـی از پژوهشـگرها بـدون رعایت تدابیـر حفاظتی به اطلاعات دیگری در همان دسـتگاه اشـتراکی ورود پیدا کند، مشـمول ماده خواهد بود، ولی در فرض دیگر چنان‌چه فضای مشترکی[4] در همان مجموعه جهت استفاده کارکنان تعبیه شده باشد تا بتوانند در آن مطلب گذاشـته، دیگران استفاده نمایند یـا از آن مطلب بردارنـد. در چنین حالتی چنان‌چه یکـی از اعضای مجموعـه، اطلاعات طبقه‌بنـدی خـود را بـه هـر دلیلی یـا از روی سهل‌انگاری و... در این فضا به اشتراک بگذارد و دیگران نیز به صورت تصادفـی آن را ببینند و از آن بهره‌بـرداری نمایند، هیچ‌گونه جرم یا تخلفی صورت نگرفته است.

شرایط اختصاصی (حیطه بندی)

۱- نیاز به دانستن

دسترسـی هریـک از گروه‌هـا از اطلاعـات گروه‌های دیگر دسترسی غیرمجاز محسوب شده و جرم تلقی می‌شود.

همچنین شـروع به جرم دسترسـی غیرمجاز، جرم نمی‌باشـد؛ چرا که در هیچ یک از مواد قانون جرایم رایانه‌ای بدان اشـاره نشده‌است.(ماده ۴۱ قانون مجازات اسـلامی)،[5] ولی معاونت در جرم درصورت وجود شـرایط مقرر در مـادهٔ ۴۳ قانون

مجازات اسلامی[۶] امکان پذیر است و از این نظر تابع شرایط عمومی مجازات‌ها می‌باشد. (گلدوزیان؛ ۱۳۸۴، صص ۲۱۱ تا ۲۳۵)

۲- مرتکب جرم

مرتکب این جرم، شخص حقیقی بوده و شخص حقوقی مشمول حکم این ماده نمی‌شود؛ چرا که در فصل هشتم مباحث جداگانه‌ای به اشخاص حقوقی و مسؤولیت ایشان اختصاص داده شده است. (مواد ۱۹، ۲۰، ۲۱ قانون جرایم رایانه‌ای) از این رو قانون‌گذار به عمد از واژه «شخص» که در علم حقوق هم در مورد اشخاص حقیقی و هم حقوقی استعمال می‌شود، استفاده نکرده است و به جای آن از واژهٔ «هرکس» استفاده نموده است. بنابراین هر فرد ایرانی یا خارجی زن یا مرد، اداری یا دارای شغل آزاد نظامی یا غیرنظامی می‌توانند مرتکبان این جرم باشند. چنان‌چه مرتکب از اشخاص مذکور در بند «الف» مادهٔ ۲۶ همان قانون باشد، از موارد تشدید مجازات نیز خواهد بود. مادهٔ ۲۶ قانون مزبور مقرر می‌دارد: «در موارد زیر، حسب مورد مرتکب به بیش از دو سوم حداکثر یک یا دو مجازات مقرر محکوم خواهد شد:

الف) هریک از کارمندان اداره‌ها و سازمان‌ها یا شوراها و یا شهرداری‌ها و مؤسسه‌ها و شرکت‌های دولتی و یا وابسته به دولت یا نهادهای انقلابی و بنیادها و مؤسسه‌هایی که زیرنظر ولی‌فقیه اداره می‌شوند و دیوان محاسبات و مؤسسه‌هایی که با کمک مستمر دولت اداره می‌شوند و یا دارندگان پایه قضایی و به طور کلی اعضاء و کارکنان قوای سه‌گانه و همچنین نیروهای مسلح و مأموران به خدمت عمومی اعم از رسمی و غیررسمی به مناسبت انجام وظیفه مرتکب جرم رایانه‌ای شده‌باشد. ب)..... »

حال چنان‌چه چند نفر به اتفاق به ارتکاب این جرم دست بزنند، همه آنان طبق مادهٔ ۴۲ قانون مجازات اسلامی[۷] شرکای جرم محسوب می‌گردند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که چنان‌چه فرد نظامی به مناسب انجام وظایف محوله مرتکب جرم دسترسی غیرمجاز شود، دادگاه نظامی به استناد کدام قانون تعیین تکلیف خواهد نمود؛ به استناد قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح یا قانون جرایم رایانه‌ای؟ پاسخ: قانون جرایم رایانه‌ای است؛ چرا که جرم مزبور در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح پیش‌بینی نشده است. از این رو و با توجه به سکوت قانون اخیرالذکر، دادگاه‌های نظامی می‌بایست به قانون جرایم رایانه‌ای مراجعه و تکلیف موضوع را معین نمایند.

۳- چند نکته

در خصوص ماده یک قانون جرایم رایانه‌ای ذکر چند نکته ضروری است:

۱- باتوجه به این که دسترسی غیرمجاز، نیازمند ورود غیر مجاز به داده‌های موجود در سیستم‌های رایانه‌ای یا مخابراتی است که به وسیله تدابیر امنیتی حفاظت شده می‌باشد، از این رو دسترسی غیرمجاز بایستی به مباشرت صورت بگیرد و چنان‌چه فردی پس از استخراج اطلاعاتی که توسط دیگری صورت گرفته، به داده‌های محرمانه دسترسی پیدا کند، چون در زمان دسترسی فرد دوم، داده‌های مورد دسترسی به وسیله تدابیر امنیتی حفاظت نشده است، شامل حکم این ماده نمی‌گردد و ازسوی دیگر اصل « تفسیر مضیّق قوانین کیفری»، تفسیر به نفع متهم را اقتضاء می‌نماید.[۸]

منظور از سامانه رایانه‌ای، وسیله یا مجموعه‌ای از وسایل و ابزار مرتبط و به هم پیوسته است که مطابق با یک برنامه پردازش اطلاعات را انجام می‌دهد و می‌تواند مصادیق متعددی را در برگیرد . منظور از سامانه مخابراتی، سامانه وسایل ارتباط از راه دور است.

۲- دسترسی بایستی غیر مجاز باشد، از این رو چنان‌چه دسترسی مجاز یا به حکم قانون باشد، جرم مزبور تحقق پیدا نمی‌کند؛ چرا که از عوامل موجهه جرم می‌باشد و همچنین نحوهٔ دسترسی با توجه به اطلاق ماده، مؤثر در تحقق جرم نیست.

۳- باتوجه به اطلاق ماده تفاوتی ندارد که دسترسی غیرمجاز به داده‌های در حال انتقال یا نسبت به داده‌های ذخیره شده باشد. در هرصورت با وجود سایر شرایط جرم محسوب می‌شود.

۴- از دیگر شروط تحقق این جرم آن است که بایستی داده‌ها و یا سیستم‌ها به وسیله تدابیر امنیتی حفاظت شده باشند. از این رو چنان‌چه موارد مزبور محرمانه تلقی شوند، ولی به وسیله تدابیر امنیتی حفاظت نشده باشد، جرم مزبور محقق نمی‌شود. مثلاً در یک سازمان اگر یک فضای مجازی به طور مشترک بین کاربران باشد، چنان‌چه سند محرمانه‌ای در داخل این فضا وجود داشته باشد، اگرچه اطلاعات مزبور محرمانه تلقی می‌شود، ولی چون به وسیله تدابیر امنیتی حفاظت نشده‌است، شامل این ماده نخواهد بود.

۵- منظور از « تدابیر امنیتی»، ایجاد محدودیت یا ممنوعیت دسترسی به اطلاعات برای افراد غیرمجاز با توجه به طبقه بندی[۹] و ارزش اطلاعاتی داده‌ها است.

۶- منظور از سامانه رایانه‌ای، وسیله یا مجموعه‌ای از وسایل و ابزار مرتبط و به هم پیوسته است که مطابق با یک برنامه پردازش اطلاعات را انجام می‌دهد و می‌تواند مصادیق متعددی را در برگیرد . منظور از سامانه مخابراتی، سامانه وسایل ارتباط از راه دور است.

۷- سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی، گاه خود موضوع ارتکاب جرم می‌باشند، مثل جرم سرقت رایانه‌ای و گاه وسیله ارتکاب جرم می‌باشند، مانند جعل، سرقت، اخلال و یا دستکاری در داده‌ها و یا دسترسی و شنود غیرمجاز، و چنان‌چه هردو مورد مزبور در یک فرد تحقق یابد ، مانند آن که فردی مرتکب سرقت یک‌دستگاه رایانه شود و سپس به وسیله آن، داده‌های محرمانه رایانه‌ای را سرقت یا دستکاری نماید، مشمول مقررات تعدد مادی

جـرم مذکـور در مـاده ۴۷ قانـون مجـازات اسـلامی‌بوده[۱۰] و قاعده جمع مجازات‌ها اعمال می‌شود.

۸- آیا رفتار افرادی که با استفاده از فیلتر شکن به داده‌ها یا سـامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا محتوی پالایـش (فیلتر) شـده دسترسـی پیدا می‌کننـد، دارای عنـوان خاصی می‌باشـد؟ و در صورت جرم بودن، رفتار آنان مشمول کدام عنوان مجرمانه است؟ در پاسخ بایستی گفت در صورتی که این افراد با استفاده از نرم افزارهای فیلترشکن به داده‌ها یا سامانه‌های رایانه ای یا مخابراتی که به وسـیله تدابیر امنیتی حفاظت شده است، یعنی ممنوعیت دسترسـی برای آنها ایجاد شده است، دسترسـی حاصـل نمایند بـا توجه بـه این‌که دسترسـی آنان به صورت غیرقانونی انجام شده اسـت، لذا عمل آنان جرم بوده و می‌تواند با جمع سایر شـرایط مشمول جرم دسترسـی غیرمجاز موضوع ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای قرار گیرد.

۹- کسـانی که عملیـات دسترسـی غیرمجاز توسـط آنـان انجام نمی‌گیـرد، ولی بسـترهای دسترسـی غیرمجاز را از طریق فروش، انتشـار، آمـوزش و .... فراهم می‌سـازند، مطابق بندهای «ب و ج» مـادهٔ ۲۵ مجازات خواهند شـد: ماده ۲۵ قانون مجازات جرایم رایانه‌ای: «هرشخص که مرتکب اعمال زیر شـود، به حبس از نودو یک روز تا یک سـال یا جـزای نقدی از پنـج میلیون (۵/۰۰۰/۰۰۰) ریـال تـا بیسـت میلیـون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال یا هـردو مجازات محکوم خواهد شـد: ب: فروش یا انتشـار یا در دسترس قـرار دادن گـذار واژه یـا هر داده‌ای کـه امکان دسترسـی غیرمجاز بـه داده‌ها یا سـامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی متعلق بـه دیگری را بدون رضایـت او فراهـم کنـد. ج: انتشـار یـا در دسـترس قراردادن محتویات آموزش دسترسی غیرمجاز، ...»

باعنایـت به مراتب مذکور افـرادی که هرگونه نرم افزار یا وسـیله دسترسی غیرمجاز مانند فیلتر شـکن را در معرض عرضه یا فروش یا انتشـار یا آموزش یـا امثـال آن قراردهند، بـه نحوی که بسـترهای دسترسـی غیرمجاز فراهـم آورند از مرتکبـان جرم موضـوع ماده ۲۵ قانـون جرایم رایانه‌ای محسوب می‌گردند.

البته روشـن اسـت که باتوجه بـه عدم وحدت مرتکبان؛ جرم مورد اشـاره غیر از شـروع به جرم دسترسـی غیرمجاز اسـت کـه باتوجـه به عدم تصریح در قانون، جرم نمی‌باشد.

۱۰- دسترسـی غیرمجاز به محتوای داده‌های رایانه‌ای همانند پسـت الکترونیکـی و یا پیامک الکترونیکـی مطابق تبصرهٔ مادهٔ ۴۸ قانون جرایم رایانه‌ای از شمول مادهٔ یک همان قانون مستثنی شده و در حکم شنود تلقی می‌شود. به موجب این تبصـره« دسترسـی بـه محتـوای ارتباطـات غیرعمومی‌ذخیره شده، نظیر پست الکترونیکی یا پیامک، در حکم شـنود و مستلزم رعایت مقررات مربوط اسـت.» از این‌رو مقررات مادهٔ یک که به طور کلـی دسترسـی غیرمجـاز بـه داده‌هـا یا سـامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی که به وسـیله تدابیر امنیتی حفاظت شده را جرم دانسته، در این موارد مجری نخواهد بود.

کسانی‌که عملیات دسترسی غیرمجاز توسـط آنان انجام نمی‌گیـرد، ولـی بسـترهای دسترسـی غیرمجـاز را از طریق فروش، انتشار، آموزش و .... فراهم می‌سازند، مطابق بندهـای «ب و ج» مـادهٔ ۲۵ مجازات خواهند شد

۳- عنصر معنوی جرم دسترسی غیر مجاز

برای تحقق رکن معنوی این جرم، سوء نیت یا قصد عام لازم اسـت، ولی وقـوع آن نیاز به قصد خاص مانند قصد افشـای اطلاعات و اقدام علیه امنیـت و مانند آن نـدارد و به صرف دسترسـی غیرمجـاز به داده‌ها یـا سـامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی که به وسیله تدابیر امنیتی حفاظت شده باشـد، جرم محقق می‌شـود. همچنین در قانون جرایـم رایانه‌ای، جرم دسترسـی غیرمجاز، جزو جرایم مطلق اسـت؛ چراکه تحقق جرم منوط به حصول نتیجه نیست.[۱۱]

چنان‌چه دسترسی غیرمجاز به داده‌های سرّی به منظور جاسوسی باشد، مرتکب مشمول مبحث سـوم قانـون جرایم رایانـه‌ای یعنی جاسوسـی رایانـه‌ای بوده و به مجازات‌های مقرر در آن ماده محکوم خواهـد بود.همچنین انگیزه دسترسـی نقشی در تحقق جرم ندارد.

جرم شنود غیرمجاز

شـنود[۱۲] مصدر مرخم به معنی اسـتماع که در مقابل آن «گفت» اسـت(دهخدا؛ ۱۳۴۹، ج ۳۱، ص۲۷) چنان‌چه گاهی این عبارات را با هم (گفت و شـنود) بـه کار می‌برند. گرچه ایـن واژه بدون قرینه لفظی یا معنوی، دلالت بر اسـتماع مکالمه به صـورت حضوری یا پنهانـی نمی‌کند، ولی در برخـی از عرف‌های خـاص بدون قرینـه هم بر استماع مکالمه به طور پنهان به کار رفته است.[۱۳] از این رو به کاربردن این واژه بر استماع پنهانی در صورتی صحیح اسـت که قرینه‌ای وجود داشـته باشد.

عمل شـنود تنها درخصوص امواج مطرح است این امواج ممکن است صوتی، الکترومغناطیسی[۱۴] و نوری باشند. صوت ایجاد شده هم ممکن است در اثر صحبت انسان، ضربات، کلیدهای دستگاه تایپ یا ضربات دستگاه تلگراف حاصل شود. البته امروزه با تغییرات عمده در سامانه‌های مخابراتی، صرفاً صـوت منتقل نمی‌شـود؛ تصویر، عکس، اطلاعات نوشـتاری و دیجیتالی از جمله مواردی هستند که انتقال و ارسال آنها به وسیله ابزارهای رایانه‌ای و یا مخابراتی انجام می‌شود.

۱- عنصرقانونی جرم شنود غیرمجاز

مطابق مادهٔ ۲ قانون جرایم رایانه‌ای: «هرکس به طور غیرمجاز محتوای در حال انتقال ارتباطات غیرعمومی‌در سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا امواج الکترو مغناطیسـی یا نوری را شنود کند، به حبس از شـش ماه تا دو سال یا جزای نقدی از ده تـا چهـل میلیـون ریال یـا هـر دو مجـازات

محکوم خواهدشد.»

باتوجه به معنی لغوی شـنود که قبلاً ذکر شـد؛ اصطلاح بـه کار رفته در قانون مجـازات جرایم رایانه‌ای، دارای ابهام اسـت، مگر آن‌که بگوییم باتوجـه به این‌که شـنود محتـوای ارتباطات در فضای مجازی و پنهانی انجام می‌شود، از این رو نیازی به تصریح قید «پنهانی» نیست.

همچنین شـنود محتـوای ارتباطات در فضای تبادل «در طول مسـیر انتقال» توسـط شخص ثالث انجام می‌شود. البته این بدان معنا نیست که امکان شـنود در مبـدأ و مقصد وجود نـدارد؛ به عبارت دیگر از زمانی که پیام وارد سامانهٔ رایانه‌ای یـا مخابراتی می‌شـود تا هنگامی که از سـامانه خارج شود، مسـیر انتقال محسوب می‌شود. مثلاً «در یک دسـتگاه تلفـن معمولـی، از زمانی که صـوت از طریق میکروفن گوشـی تلفـن مبدأ دریافـت و بـه جریـان الکتریکـی تبدیـل تـا هنگامی که از بلندگوی گوشی خارج گردد، مسیر انتقال محسـوب می‌شـود. از این‌رو شـنود یک مکالمهٔ تلفنی ممکن اسـت از تلفن مبدأ با نصب یک میکروفن شـروع شود یا در مسـیر انتقال از چاله‌هـای مخابراتی انشـعاب گیرد یا در مسـیر انتقال امواج بین شهری توسط گیرنده‌های شنود بی‌سیم صورت پذیرد.

یک دسـتگاه نمابر یا دورنگار نیز که تصاویر و مندرجات نوشتاری روی کاغذ را تبدیل و ازطریق دسـتگاه وخطـوط مخابراتـی منتقـل می‌کند، مسـیری چون تلفن دارد یعنی از زمان گذاشـتن کاغذ برروی دسـتگاه تـا خروج تصویـر آن در مقصد، احتمال شـنود و دریافت اطلاعات وجود دارد.»(پیشین؛ صص ۸۰ و ۸۱)

بنابراین همان‌گونه که ملاحظه شـد از طریق شـنود تهدیدهای متنوعی نسبت به سامانه‌های رایانه‌ای می‌تواند مطرح شـود و حریم خصوصی اشـخاص و امنیـت جامعه بـه انحـاء مختلف خدشـه‌دار شـود. به ویژه بـا فناوری پیشـرفته امروزی که هرلحظه با شیوه‌های نوینی می‌توان امنیت عمومی‌جامعه و آسـایش افـراد را به خطر انداخت، لذا قانونگذار در شرایط تحقق این جرم، برخلاف جرم دسترسـی غیرمجـاز، « حفاظت سـامانه به وسـیله تدابیر امنیتـی » را ضروری نمی‌دانـد؛ از این رو باتوجه به تقسـیم‌بندی‌های رایج حقوق جزا، درصورتی که موضوع این جرم، شـنود محتوای ارتباطات غیرعمومی باشد، جرم شنود موضوع ماده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای که از جرایـم علیـه آسـایش عمومی اسـت، محقق می‌گـردد، لیکـن چنان‌چـه همیـن محتـوای داده‌های سـرّی باشـد، در زمره جرم جاسوسی موضوع مـاده ۳ همین قانون کـه از جرایم علیه امنیت محسوب می‌گردند.

این توجیه خالی از ایراد نمی‌باشد، اما از آنجا که نظر قانونگذار از اصطلاح شنود، پنهانی بودن آن اسـت، از این رو ما نیز به تبعیـت، همان را به کار می‌بریم.

شروع به جرم شنود درصورتی جـرم محسـوب می‌شـود کـه مصداق جاسوسـی باشـد، ولی معاونت درجـرم درصورت وجود شـرایط مقرر در مـادهٔ ۴۳ قانون مجازات اسلامی امکان‌پذیر است و از ایـن نظـر تابـع شـرایط عمومی‌مجازات‌ها می‌باشد.

در تعریف جرم شـنود گفته‌اند: «دسترسـی به اطلاعـات در حـال ارسـال (تبادل)به وسـیله سیسـتم‌های مخابراتی یا توسـط دیگری غیر از طرفین ارتباط.[۱۵] ولی این تعریف دارای ایراداتی به شرح زیر است:

۱- دسترسـی به اطلاعات غیر از شـنود آنها است، چه بسا فردی به اطلاعاتی دسترسی پیدا کند، درحالی که مصداق شـنود نیست (مطابق مواد ۱ و ۲ قانون جرایـم رایانه‌ای) از این رو قید «دسترسـی» در تعریـف مزبـور نامناسـب می‌باشد.

۲- قید« اطلاعات» نیز جامع نمی‌باشد چراکه گاهی آنچه شـنود می‌شـود؛ داده‌هایی است که معرف هیچ‌گونه اطلاعاتی نیست.

۳- در تعریف مزبـور فقط به شـنود مکالمات انسـانی و مخابراتی توجه شده است، درحالی‌که امروزه مهم‌ترین تهدید نسـبت به سـامانه‌های رایانه‌ای، شنود غیرمجاز محتوای آنهاست.

۴- قیـد «طرفین ارتباط » نیز نارساسـت، چرا که ممکن است داده‌هایی قبل از دریافت مخاطب در مسیر انتقال قطع شـده و شخص ثالثی آنها را شنود کند.

بنابراین تعریفی که می‌توان از شـنود ارائه داد و جامـع و مانع هـم باشـد عبـارت از : «دریافت محتوای درحال ارسـال امواج به طور پنهانی » و شـنود غیر مجاز نیز « دریافـت محتوای درحال ارسال امواج به طور پنهانی و غیرقانونی» خواهد بود. باتوجه به آنچه که گفته شـد در تعریف جرم شنود غیرمجاز در جرایم رایانه‌ای باتوجه به اینکه محل و مرکز وقوع این‌گونـه جرایم در « فضای تبادل ارتباطات » اسـت، می‌تـوان چنین گفت: « هرگونه دریافت محتوای درحال ارسـال امواج در فضای تبـادل ارتباطات به طـور غیرقانونی و پنهانی».

شروع به جرم شنود غیرمجاز نیز جرم نمی‌باشد چراکه در هیچ‌یک از مـواد قانون جرایم رایانه‌ای بدان اشاره نشده‌اسـت. (مادهٔ ۴۱ قانون مجازات اسلامی) حال اگر چنان‌چه فردی مقدمات شروع به جرم را انجـام دهد مثلاً دسـتگاه مخصوص شـنود را نصب کند، در حالی کـه ارتباط حاصل شده اسـت، ولی به هر علتی شنود حاصل نشود، باتوجه به قید « درحال انتقال» در این ماده، جرم محقق نشده‌اسـت. البته چنان‌چه قصد دسترسی به داده‌های سـرّی داشـته باشـد مطابق مادهٔ ۴ قانون مزبور شـروع به جرم چنیـن جرایمی جرم است.

به عبارت دیگر شـروع به جرم شنود درصورتی جرم محسـوب می‌شـود که مصداق جاسوسی باشد، ولی معاونت درجرم درصورت وجود شرایط مقـرر در مـادهٔ ۴۳ قانـون مجـازات اسـلامی امکان‌پذیـر اسـت و از ایـن نظـر تابع شـرایط عمومی‌مجازات‌ها می‌باشد.

۲- مرتکب جرم

همان‌گونه کـه در بررسـی عنصر مـادی جرم دسترسـی غیرمجـاز گفته شـد، منظـور از واژهٔ «هر کس» شخص حقیقی بوده و شخص حقوقی مشـمول حکم این ماده قرار نمی‌گیرد. از این رو هر فـرد ایرانی یا خارجـی، زن یا مـرد، اداری یا دارای شغل آزاد، نظامی یا غیرنظامی‌می‌توانند از مرتکبان این جرم باشند. همچنین درصورتی که مرتکب از اشخاص مذکور در بند «الف» مادهٔ ۲۶ همان قانون باشد، از موارد تشدید مجازات خواهد بود و چنان‌چه چند نفر به اتفـاق اقدام به ارتکاب این جـرم نمایند، در این صـورت همهٔ آنان طبق مادهٔ ۴۲ قانون مجازات اسـلامی شـرکای جرم محسوب می‌شوند.

۳- چند نکته

در خصوص مـاده ۲ قانون جرایم رایانه‌ای، چند نکته قابل توجه است:

۱. بـا توجه بـه قیـد «درحال انتقال»، شـنود غیرمجاز در سامانه‌های رایانه‌ای درصورتی جرم است که در طول میسر انتقال اتفاق بیافتد. از این رو چنان‌چه داده‌هایی ابتدا ذخیره شـود و سـپس شـنود گردد، مشمول حکم این ماده نیست ولی با توجه به تبصـره مادهٔ ۴۸ قانـون جرایم رایانه‌ای دسترسی به محتوای ارتباطات غیرعمومی‌ذخیره شـده نیز در حکم شـنود بوده و مشـمول مادهٔ ۲ همین قانون خواهـد بود. ماده ۴۸ قانون مزبور در این خصـوص چنیـن مقرر مـی‌دارد: «شـنود محتوایی در حـال انتقال ارتباطات غیرعمومی‌در سیستم‌های رایانه‌ای یا مخابراتی مطابق مقررات راجع به شنود مکالمات تلفنی خواهد بود.

تبصـره: «دسترسـی به محتـوای ارتباطات غیرعمومی‌ذخیره شده، نظیر پست الکترونیکی یا پیامک در حکم شنود و مسـتلزم رعایت مقررات مربوط است.»

در این ماده دو نکته بایسـتی مـورد توجه قرار گیرد:

اولاً؛ باتوجـه به کلمهٔ «نظیـر» مصادیق ذکر شـده در مـورد داده‌هـای ذخیره شـده تمثیلی می‌باشـند و این مصادیق حصری نیستند، از این رو چنان‌چـه فردی بـه طور غیرمجـاز از طریق رایانه، مکالمه‌ای را ضبط نموده و سپس مبادرت به شـنود آن نماید، می‌تواند مشـمول حکم این ماده قـرار گیرد. چنان‌چه فرد دیگری نسـبت به استماع نوار ضبط شـده از طریق رایانه که حاوی مکالمات دیگری اسـت، اقـدام نمایـد، به نظر می‌رسـد عمل فرد اخیر باتوجه به تفسیر مضیّق قوانین کیفری جرم نیست.

باتوجه به تبصره ماده ۴۸ قانون جرایم رایانه‌ای چنان‌چه فردی به صـورت غیرمجاز به محتوای غیرعمومی‌ذخیره شده مانند پست الکترونیکی و پیامک دسترسی پیدا نماید، با صرف دسترسی به محتوای غیرعمومی مزبور، عمل در حکم شـنود تلقی می‌گـردد و مطالعه و بررسـی یـا هرگونه بهره‌برداری دیگر از محتوای مورد اشـاره، شرط تحقق جرم نمی‌باشـد. به عبارتی این جرم مطلق است.بهتر بود به منظور انسـجام در مطالب ارائه شده در قانون جرایم رایانه‌ای، این تبصره در کنار ماده ۲ می‌آمد و نیازی نبود که بعد از ۴۶ ماده و در بخش دوم به مورد دیگر از جرم شـنود غیرمجاز اشاره می‌کرد. لذا پیشنهاد می‌گردد مادهٔ ۲ به این شکل اصلاح شـود: «هر کس به طور غیرمجاز محتـوای درحال انتقال یا ذخیره شـدهٔ ارتباطات غیرعمومی‌در سـامانه‌های رایانه‌ای...»؛ چرا که اگرچه قانونگذار حکم شـنود محتوای ارتباطات ذخیره شـده را بیان کرده، ولی همین ماده باتوجه بـه نگارش خود ایراداتی دارد کـه مباحث آتی در عنوان مربوط به خود بررسی خواهد شد.

ملاک شناسایی عمومی‌بودن یا نبـودن محتـوای ارتباطات غیرعمومـی، قصـد ارسـال کننده پیـام و رفتار وی و تلقی عـرف می‌باشـد. مثلاً ارسـال امواج رادیویـی یا تلویزیونی، عمومی‌می‌باشـد، ولی ارسـال پیامـک بـه فـرد خـاص، غیرعمومی است.

۲- شنود بایسـتی به صورت غیرمجاز باشد لذا درصورتی که به دسـتور مقام قضایی و یا به حکم قانون (توسـط مقامات ومامـوران امنیتی مجاز) باشد، جرم محقق نمی‌شود.

۳- مهم نیسـت که مدت زمان شـنود چه قدر باشـد، لذا دریافت آدرس، شـماره تلفن و یا حتی شماره رمز می‌تواند مشمول این ماده قرار گیرد و همچنین نحوهٔ شنود با توجه به اطلاق ماده، موثر در تحقق جرم نمی‌باشد.

۴- قانون‌گذار در جرم‌انگاری «شنود»، بیشتر به معنای عرفی آن توجه داشته است؛ چراکه برخی از پیام‌ها به گونه‌ای است که پس از دریافت محتوای ارتباطات حتماً بایستی به وسیله یک‌سری عملیاتی به صورت متن درآید تا قابل شناسـایی باشد. از این رو این واژه دارای ابهام است.

۵- ملاک شناسـایی عمومی‌بودن یـا نبودن محتوای ارتباطات غیرعمومی، قصد ارسال کننده پیام و رفتار وی و تلقی عرف می‌باشد. مثلاً ارسال امواج رادیویی یا تلویزیونی، عمومی‌می‌باشد، ولی ارسـال پیامک به فرد خاص، غیرعمومی اسـت. البته درصورتی که جرم به صورت سـازمان یافته ارتکاب یافته باشـد یعنی کسـانی بـا رهبری و تشـکیل شـبکه چند نفری به این امر اقدام کرده باشـند، مطابق مادهٔ ۲۶ قانون جرایم رایانه‌ای از موارد تشدید مجازات خواهد بود.

۶- تعریف سـامانه‌های رایانـه و مخابراتی در بررسی عنصر مادی جرم دسترسی غیرمجاز گفته شد.

۷- کسانی که عملیات شـنود غیرمجاز توسط آنان انجام نمی‌گیرد، ولی بستر شنود غیرمجاز را از طریـق آمـوزش نحـوهٔ ارتـکاب آن فراهـم می‌کننـد. مطابق بنـد «ج» مـادهٔ ۲۵ مجازات خواهنـد شـد: مـادهٔ ۲۵ قانون مجـازات جرایم رایانـه‌ای چنین مقرر می‌دارد: «هرشـخص که مرتکب اعمال زیر شود به حبس از نود و یک روز تا یکسـال یا جزای نقدی از پنج تا بیست میلیون ریال یا هردو مجازات خواهد شد:...

ج: آمـوزش نحـوهٔ ارتـکاب جرایم ... شـنود غیرمجاز...»

البته باتوجه به عدم وحدت مرتکبان؛ جرم مورد اشاره غیر از شروع به جرم شنود غیرمجاز است که با توجه به عدم تصریح جرم نمی‌باشد.

۳- عنصر معنوی جرم شنود غیرمجاز

همانند جرم دسترسی غیرمجاز، در تحقق رکن معنوی این جرم سوء نیت یا قصد عام لازم، است ولی وقوع آن نیاز به قصد خاص مانند اقدام علیه امنیت ندارد. برخلاف جرم دسترسی غیرمجاز نیازی به حفاظت داده‌ها به وسیله تدابیر امنیتی ندارد و صرف شنود محتوای ارتباطات غیرعمومی موجب تحقق این جرم می‌شود.

همچنین همانند جرم دسترسی غیرمجاز، جزء جرایم مطلق می‌باشد؛ چرا که تحقق جرم منوط به حصول نتیجه نشده است و نیز چنان‌چه شنود غیرمجاز نسبت به داده‌هایی سری باشد[۱۶] مرتکب مشمول جرم جاسوسی مذکور در قانون جرایم رایانه‌ای خواهد بود، به مجازات مقرر در آن محکوم خواهد شد و همانند جرم دسترسی غیرمجاز انگیزه نقشی در تحقق جرم ندارد.

پی نوشت‌ها:

1) Access

2) Access Control

۳) فرهنگستان زبان فارسی به جای واژه پس‌ورد (Pass word) کلمه «گذر واژه» را جایگزین کرده است.

4) Share For all

۵) ماده ۴۱ قانون مجازات اسلامی هر کس قصد ارتکاب جرمی کند و شروع به اجرای آن نماید، لکن جرم منظور واقع شد، چنان‌چه اقدامات انجام گرفته جرم باشد محکوم به مجازات همان جرم می‌شود تبصره ۱ : .... »

۶) اشخاص زیر معاون جرم محسوب و با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و تأدیب از وعظ و تهدید و درجات تعزیر، تعزیر می‌شوند:

۱- هر کس دیگری را تحریک یا ترغیب یا تهدید یا تطمیع به ارتکاب جرم نماید و یا به وسیله دسیسه و فریب و نیرنگ موجب وقوع جرم شود.۲- هر کس با علم و عمد وسایل ارتکاب جرم را تهیه کند و یا طریق ارتکاب آن را با علم به قصد مرتکب ارائه دهد. ۳- هر کس عالماً، عامداً وقوع جرم را تسهیل کند.

۷) ماده ۴۲ قانون مجازات اسلامی « هر کس عالماً و عامداً با شخص یا اشخاص دیگر در یکی از جرایم قابل تعزیر یا مجازات‌های بازدارنده شرکت نماید و جرم مستند به عمل همه آنها باشد، خواه عمل هریک به تنهایی برای وقوع جرم کافی باشد، خواه نباشد و خواه اثر کار آنها مساوی باشد، خواه متفاوت، شریک در جرم محسوب و مجازات او مجازات فاعل مستقل آن جرم خواهد بود. درمورد جرایم غیرعمد (خطایی) که ناشی از خطای دو نفر یا بیشتر باشد، مجازات هر یک از آنان نیز مجازات فاعل مستقل خواهد بود.»

۸) درخصوص تفسیر مضیق قوانین کیفری ر.ک: گلدوزیان، همان، صص ۷۷ و ۷۸.

۹) طبقه‌بندی اسناد، مدارک و اطلاعات نیروهای مسلح مطابق آیین‌نامه حفاظت اسناد و مدارک طبقه بندی شده نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۵/۱/۲۱ صورت می گیرد (آیین نامه حفاظت اسناد و مدارک ، ستاد کل نیروهای مسلح، ۱۳۷۵).

۱۰) مادهٔ ۴۷ قانون مجازات اسلامی « درمورد تعدد جرم هرگاه جرایم ارتکابی مختلف باشد، باید برای هریک از جرایم مجازات جداگانه تعیین شود و اگر مختلف نباشد فقط یک مجازات تعیین می گردد و در این قسمت تعدد جرم می‌تواند از علل مشدده کیفر باشد و اگر مجموع جرایم ارتکابی در قانون، عنوان جرم خاصی داشته باشد، مرتکب به مجازات مقرر در قانون محکوم می گردد. تبصره: حکم تعدد جرم در حدود و قصاص و دیات همان است که در ابواب مربوطه ذکر شده‌است.»

۱۱) جرم مطلق جرمی‌است که پیش از حصول هدف مجرم، جرم شمرده شود، مانند جعل سند که استفاده از آن، از عناصر جرم نیست به عکس جرم مقید. جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۵۴۳.

12) Hearing

۱۳) چنان‌چه در برخی از کتب ساحفاسا در معنی لغوی «شنود» گفته شده : استراق سمع پنهان مکالمهٔ دو یا چند نفره» (گروه مؤلفین، همان، زمستان ۱۳۸۲ ص ۶۵)، در عرف خاص حفاظتی اصطلاح تعمیر نیز بر همین معنی دلالت دارند.

۱۴) امواج الکترومغناطیسی (Electromagnetic waves):عبارت است از انتشار موجی شکل میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی که به صورت تشعشعی و عمود برهم با سرعت نور (حدود سیصد هزار کیلومتر در ثانیه) و با فرکانس‌های مختلف از آنتن فرستنده در محیط اطراف پخش می گردد. این امواج شامل امواج رادیویی و راداری، تشعشعات مادون قرمز، امواج نورانی قابل رویت تشعشعات ماوراء بنفش، اشعه ایکس و اشعه گاما می‌باشد. هنگامی که از سیمی جریان متناوب عبور نماید در اطراف این سیم امواجی پدید می‌آید که مخلوطی از موج مغناطیسی و الکتریکی می‌باشد که برهم عمود هستند. این امواج را امواج الکترو مغناطیسی می‌نامند. بنابراین در اطراف سیم‌های برق شهر امواج الکترومغناطیسی وجود دارد. سرعت انتشار این امواج تقریباً برابر سرعت نور یعنی سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می‌باشد. رستمی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷)

۱۵) اقدامات تأمینی (۱)، همان، ص ۸۰

۱۶) مطابق تبصره ۱ ماده ۳ قانون جرایم رایانه‌ای داده‌های سری داده‌هایی است که افشای آنها به امنیت کشور یا منافع ملی لطمه می‌زند.

فهرست منابع

۱) جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، جلد ۲، تهران ، نشر گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۱

۲) دهخدا، علی اکبر،لغتنامه، جلد ۳۱، تهران، **چاپخانه سازمان دانشگاه تهران**، ۱۳۴۹

۳) رستمی، محمود، **فرهنگ واژه‌های نظامی**، تهران، انتشارات ستاد مشترک ارتش ج.ا.ا، چاپ اول، ۱۳۷۸

۴) گروه مؤلفین، **اقدامات تأمینی (۱) ویژه دوره تخصصی اولیه**، تهران، انتشارات معاونت آموزش و نیروی انسانی سپاه ، زمستان ۱۳۸۲

۵) گروه مؤلفین، **اقدامات تأمینی (۲)**، تهران، مرکز برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی از انتشارات معاونت آموزش و نیروی انسانی سپاه، ۱۳۸۲

۶) گلدوزیان،ایرج، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی(۳و۲و۱)**، تهران،نشرمیزان،چاپ۱۱،پاییز۱۳۸۴

۷) آیین نامه حفاظت اسناد و مدارک، ستاد کل نیروهای مسلح ۱۳۷۵

اعاده دادرسی

دکتر رضا فرج اللهی
رئیس شعبه ۳۲ دیوان عالی کشور

چکیده

طرق شکایت از احکام به دو دسته؛ عادی فوق‌العاده تقسیم می‌شود؛ طرق عادی از موضوع بحث ما خارج است و یکی از طرق فوق‌العاده فرجام خواهی و دیگری اعاده دادرسی است، ولی در نظام کیفری ایران طریق فرجام خواهی از امور کیفری حذف شده‌است. البته آراء دادگاه کیفری استان و دادگاه نظامی یک قابل تجدیدنظر خواهی در دیوان عالی کشور است که این تجدیدنظر خواهی به فرجام خواهی موسوم است. اعاده دادرسی وقتی اعمال می‌شود که رأی قطعی شده و طرق عادی تجدیدنظرخواهی مسدود باشند. دومین مبحث، ماهیت اعاده دادرسی است که آیا اعاده دادرسی یک مبحث حکمی است یا موضوعی.

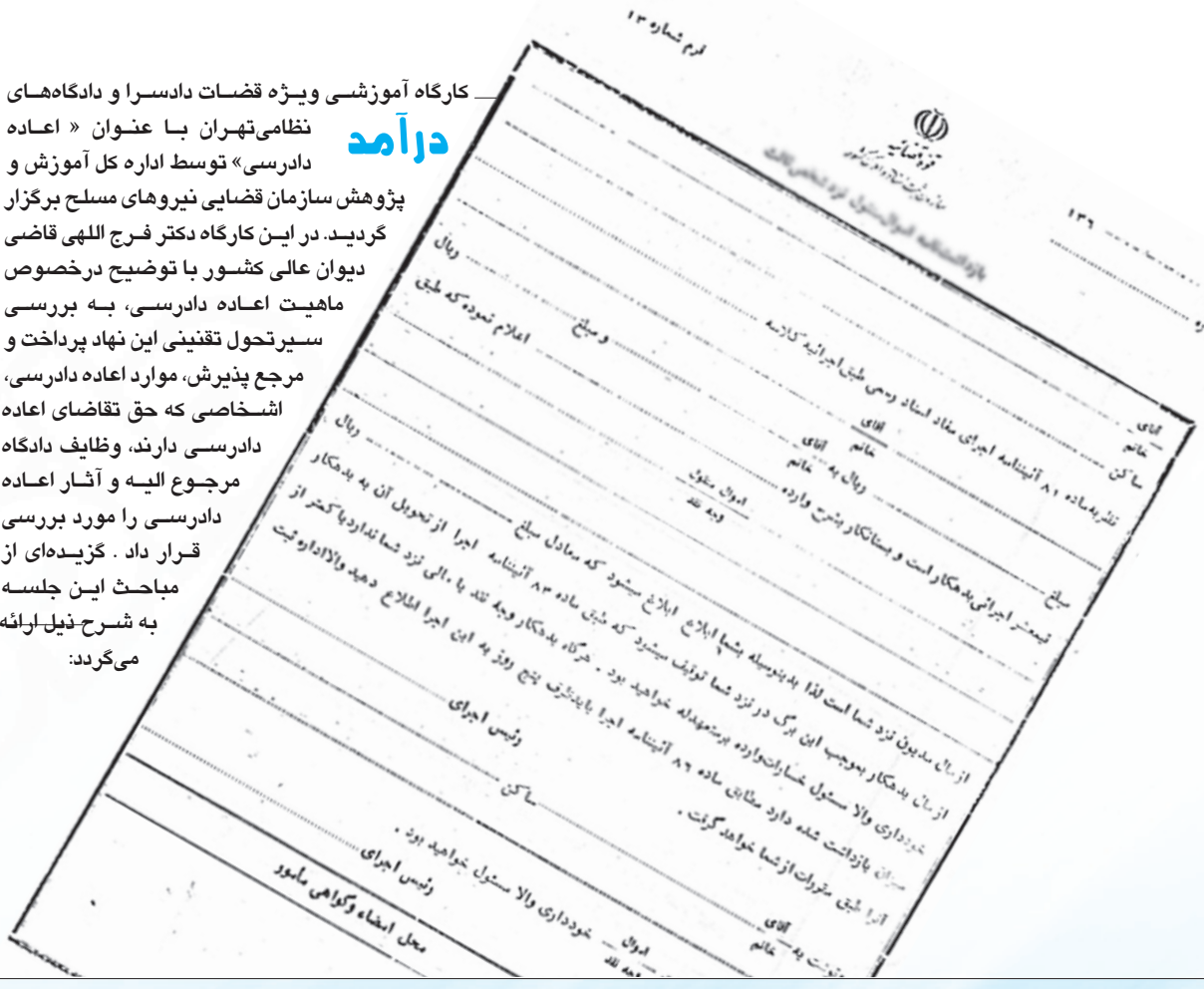
فرجام خواهی یک مبحث حکمی‌است یعنی نقض قوانین مربوط به ماهیت دعوا و قواعد دادرسی که مؤثر در دعوا باشد، از موارد فرجام خواهی است و کار دیوان عالی کشور، نقض و ابرام آراء است که رسیدگی شکلی محسوب می‌شود و دیوان به هیچ عنوان وارد ماهیت نمی‌شود. به این نوع اشتباه، حکمی[1] گفته می‌شود. همچنین است در اشتباه مربوط به نقض قوانین. حال سؤال این است که آیا اعاده دادرسی از نوع اشتباهات حکمی است یا موضوعی؟ در جواب باید گفت که قطعاً جزو اشتباهات موضوعی[2] است؛ زیرا در اعاده دادرسی، دادگاه وارد ماهیت می‌شود و به اموری رسیدگی می‌کند که در زمان رسیدگی مکشوف نبوده یا بعداً حادث شده باشد.

اما پاسخ به این سوال که ماده واحده اصلاح ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۵ کدام نوع از اشتباهات مذکور را در بردارد، باتوجه به ملاک‌های مزبور قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مشکل می‌باشد.

کلید واژه‌ها: اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور، رسیدگی شکلی، اشتباه در رأی

درآمد

کارگاه آموزشی ویژه قضات دادسرا و دادگاه‌های نظامی‌تهران با عنوان « اعاده دادرسی» توسط اداره کل آموزش و پژوهش سازمان قضایی نیروهای مسلح برگزار گردید. در این کارگاه دکتر فرج اللهی قاضی دیوان عالی کشور با توضیح درخصوص ماهیت اعاده دادرسی، به بررسی سیرتحول تقنینی این نهاد پرداخت و مرجع پذیرش، موارد اعاده دادرسی، اشخاصی که حق تقاضای اعاده دادرسی دارند، وظایف دادگاه مرجوع الیه و آثار اعاده دادرسی را مورد بررسی قرار داد . گزیده‌ای از مباحث این جلسه به شرح ذیل ارائه می‌گردد:



تفاوت اعاده دادرسی و تجدیدنظر

اعاده دادرسی با تجدیدنظر خواهی هم متفاوت است. در پژوهش خواهی یا تجدیدنظر خواهی، قاضی رسیدگی کننده به موضوعاتی رسیدگی می کند که در زمان صدور هم مکشوف بوده است و دلایلی که دادگاه تجدیدنظر مبنای نظر قرار می دهد، همان دلایلی است که در دادگاه بدوی مطرح بوده است و برخلاف اعاده دادرسی، هدف از اعاده دادرسی، احترام به اعتبار امر مختومه و اجرای عدالت کیفری و رعایت حقوق مسلم محکوم علیه است که براساس اشتباه محکوم شده است. لذا برای این که از اشتباهات ناشی از عدم تسلط اصحاب دعوا به جمع آوری پیشگیری شود، نظام عدالت کیفری باید چاره اندیشی کند و برای حفظ اعتبار امر مختومه در نظام هایی که دارای حقوق موضوعه می باشند، دیوان عالی کشور باید اعاده دادرسی را تأیید کند. مثلاً در قانون سال ۱۸۹۵ فرانسه، کمیسیونی متشکل از پنج نفر در دیوان عالی کشور این موضوع را بررسی می کند. اعاده دادرسی در قانون سال ۱۳۵۲ و قانون اصلاحی سال ۱۳۵۶ پیش بینی شده بود؛ زیرا این قوانین متخذ از قانون فرانسه بودند.

در این کمیسیون خود اعضا وارد بحث می شوند و دنبال دلایل می روند که ببینند آیا اعاده دادرسی قابل پذیرش است یا نه و حتی وکیل یا اصحاب دعوا را دعوت می کنند، دلایل را جمع آوری می نمایند و بعد از این مرحله، چنان چه موضوع قابل اعاده دادرسی باشد، به شعبه رسیدگی کننده ارجاع می دهند تا درخواست مزبور را بررسی کند. در حالی که در قانون آیین دادرسی فعلی، اعضای دیوان عالی کشور به هیچ عنوان به دنبال دلیل نیستند و تنها به دلایل ابزاری متهم توجه می شود.

سیر تحول تقنینی نهاد اعاده دادرسی

نهاد اعاده دادرسی قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) مقتبس از ماده ۹۲۲ قانون اصول محاکمات جنایی فرانسه است و این کشور هم از حقوق رم اقتباس کرده است. در این قانون موارد اعاده دادرسی منحصر به چهار مورد بوده که عیناً همان موارد در قانون ۱۲۹۰ گنجانده شده است.[۲] قانون گذار در سال ۱۳۵۶ در ماده ۲۳ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری، تحول نسبی در موارد اعاده دادرسی ایجاد کرد و دو مورد به آن اضافه کرد و در قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸) یک بند دیگر به آن اضافه نمود و موارد اعاده دادرسی هفت بند احصاء شد. در سال ۱۳۸۵ ماده ۱۸ قانون اصلاحی نیز به جزو موارد اعاده دادرسی به حساب آمد. با توجه به این ماده چنان چه رییس قوه قضاییه رأی صادره را خلاف بیّن شرع تشخیص دهد، از موارد اعاده دادرسی خواهد بود.

در حالی که تشخیص خلاف شرع بودن، موضوعاً متفاوت از اعاده دادرسی است؛ چنان چه گفته شد، در اعاده دادرسی، موضوع از دید اصحاب دعوا خارج است و بعداً کشف می شود، درحالی که بند ۱۸ اصلاحی بیان می کند، «درصورتی که رأی خلاف بیّن شرع یا مسلمات فقه باشد» و این موضوع چیزی نیست که از دید اصحاب دعوا خارج باشد، لذا ربطی به اعاده دادرسی ندارد. بنده در مدت سیزده سالی که در دیوان عالی کشور هستم، تاکنون موردی که قضات دیوان عالی کشور رأی را برخلاف شرع یا مسلمات فقه تشخیص داده باشند، ندیده ام؛ بنابراین به حساب آوردن بند ۱۸ اصلاحی به عنوان موارد اعاده دادرسی، با قواعد حقوقی سازگار نمی باشد.

با توجه به این که نهاد اعاده دادرسی برای رفع بی‌عدالتی ناشی از اشتباه موضوع در حکم پیش بینی شده است و باید دامن محکوم علیه را از لکه جرم و انگ مجرم بزداید، بنابراین دادگاه باید به ماهیت امر رسیدگی کرده و درصورت احراز بی‌گناهی متهم، حکم به برائت وی صادر کند، تاحیثیت مخدوش شده وی، اعاده شود، لذا رسیدگی مجدد دادگاه تابع تشریفات آیین‌دادرسی است و باید همانند محاکمه اولیه همه جهات دفاعی لحاظ شود.

مرجع پذیرش اعاده دادرسی

باتوجه به این که اعاده دادرسی مربوط به آراء قطعی است، به منظور اتقان آراء دیوان عالی کشور بایستی به این موضوع رسیدگی و اعاده دادرسی را تجویز کند. یعنی در مرجعی که قانون جایگاه خاصی برای آن قائل شده است و درصورتی که تقاضا مطابق قانون باشد، اعاده دادرسی در دیوان عالی کشور پذیرفته شود.

برخی از شعب دیوان عالی کشور پس از پذیرش درخواست اعاده دادرسی را دادنامه را نقض می کردند و پرونده را به دادگاه مرجوع الیه ارجاع می دادند و دادگاه مزبور رأی صادر می کرد. این امر برخلاف اصول آیین دادرسی است، لذا هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی وحدت رویه شماره ۵۳۸ ـ ۱۳۶۹/۸/۱۰ را که بر مبنای آن دیوان عالی فقط درخواست را می پذیرد و اعاده دادرسی را تجویز می کند و دادنامه را نقض نمی کند، با اکثریت آرا پذیرفتند و این نظر کاملاً منطقی است.

چرا که دیوان عالی کشور نباید وارد ماهیت شود و فقط بایستی مورد درخواست را با موارد قانونی تطبیق دهد و تاریخ تجویز، تاریخ پذیرش اعاده دادرسی محسوب می شود، نه تاریخ درخواست اعاده دادرسی، بنابراین پذیرش تقاضا، غیر از پذیرش اعاده دادرسی است. در ضمن بعد از این مرحله است که آثار اعاده دادرسی اجرا می شود. اینک به بررسی موارد اعاده دادرسی می پردازیم.

موارد اعاده دادرسی

مطابق ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، جهات اعاده دادرسی در هفت بند احصاء گردیده است:

۱- در صورتی که کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شده، لیکن زنده بودن شخص در آن زمان محرز شود یا ثابت شود که در قید حیات است. یعنی حیات مقتول باید در زمان وقوع جرم احراز شود، لذا اگر سه روز بعد از وقوع جرم بمیرد، جزء مصادیق همین بند خواهد بود.

۲- در صورتی که چند نفر به اتهام ارتکاب، جرمی محکوم شوند و ارتکاب جرم به گونه ای است که نمی تواند بیش از یک مرتکب داشته باشد: مثلاً

«الف» با شلیک گلوله‌ای «ب» را به قتل رسانیده است و براثر متلاشی کردن مغز به قتل رسیده و به گونه‌ای است که در یک دادگاه، قاضی شخص «الف» را به عنوان قاتل معرفی کرده و دادگاه دیگری شخص «ج» را به اتهام قتل شخص «ب» محکوم کرده است و این در صورتی است که جرم ارتکابی نمی‌توانسته بیش از یک مرتکب داشته باشد. از تعارض این دوحکم مشخص می‌شود که یکی از این دو نفر بی‌گناه است. بنابراین جزو مصادیق همین بند است. البته لازم به ذکر است که بایستی هر دو رأی قطعی شده باشد. یعنی دارای ویژگی امر مختومه باشد.

۴. جعلی بودن اسناد یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان که مبنای حکم صادر شده بوده است، ثابت گردد. شرط تحقق این است که شهود به بزه شهادت کذب در دادگاه صالح محکوم شده باشند و مجعول بودن سند در محکمه ثابت شده باشد. چنان‌چه شهود از شهادت خود برگردند و یا این که جعلی بودن سند، نه در محکمه، بلکه در نزد کارشناس خط ثابت شود، این مورد مشمول این بند نیست، ولی می‌تواند مشمول بند ۵ قرار گیرد.

۵. در صورتی که به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد: شاید چنین به ذهن برسد که این موضوع مربوط به اشتباه حکمی است و تردید حاصل شود که چرا، این بند را جزء اعاده دادرسی آورده است. درصورتی که گفته شد اعاده دادرسی جزء موارد مربوط به اشتباهات موضوعی است؛ مثلاً فردی به اتهام اختلاس محکوم می‌شود، ولی قاضی بدون توجه به این که عنصر اساسی جرم مزبور، امانی بودن مال در ید کارمند است، حکم به محکومیت وی صادر کرده است، یا کسی به عنوان سارق در دادگاه بدوی محکوم شود و بعداً در دادگاه تجدیدنظر برائت حاصل می‌کند در حالی که معاون وی محکوم شده است.

اگر قاضی بدون توجه به ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی فردی را به حداکثر مجازات محکوم کند و محکوم‌علیه مدعی شود که مشمول تخفیف مجازات بوده است، نمی‌توان اعاده دادرسی را پذیرفت؛ زیرا شامل هیچ یک از بندها نمی‌شود.

درخواست کننده اعاده دادرسی

در قانون فرانسه اشخاص ذیل حق اعاده دادرسی دارند:

۱- محکوم علیه و درصورت فوت او عیال، وراث قانونی وی و اشخاص منصوب از طرف وی؛

۲- وزیر دادگستری

ماده ۲۴ قانون اصلاح پاره‌ای از مواد دادگستری مصوب ۱۳۵۶ می‌گوید: کسانی که می‌توانند درخواست اعاده دادرسی کند عبارتند از:

۱- دادستان؛

۲- محکوم علیه و وراث قانونی؛

۳ - دادستان مجری حکم با موافقت دادستان کل کشور.

در اقتباس این ماده به جای وزیر دادگستری، دادستان مجری حکم با موافقت دادستان آمده‌است. باتوجه به این که اعاده دادرسی حق محکوم علیه است و دادستان، مدعی‌العموم خوانده شده، علت این که به او حق تقاضای اعاده دادرسی داده شده آن است که دادستان حافظ حقوق عامه است فقط به نفع محکوم‌له کار نمی‌کند، بلکه باتوجه به وظیفه دیگر دادستان که نظارت برنحوه اجرای صحیح قوانین و حفظ حقوق عامه است، می‌تواند به نفع محکوم‌علیه تقاضای اعاده دادرسی نماید.

آثار اعاده دادرسی

پذیرش اعاده دادرسی دو اثر مهم دارد:

۱- اثر تعلیقی؛ یعنی حکم دادگاه را به حالت تعلیق در می‌آورد؛

۲- اثر قهقرایی که این اثر بعد از صدور حکم است. به طوری که پس از صدور حکم کلیه آثار فوت شده از محکوم علیه قبلی درصورت برائت بایستی به حالت قبل برگردد.

وظایف دادگاه پس از پذیرش اعاده دادرسی عبارت است از:

۱ـ توقف آثار محکومیت قبلی؛

۲ـ اعاده محاکمه و صدور حکم مقتضی

دادگاه پس از شروع محاکمه و در مرحله اعاده دادرسی می‌تواند باتوجه به نقض تحقیقات، تحقیقات جدید انجام دهد و یا انجام تحقیقات را از دادسرا بخواهد؛ زیرا اعاده دادرسی، رسیدگی جدیدی محسوب می‌شود، پس می‌تواند پرونده را برای تکمیل تحقیقات به دادسرا ارسال نماید و که این معنی اعاده محاکمه که یکی از آثار اعاده دادرسی است، می‌باشد.

دادگاه نمی‌تواند در مرحله رسیدگی، مورد اعاده دادرسی را تشدید کند.

طبق ماده ۴۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ آرایی که طبق شرایط فوق از مرجع مربوط صادر می‌شود، قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد. در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری این مورد مسکوت مانده است و در دیوان عالی کشور نیز این موضوع مورد اختلاف است. برخی قائل هستند که قانون در مقام بیان می‌باشد، لذا همانند ماده ۴۷۲ قانون سال ۱۲۹۰ بایستی حق تجدیدنظر خواهی وجود داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد که اولاً قانون در مقام بیان نمی‌باشد و اگر نیاز به تصریح بود، همانند قانون سال ۱۲۹۰ بدان تصریح می‌کرد. ثانیاً قانون‌گذار تعمداً به این موضوع اشاره نکرده است؛ چراکه در بسیاری از موارد موضوع حکم برائت است که تقریباً در پنج بند از ماده ۲۷۲ قانون سال ۱۳۷۸ آمده است و ثانیاً پذیرش دوباره این موضوع موجب تسلسل می‌شود که پایانی نخواهد داشت. نکته دیگر تکلیف دادگاه ثانوی در مواردی است که محکوم‌علیه فوت شده یا موضوع مشمول مرور زمان موضوع ماده ۱۷۳ قانون آیین‌دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قرارگرفته است. با توجه به این که نهاد اعاده دادرسی برای رفع بی‌عدالتی ناشی از اشتباه موضوع در حکم پیش بینی شده است و باید دامن محکوم علیه را از لکه جرم و انگ مجرم بزداید، بنابراین دادگاه باید به ماهیت امر رسیدگی کرده و درصورت احراز بی‌گناهی متهم، حکم به برائت وی صادر کند، تاحیثیت مخدوش شده وی، اعاده شود، لذا رسیدگی مجدد دادگاه تابع تشریفات آیین‌دادرسی است و باید همانند محاکمه اولیه همه جهات دفاعی لحاظ شود.

پی نوشت‌ها

1-Error de droit 2-Error de fail

3 - Bernard Bouloc , Gaslon Stefani, George Levasseur, **Proeedure Penale**, Dallo 3, 21 Editing, p.2008-p:959.



هوش هیجانی و جایگاه آن در موفقیت قضات و وکلا

دکتر مینو طباطبائی ـ عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور
دکتر منوچهر توسلی نائینی ـ عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

مقدمه

شاید تاکنون قضات و وکلا یا افراد دیگری با بهره هوشی بالا را دیده باشید که در شغل و موارد دیگر موفقیتی حاصل نکرده‌اند و در مقابل قضات یا وکلا یا افراد دیگری را هم می‌شناسیم که علی‌رغم این‌که از هوش سرشاری برخوردار نیستند، زندگی شغلی موفقی داشته‌اند و به سطوح بالای موقعیت‌های اجتماعی دست یافته‌اند. به عبارت ساده‌تر، می‌توان گفت که لزوماً همه افرادی که دارای ضریب هوشی بالا هستند و نمرات بالا در آزمون‌های ورودی نمرات بالا کسب می‌کنند، دارای بهترین عملکرد نیستند و پیشرفت شغلی آنها تضمین شده نیست.

علت این است که ما فقط به هوش عقلانی و مزایای آن توجه می‌کنیم و از هوش هیجانی[1] غافل می‌باشیم. در سیستم سنتی، هوش فقط به معنی هوش عقلانی[2] بود که با تست‌های مشخصی به دست می‌آمد. در این سیستم، معمولاً باهوش‌ترین‌ها اقشار، مهندسین و دکترها بودند که در رشته ریاضی یا علوم تجربی تحصیل کرده بودند، اما پژوهشگران در نظریه‌های جدید به هوش هیجانی توجه بیشتری می‌کنند و به این نتیجه رسیده اندکه هر کس (صرف‌نظر از مدرک تحصیلی‌اش) در اشتغال خود موفق باشد، هم باهوش است[3] این نظریات نشان می‌دهد که با داشتن استعداد و هوش عقلانی بالا فقط در بعضی مشاغل معین موفقیت وجود دارد، اما در صورت توجه به هوش هیجانی در هر شغلی از جمله قضاوت و وکالت، می‌توان موفق بود.

هدف از نگارش این مقاله آشنایی با مفهوم هوش هیجانی و بررسی نقش آن در قضاوت و وکالت می‌باشد. امید است با مطالعه این مقاله به نقش هوش هیجانی در زندگی بیشتر توجه شود؛ زیرا بسیاری از موفقیت‌ها در زندگی از این هوش ناشی می‌شود و اثرات آن بر سعادت و خوشبختی و آرامش انسان غیرقابل انکار است.

مفهوم هوش هیجانی

مهم‌ترین عاملی که باعث تفاوت در افراد می‌شود، هوش است. هوش یکی از معیارهای استعداد تحصیلی است. جایگاه هوش در مغز انسان مشخص است. در نیم کره چپ مغز فرایندهای تفکرات منطقی را می‌توان یافت و جایگاه احساسات عاطفی در سمت راست مغز است.

از هوش تعاریف مختلفی ارائه شده است. بعضی هوش را به عنوان مهارت حل مسأله، برخی دیگر به عنوان توانایی سازگاری با محیط و یادگیری از تجربیات زندگی روزانه توصیف می کنند. بعضی نیز هوش را توانایی یادگیری یا توانایی فرد در تطبیق با محیط پیرامون یا توانایی تفکر انتزاعی می‌نامند. (گلاور و برونینگ، ۱۳۸۵، ص۱۱۳)

در اذهان عمومی کلمه هوش، مترادف با هوش عقلانی است، لیکن هوش نیز انواع متعددی دارد. به نظر روانشناسان یکی از انواع هوش، هوش هیجانی[4] است. این مفهوم توسط سالووی[5] و مایر[6] معرفی شده و توسط گولمن در ۱۹۹۵ شهرت جهانی یافت.

هوش هیجانی یا عاطفی یعنی داشتن ظرفیتی

برای شناخت احساسات و هیجانات خود و دیگران و استفاده از این هیجانات به نحو مناسب، برای برقراری ارتباط بهتر با خود و دیگران از این نظر هوش هیجانی مجموعه‌ای از خصوصیات شخصیتی است که در سرنوشت و سبک زندگی فرد مؤثر است. این خصوصیات شخصیتی موجب می‌شود که فرد از شیوه‌های مناسب برای گذران زندگی و مراحل آن استفاده کند.

سالووی و مایر، هوش هیجانی را به صورت ظرفیت درک اطلاعات هیجانی و استدلال در هنگام وجود هیجان تعریف می‌کنند.[۷]

به بیان ساده، هوش هیجانی استفاده هوشمندانه از هیجانات است، و در زمینه حرفه‌ای به این معناست که احساسات و ارزش‌های خود را نادیده نگیریم و تأثیرشان را بر رفتار خود بشناسیم.

اهمیت هوش هیجانی

تحقیقات جدید ثابت کرده‌اند که زیربنای بسیاری از تصمیمات مهم، فعال‌ترین و سودمندترین فعالیت‌ها و رضایت بخش‌ترین و موفق‌ترین زندگی‌ها، هوش هیجانی است، نه قدرت مغزی یا هوش عقلانی. براساس این تحقیقات، مدیر یا متخصصینی که از (هوش هیجانی) بالایی برخوردار و از نظر فنی نیز با تجربه هستند با آمادگی و مهارت بیشتر و سریع‌تر از دیگران به رفع تعارض‌ها، ضعف‌های گروهی، خلاهای موجود و رفع تیرگی‌های متقابل که ارزشمند و سودمند جلوه می‌نماید، خواهند پرداخت.

تحقیقات فوق‌الذکر نشان می‌دهد که نقش عواطف و احساسات مثبت در کنار عوامل منطقی مثل هوشمند بودن و تفکر در کامیابی انسان‌ها آن طور که باید، شناخته نشده است. یافته‌های اخیر نشان می‌دهد که بهره احساسات و هیجانات انسان در مقابل بهره هوشی، معیار واقعی‌تری برای سنجش میزان هوش انسان است. بنابراین، تفاوت‌ها را باید در توانایی‌های جست که آن را هوش هیجانی می‌نامند. این توانایی باعث حفظ روابط ارزشمند انسانی می‌شود. امروزه به هشیاری عاطفی به عنوان عامل مهمی برای موفقیت شغلی اشاره می‌شود.

کسانی که از نظر هوش هیجانی قدرتمندند، می‌توانند راحت با افراد ارتباط برقرار کنند و واکنش‌ها و احساسات آنها را به سرعت دریابند، دیگران را رهبری کنند و سازمان دهند و به مشاجراتی که می‌تواند در هر فعالیت بشری شعله‌ور شود، خاتمه دهند. آنها افرادی هستند که دیگران دوست دارند با آن‌ها باشند، زیرا از نظر عاطفی به دیگران نیرو می‌دهند. حالت‌های روحی خوبی در افراد به وجود می‌آورند و این فکر را در آن‌ها به وجود می‌آورند که اطراف فردی با این خصوصیات بودن چه سعادتی است و در یک کلمه می‌توان گفت به این افراد در نظر دیگران از محبوبیت بسیاری برخوردار هستند.

اهمیت هوش هیجانی برای قضات و وکلا

قاضی به عنوان کسی که باید مسائل پیچیده، مبهم و پنهان را شناسایی و به سرعت حل نماید، می‌بایست مجهز به تفکری خلاق و پویا باشد. امروزه برای کشف تخلفات و شناسایی مجرمین حرفه‌ای

کسانی که از نظر هوش هیجانی قدرتمندند، می‌توانند راحت با افراد ارتباط برقرار کنند و واکنش‌ها و احساسات آنها را به سرعت دریابند، دیگران را رهبری کنند و سازمان دهند و به مشاجراتی که می‌تواند در هر فعالیت بشری شعله‌ور شود، خاتمه دهند.

که معمولاً افرادی باهوش، خلاق و مبتکر هستند، تنها دانستن قوانین و مقررات، آیین‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها و مطابقت آنها با شرایط و موقعیت‌ها، کافی و کارساز نیست. امروزه تخلفات و جرایم به قدری پیچیده، متغیر و متنوع گردیده است که قضات و وکلا، علاوه بر توانایی تفکر منطقی که اساساً در نظام آموزشی کشور تقویت می‌گردد، احتیاج به تفکری دارند که بتوانند به وسیله آن مسائل را کشف کنند، به درستی تعریف و به روش خلاق حل نمایند. به عبارت دیگر، در این شرایط تنها هوش و روش‌های منطقی و تفکر واکنشی که راه حل‌های استاندارد و رایج را برای مسائل شناخته شده و تعریف شده ارائه می‌دهد، کافی نیست. یک قاضی و کیل خوب باید از مهارت‌های فکری خاصی بهره‌مند باشد تا بتواند از قیود مدل‌های ذهنی محدود و توسعه نیافته خود و جامعه آزاد شود.

بازپرسان، دادیاران و وکلا به عنوان کسانی که مواد اولیه قضاوت را تهیه و آماده می‌سازند، نقش ویژه‌ای در توسعه و اجرای عدالت در جامعه ایفا می‌کنند. بنابراین توجه بیشتر به هوش هیجانی، به موفقیت آن‌ها کمک شایانی می‌کند. باید توجه داشت که در قضاوت و وکالت از طریق هوش منطقی می‌توان به استخدام درآمد، اما فقط از طریق هوش هیجانی می‌توان در محیط کار رشد کرد و به سطوح بالاتر رسید. هوش هیجانی می‌تواند نحوه استفاده از مهارت‌های در اختیار فرد، از جمله هوش عقلانی را تعیین کند. در این رابطه توانایی‌های ذهنی اساسی که ریشه در هوش هیجانی دارند و در عملکرد مؤثر نقش دارند عبارتند از:

۱ـ ادراک کلامی: فهم آنچه که گفته و شنیده می‌شود، فهم آنچه که در ارتباط با دیگران بیان می‌شود؛

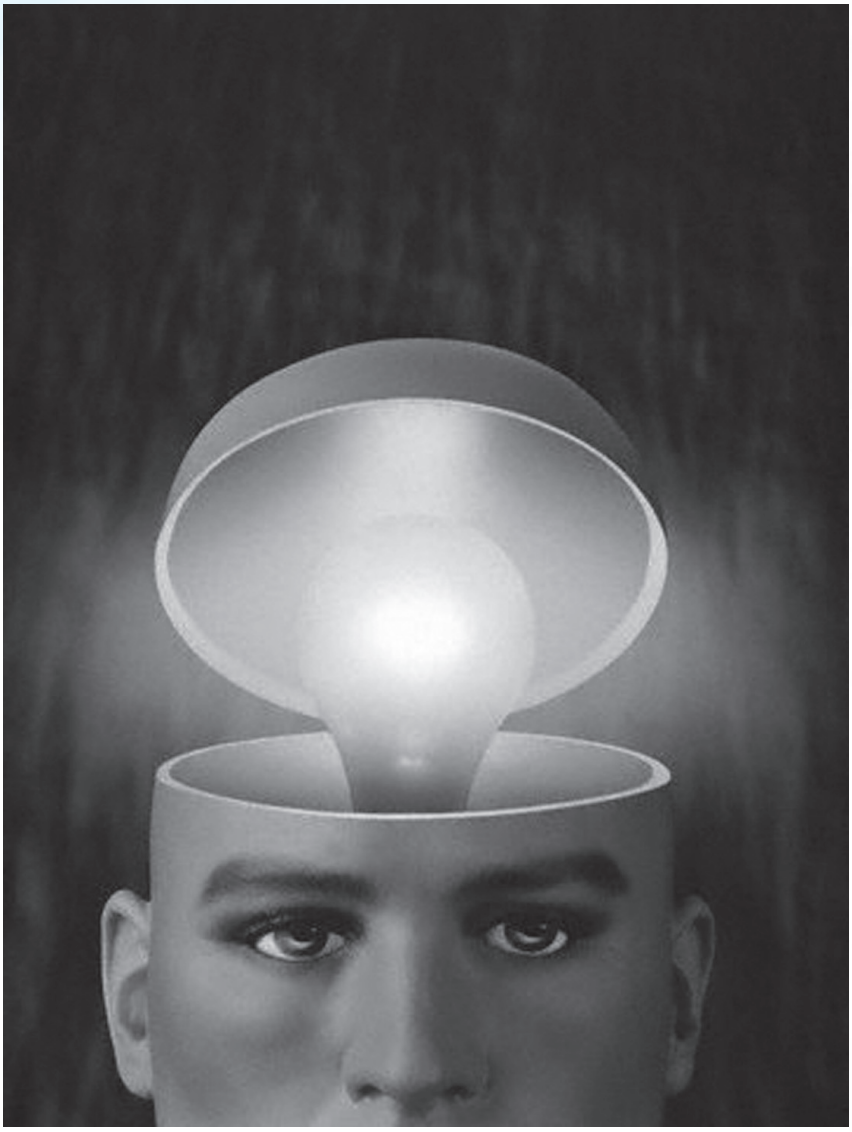
۲ـ ادراک شمارشی: سرعت در انجام محاسبات ریاضی؛

۳ـ تجسم فضایی: درک الگوهای فضایی (سه بعدی یا فاصله‌ای) تصور این که اگر جایگاه اشیا یا مسائل عوض شود، چگونه به نظر می‌آید؛

۴ـ حافظه: نگه داشتن و به خاطر آوردن تجربیات گذشته؛

۵ـ استدلال استقرایی: شناسایی یک ترتیب کلی از یک مورد خاص تا کل.

برخی از خصوصیات فوق‌الذکر باید به قضات و وکلا آموزش داده شود. این آموزش با هدف تقویت بعضی مهارت‌ها و افزایش توانایی‌های روانی ـ اجتماعی، نقش بسیار تعیین کننده‌ای در پیشگیری از بروز مشکلات، مواجهه و مقابله با آن‌ها و در نهایت «بهبود کیفیت زندگی» دارد. چنین آموزش‌هایی ممکن است هزینه‌هایی را به همراه داشته باشد. ولی



باید در نظر داشت این یک سرمایه‌گذاری بلند مدت روی منابع انسانی است که نتایج مفیدی را به همراه خواهد داشت.

مهارت‌ها و شاخصه‌هایی که برای آمادگی قضات و وکلا از نظر هوش هیجانی لازم است:

۱-شناخت احساس و توانایی‌های خود

قاضی یا وکیل باید سازوکار ذهن و فعالیت‌های نیمکره راست و چپ مغز را بداند. در نیمکره چپ مغز می‌توان فرایندهای تفکرات منطقی را یافت و جایگاه احساسات عاطفی در سمت راست مغز است. کسانی واقعاً برجسته‌اند که می‌توانند فرایندهای اثربخش نیم کره راست را با فرایندهای اثربخش نیم کره چپ در هم آمیزند. ممکن است فرد از احساسات مختلف خود آگاهی نداشته یا ریشه آنها را نمی‌فهمد. عبارت «نمی‌دانم چرا از فلانی بدم می‌آید» یا نمی‌دانم چرا علی‌رغم این که خواهان موفقیت در پرونده بوده، ولی هنگام دفاع بی انگیزه هستم» چنین مواردی را نشان می‌دهد. قاضی و وکیل باید قادر به شناخت و پیش‌بینی احساسات خود در موقعیت‌های مختلف بوده و با موانع ادراکی، هیجانی، احساسی و محیطی خلاقیت آشنا باشند. از این نظر توجه به ضرورت خلاقیت و نوبینی در امور بازرسی، قضاوت و وکالت الزامی است.

۲-کنترل احساسات خود

آشنایی با انواع عقل و مفاهیم فکر، ذهن، خیال، درک، شناخت، فهم، شعور و... برای قضاوت و وکالت لازم است. شناختن احساس‌هایی چون تنفر، عصبانیت، افسردگی، اضطراب، غم و ... هزاران احساس دیگر به تنهایی کافی نیست، بلکه باید آن‌ها را تحت کنترل بگیریم. به همین دلیل آشنایی با تکنیک‌های خلاقیت فردی و استفاده از این تکنیک‌ها در امور بازرسی، قضاوت و وکالت لازم است.

۳-برانگیختن و به هیجان آوردن خود

افرادی که هوش هیجانی بالا دارند، با اندیشیدن به عواقب احتمالی یک عمل، نسبت به انجام دادن یا ندادن آن برانگیخته می‌شوند. این افراد قدرت دارند که اهداف متعالی خود را تجسم کنند، برنامه بریزند و جهت رسیدن به آن‌ها انرژی بگذارند. پشتکار و اراده، نشانه برانگیخته شدن آنهاست و این کاری است که کمتر از هوش عقلانی بر می‌آید.

گلمن در این مورد به آموزش خود رهبری یا یادگیری خود مدار تأکید دارد. این یادگیری شامل موارد زیر است: ژرف نگری برای دستیابی به ایده‌های خود، خود آگاهی و تشخیص این که اکنون در کجا هستم، اطمینان از این که توانایی‌ها باعث غلبه بر محدودیت‌ها شده و باعث کاستن انگیزه در رسیدن به اهداف نیست، ایجاد و تعهد نسبت به یادگیری مواردی که قوت‌ها براساس آن بنا شده و شکاف‌ها کاهش می‌یابد، فعالیت و تمرین مداوم و تجربه با رفتارهای جدید که از توسعه خصوصیات هوش هیجانی حمایت می‌کند.

۴-شناخت احساسات دیگران

قاضی و وکیل باید با توانایی‌های فکری و ذهنی انسان‌ها آشنا باشد. او باید بداند که افرادی با هوش هیجانی بالا، با تحمل بالا، تعاملات گسترده‌ای با اجتماع دارند و می‌توانند دنیا را از منظر دیگران هم ببینند. روابط عاطفی و پیوندهای انسانی موجب همکاری و موفقیت‌های شغلی می‌شود. مهم‌ترین خصیصه رهبری، استعداد در ایجاد هیجان است یعنی توانایی در ترغیب خود و دیگران؛ زیرا بدون کمک عواطف، استدلال نه دارای اصول است و نه قدرت.

قاضی و وکیل بهتر است مهارت مذاکره برای حل مسائل یعنی استعداد میانجی گری، جلوگیری از بروز اختلاف، حل و فصل مشکلات و مهارت تجزیه و تحلیل اجتماعی یعنی شناخت و بصیرت درونی راجع به عواطف، انگیزه‌ها و علایق دیگران را فرا گیرند. این مهارت‌ها، عوامل ضروری برای موفقیت‌های اجتماعی هستند. افرادی که از هوش هیجانی خوبی

برخوردارند، به راحتی با دیگران رابطه برقرار می کنند، احساسات و واکنش های مردم را به خوبی پیش بینی کـرده و به آن جهت می دهند و مشـاجرات را حل و فصل می کنند.

۵- تنظیم روابط با دیگران

پس از شناخت احساسات دیگران، نوبت به روابط با آن ها می رسد. در اینجا تعادل و تعامل حرف اول را می زنـد. افرادی باهـوش هیجانی بـالا، هرگز در دوسـتی ها و روابط بین فردیشـان افراط و تفریط ندارند. آن ها از هر کس انتظاری متناسب با خودش دارند. قضات و وکلا باید انواع مشکلات و روش های حل خلاق آن ها را بشناسند. آن ها باید بدانند که تمام آدم ها شـخصیت کامل نیستند. لذا توقع نداشته که همه افراد همان طور عمل کنند که درست است، یا همان طور عمل کنند که آن ها دوست دارند.

در واقع مردم را همان طور که هستند، می پذیرند. از این جهت آشنایی با سبک های تفکر و کاربرد آن ها در امور بازپرسی، قضاوت و وکالت بسیار مفید خواهد بود. باید اشـاره نماییـم هر کدام از شـاخص های پنجگانه فوق مباحـث عمده ای در روان شناسـی کاربردی و روان شناسـی علمی دارد که در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم.[۸]

به طور کلی، قضات و وکلا و بازپرسان، باید با موارد زیر آشنا باشند:

ـ موانـع خلاقیت و انسـدادهای فکـری خود را شناسایی و با روش های مختلف آن را اصلاح نمایند؛

با توجـه بـه این کـه هـوش هیجانـی، تـوان اسـتفاده از احساس و هیجان خود و دیگران در رفتار فـردی و گروهـی و در راستای دسـتیابی به بیشترین مطلوبیت است، لذا تلفیق دانش حقوقی و توانایی های هیجانی در این مشاغل می تواند در سوق دادن افراد به سـوی دستیابی به هدف، کارساز و مفید باشد.

ـ نسـبت به تغییر، اصلاح، تکمیل یا توسعه موانع خلاقیت خود اقدام نمایند؛

ـ باذهنی بازتر، خلاق تر، پویاتر و سریع تر مسائل و موضوعات کاری خود را تجزیه تحلیل و در خصوص آن ها تصمیم گیری یا قضاوت نمایند.

نتیجه

حضرت علی(ع) می فرمایند: عدالت چهار شـعبه دارد. دقت در فهم، غور در علم، دانش قضاوت، حلم و بردباری.[۹]

این سخن حکمت آمیز نشان می دهد که قضات و وکلا به عنان دو محور مهم عدالت باید نسـبت به چارچوب هـای فکری پنهان انسـان کـه به طور غیـرارادی و ناخودآگاه ذهن، منطق، هوشـیاری و توجه را تحت تأثیر و کنترل قرار می دهد، آشنا شوند و با تمرین و ممارسـت و به کارگیـری تکنیک های خاصی بر فرایندهای ذهنی خود و موتورهای جست و جـوی آن تسـلط یابند. آن هـا باید با اسـتفاده از سبک های فکری مختلف و خلق راه حل های بدیع اجازه ندهند ذهنشان به طور کلیشه ای و یکنواخت با امور برخورد نماید.

قضاوت یا وکالت موفق و انطباق پذیری با تغییرها، ویژگی های خاصـی را می طلبد که عموماً قضات و وکلا برای پاسخ به آنها با مشکلات بسیاری مواجه می شوند.

در ایـن زمینـه یکـی از مهم تریـن مؤلفه های شـخصیتی که می تواند به آنان کمک کند، هوش هیجانی است. با توجه به این که هوش هیجانی، توان استفاده از احساس و هیجان خود و دیگران در رفتار فردی و گروهی و در راسـتای دستیابی به بیشترین مطلوبیـت اسـت، لـذا تلفیـق دانـش حقوقی و توانایی هـای هیجانی در این مشـاغل می تواند در سوق دادن افراد به سوی دستیابی به هدف، کارساز و مفید باشد. درک و اراده هوش هیجانی به شکل مؤثر نه تنها بینش های جدیـدی درباره برانگیختن افراد ارائه می کند، بلکه این امـکان را می دهد که درباره احساسـات و اداره آن هـا به شـکل سـازنده عمل شود.

پی نوشت ها:

1-EQ

2-IQ

۳) مانند یک صنعت گر ماهر با تحصیلات سـیکل یا یک کشـاورز که از زمینش نسبت به دیگران محصول بیشتری برداشت می کند.

۴) هوش هیجانی (Intelligence Emotional) که به اختصار EI گفته می شـود و معمولاً معیار ارزیابی آن را «ضریـب هوش هیجانی» یا EQ می نامند، به توانایی، ظرفیت یا مهارت ادراک، سنجش و مدیریت هیجانات خود و دیگران، دلالت دارد.

5- Salovey

6- Mayer

7- http://www.ebtekarnews.com/

8- http://www.hamdardi.com/

۹) و العدل منها علی اربع شـعب: علـی غائص الفهم، و غور العم و زهره الحکم، و رسـاخه الحلـم، فمن فهم علم غور العلـم، و من علم غور العلم صدر هن شـرائع الحکم، و من حلم لم یفرط فی امره....

فهرست منابع

۱) گلاور، جـان ای و برونینگ، را جراچ، روانشناسـی تربیتی؛ **اصول و کاربردهای آن**، مترجم: خرازی علینقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ۶، ۱۳۸۵

۲) علامه، سید محسن، **هوش هیجانی عاملی مؤثر در رهبری موفق**
https://ostadhasanlooblogfa.com

3) https://www.mypersianforum.com

4) http://www.hamdardi.com

5) http://www.mypersianforum.com/archive

6) http://www.ebtekarnews.com/ebtekar

جمهوری اسلامی ایران
و
شورای همکاری خلیج فارس

سیدمحمودساداتی
دانشجوی دکترای امنیت‌ملی- قاضی‌دادگستری

چکیده

احساس اتحاد و گروه‌بندی منطقه‌ای و بین‌المللی بین کشورها، وجود منافع مشترک بین آنهاست. مقدم‌ترین انگیزه‌ای که کشورها را به گردآمدن در پیمان‌ها و اتحادیه‌ها، اعم از سیاسی و نظامی و امنیتی و اقتصادی ترغیب می‌کند، حفظ بهتر منافع در شرایط اتحاد و همبستگی و نیز کسب توان دستیابی به منافع بیشتر است.

تاریخ دیپلماسی جهان در دوران معاصر آکنده از تشکیل اتحادیه‌های مختلف با اهداف و برنامه‌های گوناگون است. برخی از این اهداف و برنامه‌ها در زمان تشکیل اتحادیه مشخص و بیان می‌گردند و بعضی نیز بعد از تشکیل آن آشکار یا اعلام می‌شوند پیمان‌های ورشو، ناتو، اتحادیه‌های اقتصادی اروپا، اتحادیه عرب سازمان کشورهای آفریقایی و سازمان کنفرانس اسلامی و ...، نمونه‌هایی از اتحادیه‌ها و گروبندی‌هایی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم تشکیل یافته‌اند و در هر یک رشته‌ای از منافع مشترک اعضاء را گرد یکدیگر آورده است. در تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در ماه مه ۱۹۸۱ مرکب از شش کشور عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین نیز علل و انگیزه‌های کلی موثر در ایجاد اتحادیه‌ها نقش داشته‌اند. حتی اعضای شورای همکاری می‌توانند در مقام مقایسه با برخی از اتحادیه‌ها و گروه‌بندی‌های منطقه‌ای دیگر، توجیهات مستدل‌تری برای گردهم آمدن داشته باشند. تشابه بسیار نزدیک نظام‌های حکومتی، موقعیت و شرایط بسیار مشابه اقلیمی و ژئوپلتیکی، می‌توانند اساس این توجهات را تشکیل دهند. سابقه تلاش کشورهای منطقه خلیج فارس اعم از شش کشور مزبور و ایران و عراق، برای ایجاد اتحادیه‌ای منطقه‌ای جهت حفاظت از امنیت منطقه به دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ باز می‌گردد.

در این راستا کویت در دهه شصت تلاش‌های بی‌ثمری انجام داد و علاوه بر آن در دهه هفتاد نیز تحرکاتی از سوی کشورهای منطقه برای گرد هم آمدن داشته باشند. ایجاد یک استراتژی واحد و نیز یک سیستم امنیت دسته جمعی، جهت حفظ امنیت خلیج فارس به عمل آمد که کنفرانس وزیران خارجه کشورهای منطقه در سال ۱۹۷۶ در مسقط پایتخت سلطان نشین عمان، نقطه اوج آن بود. معهذا این تلاش‌ها به دلایل مختلفی به ویژه وجود رقابت‌های شدید میان ایران و عراق و اختلاف نظر کشورهای جنوبی خلیج فارس و بالاتر از همه، پیوندهای بسیار نزدیک نظام‌های حاکم بر کشورهای منطقه با قدرت‌های خارجی و در نتیجه فقدان خواست سیاسی واقعی به ایجاد یک نظام امنیتی منطقه‌ای به دور از مداخله قدرت‌های خارج از منطقه، نتیجه‌ای در بر نداشت. با وجود سابقه چنین کوشش‌هایی در منطقه، اعضای شورای همکاری پس از تأسیس شورا از بیان نیّات واقعی خود به گردآمدن در چنین تاسیس منطقه‌ای امتناع ورزیدند و نیل به یکپارچگی اقتصادی را هدف عمده خود عنوان نمودند، حال آنکه کمتر محقق و کارشناس آگاه به مسائل منطقه خلیج فارس است که با ارائه نشانه‌ها و دلایل متقن و روشن، وجود انگیزه‌های امنیتی را اساسی‌ترین دلیل تشکیل شورای همکاری تلقی نکرده باشد.

کلید واژه‌ها: خلیج فارس، ایران، شورای همکاری



نقش ایران در منطقه خلیج فارس

۱- قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

سیاست‌های آمریکا و بلوک غرب در خلیج فارس، طی چند دهه اخیر همواره منعکس کننده منافع استراتژیک، اقتصادی و سیاسی آن کشورها به ویژه آمریکا در این منطقه حساس ، ژئوپلیتیکی و سوق الجیشی بوده است.

پایان جنگ جهانی دوم و افول توان نظامی، اقتصادی و سیاسی انگلیس به عنوان بزرگترین قدرت استعماری، تغییرات وسیع در معادلات بین‌المللی از جمله ظهور دو ابر قدرت جدید و استقلال بسیاری از کشورهای تحت استعمار انگلستان را به دنبال داشت.

منطقه خلیج فارس نیز طبعاً با موقعیت برجسته ژئوپلیتیکی و ثروت‌های طبیعی که در طول قرن‌های پانزدهم تا سیستم شاخص حضور نامشروع قدرت‌های استعماری بوده است، از تأثیرات شگرف به دور نماید و شیخ‌نشین‌های تحت الحمایه انگلیس در ساحل جنوبی خلیج فارس، بعد از جنگ جهانی دوم به تدریج و به موازات کاهش نفوذ و سلطه آن کشور در این منطقه، خود را برای کسب استقلال در اوایل دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آماده کردند. خروج انگلیس از مصر در سال‌های ۵۵-۱۹۵۴ نقطه عطفی در زمینه کاهش نفوذ آن کشور در خاورمیانه و به طریق اولی در خلیج فارس محسوب می‌شد. آمریکا به تدریج دامنه حضور نظامی و سیاسی خودرا در منطقه افزایش داد. در واقع تاریخ حضور آمریکا در خلیج فارس به جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. در بحبوحه این جنگ یگان‌هایی از نیروی هوایی آمریکا به همراه یگان‌هایی از نیروی هوایی انگلیس در منطقه ظاهر شدند و با موافقت حکومت سعودی یک پایگاه هوایی در ظهران و در کنار خلیج فارس احداث کردند. با ایجاد نیروی خاورمیانه در ارتش آمریکا که مقر اصلی آنها در پایگاه دریایی در جفیر بحرین بود، این حضور شکل رسمی به خود گرفت.

در این راستا سیاست سد نفوذ آمریکا در برابر کمونیسم که بر ایجاد کمربند امنیتی در مقابل نفوذ شوروی سابق در مناطق حساس جهان مبتنی بود و این سیاست از دکترین روسای جمهور وقت آمریکا در دهه ۱۹۵۰ به ویژه ترومن و آیزنهاور الهام گرفته بود، در توجیه تلاش‌های گسترده آمریکا برای تحکیم نفوذش در این منطقه مهم نقش به سزایی داشت و با دو کشور بزرگ منطقه یعنی ایران و عربستان سعودی رابطه خاص و نزدیکی برقرار کرد. در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تا اوائل دهه ۱۹۷۰ ایران در مقایسه با عربستان سعودی نقش و مسؤولیت برجسته‌تری در تامین منافع آمریکا داشت. اهمیت و ویژگی نقش ایران در چارچوب استراتژی دفاعی و امنیتی

> **مرزهای طولانی ایران با شوروی سابق در شمال و خلیج فارس در جنوب از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی اهمیت خاصی به ایران می‌دهد و زمینه مناسبی برای مداخله‌جویی‌های بعدی آمریکا در ایران و منطقه به بهانه سرکوب خطر گسترش نفوذ کمونیسم فراهم آورد.**

آمریکا در طول دوره مزبور از موقعیت ژئوپلیتیکی، آغاز جنگ سرد بین دو ابر قدرت و تثبیت رژیم شاه به کمک آمریکا و هماهنگی سیاست‌های جاه‌طلبانه شاه ایران در منطقه با دکترین‌های امنیتی غرب شتاب می‌گرفت.

مرزهای طولانی ایران با شوروی سابق در شمال و خلیج فارس در جنوب از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی اهمیت خاصی به ایران می‌دهد و زمینه مناسبی برای مداخله‌جویی‌های بعدی آمریکا در ایران و منطقه به بهانه سرکوب خطر گسترش نفوذ کمونیسم فراهم آورد.

در اواسط دهه ۱۹۵۰ ایران به عنوان یک متحد عمده آمریکا تلقی شد و به میدان دفاعی ـ امنیتی بغداد که از پشتیبانی آمریکا برخوردار بود پیوست.

به طور کلی همکاری‌های آمریکا و ایران به مرور سال‌ها و به موازات جنگ سرد، افزایش توانایی‌های مالی و نظامی ایران، تقویت تمایلات جاه‌طلبانه شاه جهت گسترش نفوذ و سلطه‌اش در منطقه خلیج فارس، خروج انگلیس و لزوم ایفای مسؤولیت‌های تازه برای حفظ امنیت منطقه خلیج فارس از سوی رژیم شاه در چارچوب دکترین نیکسون، طیف وسیع‌تری را شامل شد و از همکاری در طرح‌های اقتصادی صنعتی تا انجام مانورهای مشترک نظامی و مشارکت ایران در سرکوب شورش‌های چپ گرا در منطقه وسعت یافت. از اوائل سال ۱۹۶۰ و در پی آشکار شدن تمایلات شاه به ایفای نقش مهم‌تر در خلیج فارس و کمک به تأمین امنیت مورد نظر آمریکا، و به عبارت دیگر تفسیر اولویت‌های سیاست خارجی ایران و افزایش منافقشات در خلیج فارس، آمریکا دامنه همکاری‌های دفاعی دو کشور را به این منطقه حساس بسط داد. در آوریل ۱۹۶۴ یک مانور مشترک نظامی بین دو کشور انجام شد. ادامه این روند در چارچوب پیمان سنتو با افزایش توان نیروی دریایی ایران همراه بود. همزمان با این روند شاه اقدامات خود را برای تقویت حضور نظامی سیاسی و تجاری در خلیج فارس تشدید کرد. در یک جمع بندی کلی می‌توان به مجموعه عواملی که ایران را در اواخر دهه ۱۹۶۰ و سرتاسر دهه ۱۹۷۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ مرکز ثقل اجرای دکترین امنیتی آمریکا و غرب در منطقه خلیج فارس قرارداد بست و به ایفای نقش ژاندارمری از سوی شاه در خلیج فارس انجامید. آخرین نکته‌ای که قبل از خاتمه این بحث اشاره‌ای گذرا به آن ضرورت دارد این است که در طول دهه‌های شصت و هفتاد حرکت‌هایی پراکنده و ناموفق از سوی برخی کشورهای منطقه به ویژه عمان و کویت در جهت ایجاد یک نظام امنیت دسته جمعی با شرکت کشورهای منطقه و به منظور تقلیل نفوذ ایران در خلیج فارس صورت گرفت. نقطه اوج این تلاش‌ها برگزاری کنفرانس وزیران خارجه کشورهای منطقه در سال ۱۹۷۶ در مسقط عمان بود که به ابتکار سلطان عمان

تشکیل شـد. در این کنفرانس، عمان طرح ایجاد یک سیاسـت هماهنـگ دفاعـی ـ امنیتی برای منطقه را برای بررسـی ارائـه داد و ایران نیز طرح اتحاد مقابل دفاعـی جامع را پیشـنهاد کرد، ولی وزیران خارجه هشت کشـور منطقه خلیج فارس نتوانسـتند بـه موضع مشـترکی دسـت یابند و کنفرانس مسقط بدون نتیجه خاتمه یافت.

در سال ۱۹۷۹ نیز عراق پیشنهادی به کشورهای عربی منطقه برای تشـکیل یک نیـروی امنیتی عربی جهـت کمک به حفظ امنیـت خلیج فارس ارائه داد که این طرح نیز از سوی کشورهای عربی خلیج فـارس و احتمالا به دلیل سـوءظن به نیات واقعی عراق در منطقه پذیرفته نشد.

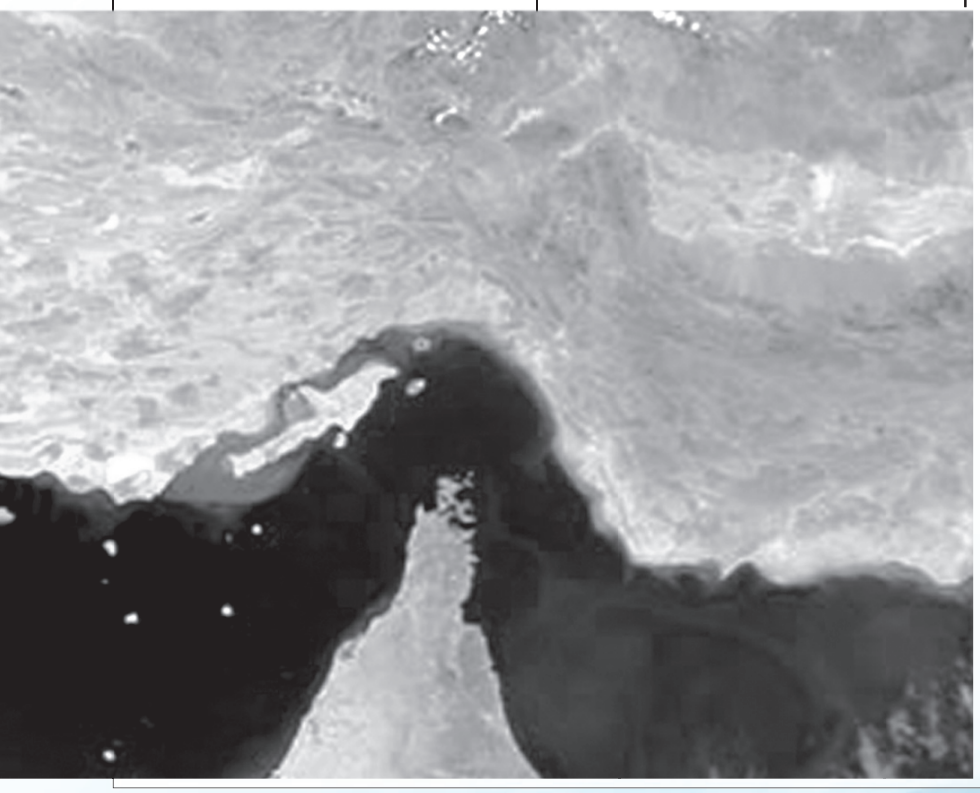
۲. نقش ایران در منطقه خلیج فارس:

بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی سـقوط شاه در سـال ۱۹۷۹ و اسـتقرار نظام مقـدس جمهوری اسـلامی ایران، تصویر امنیتی منطقه خلیج فارس را یکسـره دگرگون کـرد و آمریکارا واداشـت تا ارزیابی مجددی از استراتژی خود در منطقه داشته باشـد. وقـوع انقـلاب اسـلامی ایـران یکی از مهم‌ترین و حسـاس‌ترین وقایع منطقه خاورمیانه پـس از جنگ جهانی دوم برای آمریکا محسـوب می‌شد؛ زیرا رژیم شـاه به عنوان یکی از پایه‌های دوگانه اسـتراتژی آمریکا در خاورمیانه و یکی از ستون‌های اصلی دکترین نیکسـون، دارای آن چنـان اهمیتی بـود که حتـی روابـط آمریکا با کشـورهای دیگر مانند پاکسـتان، ترکیه و شیخ نشین‌های خلیج فارس را تحت الشعاع خود قرار داده بود.(اسدی، ۱۳۶۶، ص ۱۲)

در سطح بین المللی خروج ایران بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی از پیمـان دفاعی ـ امنیتی سنتو و متعاقب آن پیوستن به جنبش عدم تعهد و در سـطح داخلی اقداماتی نظیر لغو برخی از قراردادهـای تسـلیحاتی هنگفـت خاصه با آمریکا و خـروج مستشـاران آمریکایی، اجرای طرح‌های استراتژیکی آمریکا را در منطقه خلیج فارس با دشواری جدی مواجه ساخت.

ایران که تا این زمان یک مانع اسـتراتژیک در برابـر نفوذ احتمالی شـوروی و تنهـا ژاندارم در منطقه بـود، اکنون از دید آمریـکا خطری برای کشـورهای منطقه خلیج فارس به حساب می‌آمد. به عبارت دیگر از دیدگاه غرب، توازن استراتژیک به طور محسوسی به نفع شوروی سابق تغییر یافته بود که ادامه این امر می‌توانست آثار و عواقب دراز مدتـی در منطقه داشـته باشـد. به هرحـال این وضعیت و حذف موقت قـدرت نظامی، اقتصادی سیاسی ایران از جریانات و معادلات، منطقه در سه سال اول بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تحمیل جنگ تجاوزکارانه از سـوی عراق بـر ایران و نیز تهاجم شـوروی به افغانسـتان در زمستان ۱۹۸۰ دگرگونی‌های اساسـی در برداشت‌ها و استراتژی دفاعی امنیتی آمریکا و متحدان غربی‌اش نسـبت به منطقه ایجـاد کرد و خلیج فارس را برای آمریکا و متحدانش ناامن کرد به طوری که هارولر براون وزیر خارجه دولت آمریکا در سـال ۱۹۷۹ در مورد منافـع آمریکا می‌گوید: آن‌چـه در خلیج فارس در معـرض خطر قرار دارد، رفاه اقتصادی و سیاسـی آمریکا ومتحدان آن اسـت. اگر کشورهای صنعتی و پیشرفته جهان از دسترسی به منابع انرژی خلیج فـارس محـروم شـوند نتیجـه‌اش احتمـالاً ورشکسـتگی و به دردسـر افتادن متحـدان ما و اقتصـاد جهانی خواهـد بود.جیمـی کارتر رییس جمهور وقت آمریکا نیز در سـال ۱۹۸۰ در کنگره آمریکا، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در نتیجه از دست رفتن نقش ژاندارمی ایران در خلیج فارس را به عنـوان عمده‌ترین چالش آمریـکا در منطقه بیان می‌نماید و در برابر این چالش بزرگ، دسـت به تشکیل نیروهای واکنش سریع با توافق عمان، سـومالی و کنیا می‌زنـد و تقویت پایـگاه دیه‌گو کورسـیا در میانه اقیانوس هند نیز درجهت اهداف نظامی و پرکـردن خلاء نظامی ایـران در منقطه صورت می‌گیرد.

جیمی کارتر رییس جمهور وقـت آمریـکا نیـز در سـال ۱۹۸۰ در کنگـره آمریـکا، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در نتیجـه از دسـت رفتـن نقش ژاندارمی ایران در خلیج فارس را به عنوان عمده‌ترین چالش آمریکا در منطقه بیان می‌نماید



تشکیل شورای همکاری خلیج فارس و تاثیر گذاری ایران

۱. ساختار و اهداف شورای همکاری خلیج فارس

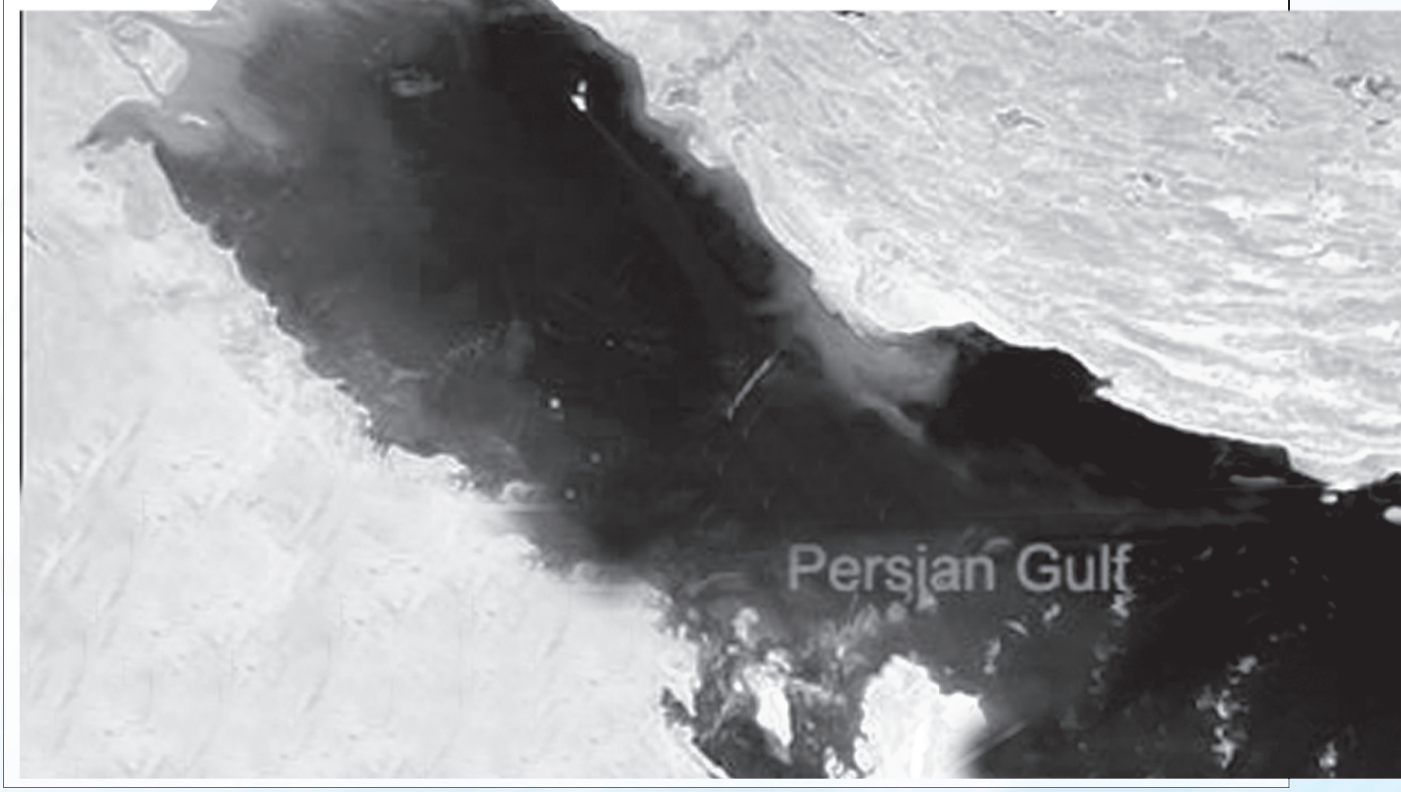
برخی از تحلیل گران سیاسی شورای، همکاری را محصول طبیعی تلاش‌های شش کشور عربی منطقه، خاصه کوشش‌های کویت در دهه ۱۹۷۰ جهت نیل این کشورها به وحدت در زمینه‌های سیاسی اقتصادی و فرهنگی تلقی می کنند. این نظریه با توجه به جایگاه خاص و پر اهمیت شورا در استراتژی‌های دفاعی امنیتی غرب در منطقه و به ویژه نقشی که در این زمینه در سراسر جنگ تحمیلی از سوی شورا ایفا شد و رنگ باختگی فوری اهداف آشکار اولیه در برابر اهداف اصلی‌اش، تحکیم همکاری‌های دفاعی امنیت شش کشور، جلوگیری از شکست عراق در جنگ و به طور کلی دفاع از منافع غرب در منطقه در مقابل جمهوری اسلامی ایران فاقد اساس بوده است.

تشکیل شورای همکاری همان گونه در مبحث قبل به آن اشاره شد، به نحوی از تدابیر اتخاذ شده از سوی آمریکا در چارچوب استراتژی‌های دفاعی ـ امنیتی غرب در منطقه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تهاجم شوروی به افغانستان مربوط

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط منطقه و فقدان کشور دیگری در خلیج فارس با توانمندی‌های عربستان سعودی، ایفای نقش با اهمیت‌تری از سوی این کشور در معادلات منطقه را ایجاب می‌کرد

می‌شود. این موضوعی روشن است که استراتژی شورای همکاری در برخورد با ایران نمی‌توانست تفاوت ماهوی با استراتژی آمریکا داشته باشد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی تا حدودی به علت بی علاقگی عربستان سعودی به ایفای نقش جدی در تأمین امنیت خلیج فارس مسؤولیت ژاندارمری به شاه واگذار شد، اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط منطقه و فقدان کشور دیگری در خلیج فارس با توانمندی‌های عربستان سعودی، ایفای نقش با اهمیت‌تری از سوی این کشور در معادلات منطقه را ایجاب می کرد. عربستان از نظر جمعیت، وسعت و ذخایر نفتی، موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی و توان مالی و نظامی نسبت به پنج کشور دیگر حوزه خلیج فارس، دارای قدرت برتر و قابل ملاحظه‌ای است. با توجه به این توانایی‌ها و امتیازات و این که هیچ یک از دیگر کشورهای منطقه جز عربستان سعودی امکان بالقوه پر کردن خلا سیاسی، نظامی ناشی از سقوط رژیم سلطنتی در ایران را نداشتند، تقویت سیاسی نظامی هر چه بیشتر عربستان از سوی آمریکا و متحدان غربی‌اش بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد و شیوخ و حکام منطقه خواه ناخواه وادار به گسترش روابط خود با ریاض شدند و دولت‌هایی که بیش از آن در حکم اقمار رژیم وابسته به غرب ایران به حساب می‌آمدند، از نظر سیاسی تا حدود زیادی به صورت دنباله‌رو عربستان در آمدند.

در نوامبر ۱۹۸۰ یعنی دوماه بعد از جنگ تحمیلی تلاش‌های اولیه مربوط به تشکیل شورای همکاری خلیج فارس آغاز گردید. در یازدهمین اجلاس سران عرب در عمان



امیر کویت از رهبران کشورهای همکاری خلیج فارس خواست تا در مورد ایجاد یک استراتژی مشترک و همکاری زمینه‌های مختلف بیاندیشند. متعاقب آن در ژانویه ۱۹۸۱ کویت طرحی را به کنفرانس عرب در طائف ارائه داد که متضمن دور نگاه داشتن منطقه خلیج فارس از کشمکش‌های بین‌المللی بود. در فوریه ۱۹۸۱ اجلاس وزیران خارجه شش کشور عربستان، بحرین، کویت، امارات متحده عربی، سلطان نشین عمان و قطر در ریاض تشکیل شد. در این اجلاس پس از ارائه طرح قبلی کویت، عربستان سعودی نیز طرحی ارائه داد که به موجب آن می‌بایست پنج کشور دیگر با عربستان سعودی قرارداد امنیتی دوجانبه به امضاء برسانند. سرانجام اجلاس وزیران خارجه شش کشور به اتفاق با ایجاد شورای همکاری موافقت کردند.

در ماه مارس همان سال وزیران خارجه این کشورها در مسقط تشکیل جلسه دادند و اساسنامه شورا و رای گیری و تشکیل جلسات ادواری را تصویب کردند.(آشتی، ۱۳۶۶، ص۸). همچنین موضوع تشکیل هیات حل اختلاف بین اعضاء شورا و صلاحیت دبیر کل شورا مورد بررسی قرار گرفت و تاریخ بیست و پنجم ماه مه برای برگزاری نخستین اجلاس شورای عالی همکاری خلیج فارس در ابوظبی تعیین شد. همچنین قرار شد نخستین دبیر کل شورا از کویت تعیین گردد و دیپلمات کهنه کار کویتی عبدالله یعقوب ستاره برای این سمت نامزد شد. در گردهمایی سران شش کشور در ابوظبی در بیست و پنجم ماه مه ۱۹۸۱ منشور شورای همکاری به امضاء رسید و شورا رسماً شکل گرفت.

مهم‌ترین بند منشور ماده ۴ آن است که به هدف غایی تشکیل شورا اشاره دارد بر طبق این ماده هدف نهایی شش کور نیل به وحدت و سربرآوردن اتحادیه‌ای کنفدرال از درون شورای همکاری است. ترکیب و ساختار شورا شباهت بسیاری به دیگر سازمان‌های بین المللی و فراملیتی دارد. عالی‌ترین مرجع شورای همکاری خلیج فارس، شورای عالی است که از سران شش کشور تشکیل یافته است. هرگاه لازم باشد شورای عالی می‌تواند به عنوان مرجع حل اختلاف میان اعضاء عمل نماید. استراتژی شورای همکاری خلیج فارس در قبال جمهوری اسلامی ایران شورای همکاری خلیج فارس هشت ماه پس از آغاز جنگ تحمیلی ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ توسط عراق و زمین گیر شدن نیروهای آن کشور در خاک ایران شکل گرفت. کشورهای عرب خلیج فارس از همان آغاز تجاوز عراق و در راستای استراتژی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران که در مبحث مربوط به تشکیل شورای همکاری به آن اشاره شد و به طور خلاصه مبتنی بر کنترل انقلاب اسلامی و جلوگیری از بالندگی آن در منطقه بود، کمک‌های ذی‌قیمتی در اختیار عراق گذاردند.

همچنین درخواست‌های تهران مبنی بر حفظ مناسبات سالم با جمهوری اسلامی ایران در مجزا ساختن خود از قضیه جنگ عراق با ایران را نادیده گرفتند و عملاً خودرا در یک سوی مناقشه قرار دادند.حالا با این مقدمه که هدف آن تشریح موضوع عمومی شورا در قبال جنگ تحمیلی بود، به بحث اصلی این مبحث یعنی شناخت متقابل استراتژی شورای همکاری در برابر جمهوری اسلامی و بالعکس پرداخته می‌شود. سؤال اساسی این است که آیا شورا از ابتدای تاسیس، یک استراتژی ثابت و قطعی را در برابر ایران اتخاذ نمود؟ شورای همکاری خلیج فارس همواره از این که ایران به عنوان یک قدرت مطلقه در خلیج فارس مطرح باشد، بیم داشته و این امر موجب حضور قدرت‌های خارجی و اعمال تشنج در منطقه شده است. در واقع از سال ۱۹۸۴ و در پی آغاز حملات عراق علیه اهداف اقتصادی ایران در خلیج فارس، شورا به جای در پیش گرفتن سیاستی واقع بینانه، سعی وافری در ترغیب غرب به افزایش حضور سیاسی و نظامی‌اش در خلیج فارس به منظور اعمال فشار به تهران نظیر جلوگیری از گسترش حضور شوروی سابق در منطقه و حفظ امنیت دوستان خود داشته است خاصه آن که بعد از رسوایی دولت آمریکا در جریان ایران کیت در دهه ۱۹۸۰ واشنگتن لازم می‌دید که با سلسله اقدامات و تحرکاتی، آثار سوء آن بر موقعیت آمریکا در کشورهای عربی دوست و متحد خودرا برطرف سازد و به عنوان مثال جیمی کارتر رییس جمهور سابق آمریکا ضمن بازدید از چند کشور شورا در نوامبر ۱۹۸۶ گفت: کشورهای شورا باید قدرت خود را در برابر جمهوری اسلامی افزایش داده و باکشورهای غربی همکاری نمایند.اجلاس شورا باید جبهه واحدی بر علیه تهدید دائمی که متوجه آنهاست، اتخاذ کند و کشورهای شورا باید در مقابل ماجراجویی‌ها که ممکن است از سوی ایران علیه همسایگانش در خلیج فارس انجام شود، آماده باشند قدرت نظامی عامل مهمی در حفظ ثبات منطقه است و کشورهای شورا باید موضعی قاطعانه در این اجلاس ارائه دهند.به طورکلی دعوت شورا از کشورهای بزرگ به ویژه آمریکا برای تقویت حضور نظامی و سیاسی‌شان در منطقه به منظور حفاظت از منافع کشورهای شورا، آثار معکوس خود بر آرامش منطقه و تخفیف تشنج در خلیج فارس را به سرعت نشان داد.

شورای همکاری خلیج فارس در طول جنگ تحمیلی همواره با افزایش قیمت نفت به نحوی که موجبات عدم رضایت آمریکا و کشورهای مصرف کننده را فراهم می کرد، مخالفت ورزیده و هدف اصلی این رویه، ضربه زدن به اقتصاد ایران و ایجاد تنگناهای مالی برای جمهوری اسلامی ایران بوده و این حرکت بیانگر موضع رسمی شورا در جهت شکست جمهوری اسلامی است.

شورای همکاری خلیج فارس همواره از این‌که ایران به عنوان یک قدرت مطلقه در خلیج فارس مطرح باشد، بیم داشته و این امر موجب حضور قدرت‌های خارجی و اعمال تشنج در منطقه شده است

یکی دیگـر از اقدامات شـورای همـکاری خلیج فارس، قطع روابط یک جانبه سیاسـی توسط دولت عربستان در آوریل ۱۹۸۸ بود. این تصمیم ریاض که حدود هشـت ماه پس از کشتار چهار صد تن از زائران خانه خدا در مراسم حج سـال ۱۴۰۷ هجری قمری (۱۹۸۷) توسـط نیروهای امنیتی سعودی اتخاذ شد، حادترین فصل مناسـبات شـورای همکاری خلیج فـارس وجمهـوری اسـلامی را رقم زد. ایـن اقدام عربسـتان تنها یک هفته پس از تهاجـم نیروهای آمریکایی به تعدادی از سکوهای نفتی و کشتی‌های جنگی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس، قصد داشت فشار روانی علیه جمهوری اسلامی ایران را به اوج خود برسـاند. این حرکت عربسـتان سـعودی توانسـت رضایت کنگره آمریکا به فـروش بیش از چهارصد و پنجاه میلیون دلار اسلحه به آن کشور که قبـلاً مخالفت نموده بود را جلب نماید. عربسـتان با توجه به نقش محوری خود در شورای همکاری انتظار داشـت سایر کشورهای عضو شورا در این زمینه به او تأسی جویند.

به هرحال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و عربسـتان بر سر سه عامل اساسـی با یکدیگر به رقابت پرداختند:

۱ـ رقابت بر سر بسط نفوذ در شمال آفریقا؛

۲ـ رقابت بر سر نفوذ در آسیای مرکزی؛

۳ـ رقابت بر سر تفسیر اسلام؛

برخی از پژوهشگران معتقدند که ایران طی دهه هشـتاد تلاش کرد نفـوذ خـودرا در خلیج فارس توسـعه دهد و در ایـن منطقه، نظامـی برآمده از اسـلام ایجاد کند. از آنجا که شیخ نشینان جنوب خلیـج فارس در مقابـل ایران در موقعیتی بسـیار ضعیف قرار داشـتند، برای جلوگیری از چیزی که سلطه ایران عنوان می‌شد، شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی شکل دادند.

طی سال‌های هشـتاد میلادی سیاست شورای همکاری خلیج فارس نسـبت به ایران، سیاسـت دوگانه و متناقضی آمیخته با دشمنی و احتیاط بوده اسـت. کشورهای عضو این شـورا در جنگ عراق علیه ایران از رژیم صدام حمایت کردند زیرا جنگ بین این دو قدرت منطقه‌ای به نفع آنها بود. در عین حال به نظر آنان عراق دشمن ضعیف‌تری به شمار می‌آمد، اما از سـوی دیگر شورای همکاری، ایران را به کلی رها ساخته اعلام کرد که مناقشه منطقه بایـد در خود منطقـه و بدون دخالـت قدرت‌های خارجی حل و فصل شـود. این سیاسـت ظاهراً با ارزیابی ایـران منطبق بود و ایـران همواره اعلام می‌کـرد کـه امنیـت خلیج فـارس باید توسـط کشـورهای منطقـه حفظ شـود. ایـن دولت‌ها می‌دانسـتند که در جنگ ایران و عراق، در صورت پیروزی کامل ایـران، آمریکا دخالت خواهد کرد و راه نفـوذ ایران بـر منطقه خلیج فـارس را خواهد بست. به هر جهت کشـورهای عرب خلیج فارس بعد از انقلاب اسلامی همواره از تسلط سنتی ایران بر خلیج فارس و خاورمیانه نگران بوده و عربستان سـعودی که قصد دارد از روابط تیره ایران و آمریکا بهره برداری سیاسـی کند، در تلاش است که خود را به عنوان قدرت مسـلط خلیج فـارس در دنیای عرب مطرح کند، اما مسأله این است که این کشور واقعاً توانایی چنین کاری را ندارد و ایران همواره از سـوی دوست و دشـمن، قدرت بزرگ‌تر منطقه و خاورمیانه شناخته می‌شود.

تنها سـلاح‌ها نیسـتند که سرچشـمه قدرت یک کشور محسـوب می‌شـوند، بلکـه جمعیت، تکنولوژی، زیربنای اقتصـادی و نیروهـای متخصـص، از دیگـر عواملی هسـتند که در ساختار قدرت یک کشور سهم اساسی دارند و از این نظر کشـورهای دیگر حوزه خلیج فارس با ایران قابل قیاس نیستند

بدون شـرکت ایران در ترتیبـات امنیتی خلیج فـارس، امنیت واگیری در منطقـه بر قرار نخواهد شد. چنان که بسـیاری از صاحب نظران می‌گویند که ایران بیش از آن نیرومند اسـت که بتوان او را از مسـائل منطقه کنار گذاشـت. صرف هزینه‌های سنگین و خرید پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی نیز نمی‌تواند شـورای همـکاری خلیج فـارس را به قدرتی تبدیل کند که با قدرت ایـران برابری کند. تنها سـلاح‌ها نیستند که سرچشـمه قدرت یک کشـور محسـوب می‌شـوند، بلکـه جمعیـت، تکنولـوژی، زیربنـای اقتصـادی و نیروهـای متخصص، از دیگر عواملی هسـتند که در ساختار قدرت یک کشور سهم اساسـی دارند و از این نظر کشـورهای دیگر حوزه خلیج فارس با ایران قابل قیاس نیستند. علاوه بر این با شکست و اضمحلال عراق، ایران به بزرگترین قدرت منطقه تبدیل شده اسـت و شـورای همکاری خلیج فارس به عنوان یک نهاد متشـکل از کشـورهای منطقه در ایجاد توازن لازم در منطقه ناموفق بوده است.

نتیجه

در نیم قرن اخیر خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حسـاس‌ترین مناطـق جهـان در نگرش‌هـای ژئوپلتیکی و محاسبات ژئواستراتژیک بوده است. با توجه به تحولات و دگرگونی‌های عمیق و جاری درعرصه مناسبات بین‌المللی، پندار گزاف نخواهد بود اگر ادعا شود که ایران به عنوان برترین قدرت منطقه در خلیج فارس، نقشـی مهـم در تحولات امنیتی و نظامی داشـته و بـدون حضور جمهوری اسـلامی ایران، هیچ قدرتی موفق به ایجاد امنیت پایدار در این منطقه حسـاس نمی‌باشـد. تشکیل شـورای همکاری خلیج فارس به عنـوان یکی از نهادهایی کـه به بهانـه ایجاد امنیـت در منطقه تاسیس گردیده است، بدون همکاری ایران یعنی بزرگ‌ترین قدرت منطقه خلیج فارس به این هدف نخواهد رسـید و تکیه بر قدرت‌های فرامنطقه‌ای کارساز نبوده و ناامنی بیشتر را فراهم خواهد آورد.

فهرست

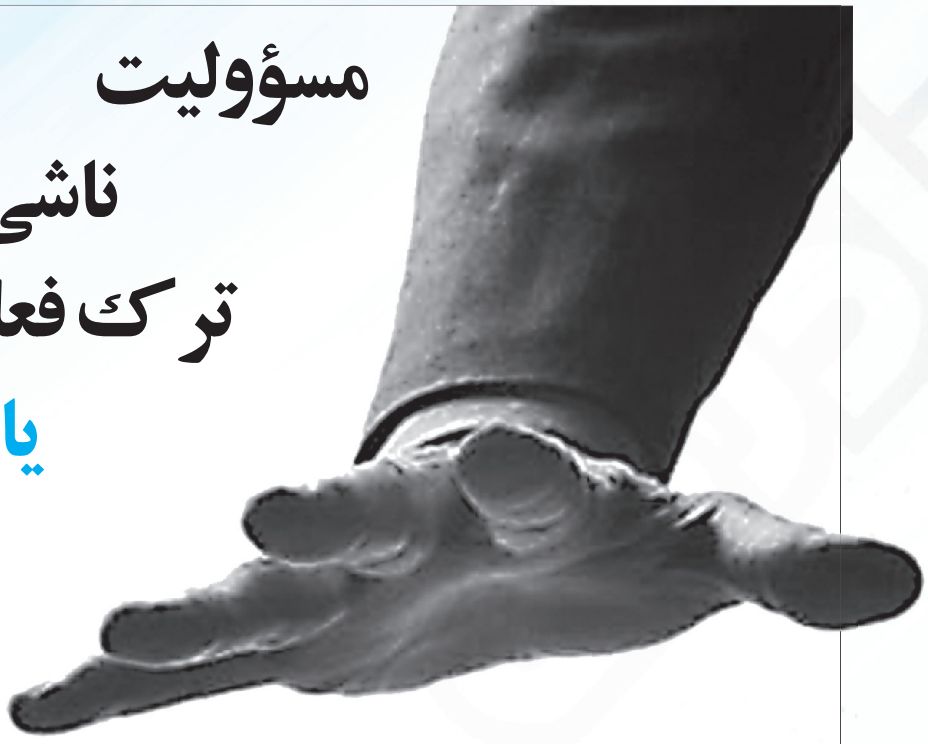
۱) آشتی، نصرت‌الله، **ساختار حکومت در عربستان**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۶

۲) اسـدی، بیژن، **علائق و اسـتراتژی آمریکا در خلیج فارس**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی، وزارت امور خارجه، ۱۳۶۸

۳) روشـندل، خلیل، **تعارضات سـاختاری در منطقه چهار خلیج فـارس**، مرکز پژوهش‌هـای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تابستان، ۱۳۸۲

۴ـ مجتهـدزاده، پیـروز، **کشـورها و مرزهـا در منطقـه ژئوپلتیک خلیج فارس**، دفتر مطالعات سیاسـی و بین‌المللی، زمستان ۱۳۸۵

مسؤولیت ناشی از ترک فعل یاری به دیگری



علی امیری تبار
مدرس دانشگاه و قاضی دادگاه عمومی کرمان

چکیده

یکی از اعمالی که بقاء نوع انسان و بقا اجتماع را به همراه دارد، یاری‌رساندن انسان‌ها به یکدیگر به هنگام ضرورت است. عمل یاری‌رساندن به دیگری به خصوص هنگامی که جان یک انسان در خطر است، از اهمیت والایی برخوردار است. رشادت‌ها و از خود گذشتگی‌های انسان‌ها در قبال یکدیگر به خصوص در هنگام جنگ‌ها، مصایب طبیعی و بیماری‌های فراگیر، چیزی نیست که تاریخ بتواند آن را فراموش کند و یاری‌رساندن به دیگری و کمک به هم نوع، به ویژه زمانی که جان کسی در خطر قرار دارد، تنها یک تکلیف اخلاقی برخاسته از ندای وجدان نیست، بلکه موضوع مهمی برای بقا اجتماع است که علم حقوق آن را مد نظر قرار داده است. مکاتب فلسفی مختلف راجع به آن اظهار عقیده کرده‌اند، مذاهب و آموزه‌های ادیان مختلف در مورد آن تکالیفی دینی و اخلاقی برای پیروان خود قرار داده‌اند. هدف این مقاله بررسی مسؤولیت ناشی از ترک یاری‌رساندن به دیگری در حقوق ایران است. این مقاله درصدد پاسخگویی به این سؤال است که آیا کمک‌رساندن به دیگری الزام آور است؟ و در صورت مثبت بودن ضمانت اجرای مدنی آن چیست.

کلید واژه ها: مسؤولیت مدنی، یاری‌رساندن، حقوق ایران، فقه، مکاتب فلسفی



تکلیف یاری‌رساندن به دیگری در مکاتب فلسفی

تردیدی نیست که بسیاری از قواعد حقوقی ریشه در مبانی فلسفیِ اخذ شده از مکاتب مختلف دارند. تکلیف یاری‌رساندن به دیگری و الزام آور بودن یا نبودن آن و ضمانت اجرای آن در مکاتب فلسفی مورد توجه واقع شده است که این مقاله به بعضی از مهم ترین آنها اشاره می کند. نظریه های لیبرال ها، سوسیالیست ها، منفعت گرایان و طرفداران مکتب اصالت نفع در این رابطه از سایر مکاتب فلسفی برجسته تر است.

لیبرال‌ها که برای «حق آزادی» انسان اهمیت زیادی قائل بوده و خواهان حداکثر آزادی و اختیار برای انسان هستند، با تکلیف و الزام انسان به یاری‌رساندن به دیگری موافق نیستند. لیبرال‌ها هم قبول دارند که آزادی، مطلق نیست و استثنائاتی بر آن مترتب است، معهذا اصل را بر عدم تکلیف انسان در یاری‌رساندن به دیگری قرار داده‌اند. این گروه معتقدند که انسان آزاد آفریده شده است و باید آزاد زندگی کند و تنها قیدِ آزادی هر شخص، «صدمه وارد نکردن به دیگری» است.(روسو؛ ۱۳۸۰، ص ۵۶) در نگرش لیبرال ها، آزادی هر فرد محدود به آزادی فرد دیگری است. یعنی هر فردی تا آن‌جا آزادی دارد که این آزادی مزاحمِ آزادی و حقوق دیگران نشود. بنابراین از دیدگاه لیبرال‌ها، شخص فقط ملزم است که به دیگری صدمه نزند و آزادی‌های دیگران را

محترم بشمارد، ولی ملزم به سود رساندن و یا کمک رساندن به دیگران نیست. از نظر لیبرال‌ها، تنها هدفی که به خاطر آن، زور و اجبار می‌تواند مشروعاً علیه یک عضو جامعه مدنی و برخلاف اراده و خواست وی اعمال شود، ممانعت از وی به علت صدمه وارد کردن به دیگران است.(Mill, 2001.P:13)

از منظر این گروه، پزشک کمال آزادی را دارد که از کمک به مریض درمانده و مستاصل خودداری کند و به استمداد او توجهی نکند، زیرا او به موجب هیچ عقدی ملزم به اجابت و دادن پاسخ مثبت به استمداد مریض نگردیده است و اعتقاد به جز این و التزام نامبرده به چیزی که به آن ملتزم نشده است، به منزله بردگی است که با حریت و آزادی شخص پزشک سازگار نیست.(قاسم زاده؛ ۱۳۷۶، ص ۵۶)

معهذا نباید تصور کنیم که لیبرال‌ها با کمک و یاری‌رساندن به دیگری مخالف هستند، لیبرال‌ها معتقدند که شخص، مختار و آزاد است که به دیگری یاری‌رساند، یا نرساند و از لحاظ اخلاقی هم بهتر است که فرد به دیگری یاری‌رساند، ولی نباید یاری‌رساندن به دیگری را به صورت یک «تکلیف قانونی» برای اشخاص درآوریم و آنها را مجبور به این امر کنیم، چون با آزادی‌های فردی انسان در تعارض می‌باشد. لیبرال ها معتقدند که به لحاظ اخلاقی، عمل یاری‌رساندن به دیگری، عملی شایسته و مناسب است منتها این عمل نباید رنگ و لعاب الزام و اجبار به خود گرفته و باید آن‌جام یا عدم آن‌جام آن به اراده فرد محوّل شود.

دیدگاه سوسیالیست‌ها (اجتماع گرایان)، دقیقا در مقابل دیدگاه لیبرال‌ها (فردگرایان) قرار دارد. این گروه معتقدند که اصالت با اجتماع است نه با فرد، و اجتماع انسانی از اهمیت والاتری نسبت به فرد برخوردار است. به عقیده طرفداران این مکتب، اساس و بنیان حقوق انسان در اجتماع واقع شده است و فرد زمانی می‌تواند دارای حقوق و تکالیف شود که در اجتماع انسانی واقع شود. اگر فردی در یک بیابان به تنهایی و دور از اجتماع زندگی کند، تصور وجود و تکالیف برای او، خیالی باطل است. از این رو مصلحتِ اجتماعی بر هر امر دیگری مقدم است و در تعارض بین مصالح اجتماعی و آزادی‌های افراد، همیشه باید گزینه اول مرجح باشد. مطابق با این نظر، تکالیف و وظایف قانونی هر فرد نه تنها او را از اضرار به دیگران محذور می‌دارد، بلکه او را موظف و مکلف می‌کند که در مساعدت و یاری‌رساندن به دیگران نیز تلاش و کوشش کند.(قاسم زاده؛ همان، ص ۵۹)

تاکید سوسیالیست‌ها و طرفداران مکتب اصالت اجتماع بر مفهوم «تعاون» نشان می‌دهد که افراد همان گونه که ملزم به صدمه نزدن به دیگران هستند، به همان میزان ملزم به کمک کردن به دیگران هم هستند و لذا هیچ تفاوتی میان فعل و ترک فعل در این زمینه نیست. «تعاون اجتماعی» ایجاب می‌کند که در موقع اضطرار، اعضای جامعه ملزم به یاری‌رساندن به یکدیگر باشند. تعاون اجتماعی برای بقا و حفظ اجتماع انسانی لازم و ضروری است و نیاز انسان به آن طبیعی و حیاتی است. فلذا زندگی در اجتماع اقتضا می‌کند که افراد در جامعه نسبت به یکدیگر بی تفاوت نباشند و یاری‌رساندن به دیگری در مواقع اضطراری الزام آور باشد و متخلف از این الزام، با مسؤولیت ناشی از ترک فعل الزام آور رو به رو شود. با اندکی اغماض می‌توان گفت که پیروان حقوق طبیعی به خصوص پوندروف هم با این نظر سوسیالیست‌ها موافق هستند.

تاکید سوسیالیست‌ها و طرفداران مکتب اصالت اجتماع بر مفهوم «تعاون» نشان می‌دهد که افراد همان گونه که ملزم به صدمه نزدن به دیگران هستند، به همان میزان ملزم به کمک کردن به دیگران هم هستند و لذا هیچ تفاوتی میان فعل و ترک فعل در این زمینه نیست.

منفعت گرایان و طرفداران مکتب اصالت نفع به نگاهی دیگر به این مساله نگاه کرده‌اند. آنان بر این باورند که تکلیف انسان در این دستور خلاصه می‌شود که: سود خود را بجوید و از زیان بگریزد. (کاتوزیان؛ ۱۳۷۷، صص ۱۵۴ و ۱۵۵)

مکتب اصالت نفع، بیشتر با آراء فیلسوفانی مانند جرمی بنتام[1] و جان استوارت میل[2] شناخته شده است. این دو متفکر بر «لذت جویی انسان» و «پرهیزگرایی انسان از درد» تاکید دارند و معتقدند که انگیزه اصلی انسان در هر کاری، گریز از رنج و دست یافتن به لذت است و فعلِ «خوب»، فعلی است که موجب افزایش لذت شود و فعلِ «بد» فعلی است که از لذت بکاهد و به درد بیفزاید. (صانعی دره بیدی؛ ۱۳۶۸، ص ۱۳۷)

طرفدارن مکتب اصالت منفعت هم با یاری‌رساندن به دیگری موافق هستند. در این رابطه بنتام می‌نویسد: اگر بنا باشد هر کسی در پی سودجویی خود باشد و دیگران را فراموش کند. همه از لذت و سعادت محروم می‌مانند. پس برای جبران این نقص، انسان باید به منافع دیگران نیز بیندیشد. به این ترتیب است که هدف اخلاق تنها سعادت فردی نیست، بلکه به دست آوردن حداکثر منافع برای بیشترین مردم است و از این جاست که اصل «بیشترین سعادت برای بیشترین مردم» را پی ریزی می‌کند.(کاتوزیان؛ همان، ص ۱۵۹)

از نظر مکتب منفعت گرایی، یاری‌رساندن به دیگری بر مبنای اصل سود قرار دارد. در جایی که کسی، با کمک دیگری جان سالم از مهلکه‌ای به در می‌برد، سود و بلکه بیشترین سود را دریافت می‌کند و وقتی که در نظر می‌گیریم، تک تک افراد یک جامعه و از جمله خود یاری‌رسان، بالقوه ممکن است در معرض چنین خطرات جانی قرار گیرند و با کمک دیگری، جان خود را نجات یافته ببینند، لذا با تحمیل تکلیف یاری‌رساندن بر تمامی افراد یک جامعه، به سود آنان اقدام نموده‌ایم.

بنتام با طرح سؤالاتی و آوردن مثال‌هایی درصدد بود که ضرورت الزامی بودن یاری‌رساندن به دیگری را توضیح دهد. بنتام این سؤال را مطرح می‌کند که چرا تکلیف هر شخص به نجات دیگری از خطر نباید پذیرفته شود؟ سپس در جواب مثال‌هایی می‌آورد: استفاده از آبی که در

دستان اوست، برای خاموش کردن آتشی که روی روسری یک زن قرار دارد یا مطلع کردن فردی که قصد دارد با شمع روشنی وارد اتاقی شود که پر از باروت است، ولی آن فرد به این امر آگاه نیست. (Bentham,1970, P:293)

طرفداران مکتب اصالت معتقدند که عدم وجود تکلیف یاری‌رساندن به دیگری ممکن است در دراز مدت نتایج زیان باری برای جامعه به بار آورد که به هیچ وجه قابل پذیرش نباشند و با اصل بیشترین لذت برای بیش ترین مردم در تعارض باشد. این گروه استدلال می کنند که چگونه می توان از آزادی یک شناگر ماهر حمایت کرد زمانی که بچه‌ای در حال غرق شدن در یک استخر کم عمق است و شناگر دوست ندارد لباس‌هایش خیس شود. بدیهی است که ارزش آزادی شناگر (حق وی در این که دوست ندارد لباس‌هایش خیس شود)، در این جا نسبت به یک مصلحت اجتماعی (نجات جان کودک در حال غرق) بسیار ناچیز است. بنابراین با نگاهی منفعت جویانه باید دست به انتخاب زد و شکی نیست که هر انسان عاقلی باید نجات جان کودک را در اولویت قرار دهد. (Agulnick and Rivki,1998,P:109)

از مجموع مباحث و نظرات اندیشمندان مکتب اصالت نفع می توان نتیجه گرفت که، طرفداران مکتب منفعت گرایی، تکلیف یاری‌رساندن به دیگری را مطلق و وسیع در نظر نگرفته‌اند، ولی این تکلیف را در موارد اضطراری کاملاً الزام آور می‌دانند، منتها به شرطی که بدون به خطر افتادن فرد یاری‌رسان باشد.

تکلیف یاری‌رساندن به دیگری در فقه امامیه

از آن‌جا که بسیاری از قوانین و قواعد حقوقی کشورمان از فقه امامیه اخذ شده‌اند و منبع اصلی حقوق ایران، فقه امامیه است، لازم است به مسؤولیت ناشی از ترک یاری‌رساندن به دیگری در فقه امامیه اشاره کنیم. اگرچه در فقه امامیه صراحتاً به مساله تکلیف یاری‌رساندن به شخص دیگر اشاره نشده است، ولی از محتوای بعضی از احادیث و روایات و مثال‌های آنها می‌توان استنباط کرد که یاری‌رساندن به شخص در معرض خطر در فقه امامیه و مکتب اسلام نه تنها یک وظیفه اخلاقی است، بلکه تکلیفی الزام آور و حقوقی هم می‌باشد. در مورد این که آیا کمک‌رساندن به دیگری که در شرایط اضطراری قرار دارد، تکلیف است یا فقط بحث اخلاقی و وجدانی؛ میان فقهای امامیه اختلاف نظر وجود دارد، ولی می‌توان گفت که تکلیف بودن این امر بعید نیست. برای روشن شدن این موضوع به دو مثال که در کتب فقهای امامیه ذکر شده‌اند، اشاره می کنیم.نخستین مثال به «اطعام مضطر» مربوط است. در این مثال فرض می‌شود که فردی از فرط گرسنگی در آستانه مرگ قرار دارد و به هیچ غذایی به جز غذای شخص دیگری، دسترسی ندارد به عبارت دیگر در این شرایط اضطراری بین دو حق بنیادین انسان‌ها (یعنی حق حیات و حق مالکیت) تعارض ایجاد می‌شود. در یک سو حق حیات یک انسان و حفظ جانش مطرح است و در سوی دیگر قاعد تسلیط (الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم) و حق مالکیت شخص دیگری بر اموالش مطرح است. شیخ طوسی در کتاب المبسوط این مثال را ذکر کرده است و فقهای شیعه راجع به آن مباحثی را مطرح کرده‌اند. می‌توان با تعمیم این مثال شیخ طوسی به موارد دیگر، قاعده یاری‌رساندن به دیگری به عنوان یک تکلیف در شرایطی که آن شخص در اضطرار قرار دارد را استنباط کرد.

شیخ طوسی معتقد به تکلیف و الزام یاری‌رساندن به مضطر است. به عبارت دیگر صاحب طعام مکلف است که طعام خود را به شخص گرسنه مضطر اعطا کند. شیخ در این مورد تا آن‌جا پیش رفته که مضطر را محقّ به مجادله با صاحب طعام در صورت امتناع او به اعطای طعام می‌داند

شیخ طوسی در کتاب خود در مورد این مثال می‌نویسد: «اگر انسانی به طعام دیگری مضطر شود، بر صاحب طعام است که طعام خود را به وی بدهد. این امر و الزام به دلیل روایت امام معصوم(ع) است که فرموده: «هر کس که به قتل مسلمانی کمک کند ولو به اندازه یک کلمه، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که در میان دو چشم او نوشته شده است: «مایوس از رحمت خدا». پس اگر حالت اضطرار ثابت شود، مضطر از دو حالت خارج نیست یا ثمن و قیمت طعام را داراست یا این که دارای ثمن نیست. اگر ثمن با وی باشد، صاحب طعام مکلف به دادن آن به او نیست مگر با دادن پول آن. چرا که اگر او (مضطر) را الزام به پرداخت عوض کنیم، ضرر را از صاحب طعام برطرف کرده‌ایم و زیان را بر غیرمضطر وارد نکرده‌ایم و اگر مضطر قادر به پرداخت ثمن نباشد، یا به سبب این که هرگز دارای آن نبوده است یا این که در آن مکان (مکانی که در آن جا مضطر به حالت اضطرار گرفتار شده است) ثمن به همراه او نیست، در صورتی که مضطر قادر به پرداخت ثمن در شهر خودش باشد، بر صاحب طعام اعطای مالش بدون گرفتن عوض آن، واجب نیست، البته برخی از فقها گفته‌اند که بر او واجب است تا طعامش را بدون گرفتن عوض به او (مضطر) بدهد، با این استدلال که منافع در حکم اعیان است. اگر مقرر شود که او ملزم است طعامش را به مضطر دهد، از دو حالت خارج نیست یا این که مالش را می‌دهد و یا این که امتناع می کند. اگر بدهد؛ محق است تا ثمن‌المثل را دریافت دارد و اگر امتناع کند و بگوید طعامم را به او نمی‌دهم یا این که مبلغی بیش از ثمن‌المثل مطالبه نماید، مضطر از دو حالت خارج نیست؛ یا قادر به مجادله با وی و غلبه بر اوست یا این که یارای مقابله با او را ندارد. اگر قادر به مجادله و جنگ با وی باشد، بر اوست تا چنین کند؛ چرا که او همانند کسی است که بر آن‌چه در ید صاحب طعام است، محق است و اگر برای او مالی در تصرف دیگری باشد و او، وی (مضطر) را از آن محروم سازد، حق دارد تا با او (صاحب طعام) بر منعش از این کار به مجادله برخیزد. اگر در این مجادله صاحب طعام به قتل

برسـد، خون او هدر اسـت چرا که قتل وی به حق بـوده و اگر مضطر به قتل برسـد، قتلی اسـت که صاحب طعام ضامن آن است، زیرا قتل وی ظالمانه بوده اسـت. اما اگر قادر به مجادله با صاحب طعام نباشد و یا قادر به مجادله باشـد، اما از خون ریزی گریزان باشـد؛ در این مورد شیخ استدلال می کند که اگر قادر باشـد که او را فریـب دهد و طعام را با عقدی فاسـد خریداری کند تا به چیـزی بیش از ثمن‌المثل ملزم نگردد، بایـد چنین کند و اگر از به دست آوردن طعام جز با بستن عقد عاجز باشد و آن را به زیان به مبلغی بیش از ثمن‌المثل بخرد، برخی از فقها گفته‌اند که بـه پرداخت تمام آن ثمن ملزم است چرا که با اختیار خود آن را تعیین نموده است، ولـی فقهای دیگـر معتقدنـد به چیـزی بیش از ثمن‌المثل متعهد نیسـت، چرا که وضعیت مضطر در تعیین آن (ثمن طعام) همانند مکره اسـت و این قول در نـزد من قوی‌تر است.»(شـیخ طوسـی؛ ۱۳۸۷، ج ۶، صص ۲۸ تا ۳۱)

از این مثال شیخ طوسـی می‌توان استنباط کرد کـه شـیخ طوسـی معتقـد بـه تکلیـف و الزام یاری‌رسـاندن به مضطر اسـت. به عبـارت دیگر صاحب طعام مکلف اسـت کـه طعام خـود را به شخص گرسنه مضطر اعطا کند. شیخ در این مورد تـا آن‌جا پیش رفته که مضطر را محقّ به مجادله با صاحب طعام در صـورت امتناع او به اعطای طعام می‌داند. یعنی مضطر مجاز اسـت با توسل به زور، طعام را به قهر از صاحب آن بسـتاند و اگر صاحب طعام در این مجادله و دعوا کشـته شود، خون وی هدر است و مضطر ضامن قتل نیست و در صورت کشته شـدن مضطر در این مجادله، صاحب طعام ضامن قتل وی اسـت. حتی شیخ، مضطر را محق می‌دانـد که به فریب و نیرنگ متوسـل شـود و با عقدی فاسد، طعام را از چنگ صاحبش درآورد. لذا تردیدی نیست که شـیخ طوسی به وجوب تکلیف یاری‌رسـاندن به دیگری در شـرایطی کـه او در اضطرار قرار دارد، معتقد است.

محقق حلی، فقیه نامدار شـیعه نیز در این مورد نظری مشـابه نظر شیخ طوسـی دارد. وی معتقد است: «اگر شخصی به طعام دیگری محتاج شود و ثمن آن را به همراه نداشـته باشد، بر صاحب طعام واجب است که آن را به مضطر دهد، چرا که امتناع از این کار، کمک به قتل مسـلم است. و آیا در این فرض وی حق مطالبه ثمن را خواهد داشت؟ گفته شـده اسـت نه. چرا که بذل آن بر او واجب است، پس پرداخت ثمن بر مضطر الزامی نیست، هر چند ثمن در نزد او موجود باشـد، ولی اگـر در این فرع، صاحب طعـام ثمن‌المثل را طلب کنـد، بر مضطر واجب اسـت تا آن را به او دهـد. در این صورت بر صاحب طعـام، بـذل آن، اگر مضطـر از پرداخت عوض آن سرباز زند، واجب نیست، چون ضرورتی که موجب مباح شدن الزام او به دادن مجانی مالش می‌گردد، با تمکن گرسـنه به پرداخت عوض، رفع می‌شود. اگر صاحب طعام، طلب بیش از ثمن‌المثل کند، شـیخ گفته اسـت که پرداخت زیـاده واجب نیسـت. البته برخی گفته‌اند که واجب است و این قول دومی سـخنی نیکوسـت. چرا که ضرورت با تمکن از بین مـی‌رود. اگر صاحب طعـام از دادن طعام خود امتناع کند در حالی که به او واجب است تا چنین کند، قتال و مجادله با وی، از سوی مضطر به جهـت ضـرورت دفع هلاکـت از خـود جایز است.»(ابن ادریس؛ ۱۴۱۱ هـق، ج ۳، ص ۱۲۶)

در مـورد ضـرورت و وجـوب اطعـام مضطـر میـان فقهـای امامیه اختلاف نظـر وجود دارد U ولـی اکثـر فقها نظـر موافق نسـبت به آن دارند و مخالفین با اضافـه کردن قیـد و بندهایی به اصل فـوق، نظـر موافق بـه این اصل داشـته‌اند، لیکن مسؤولیت جزایی بـرای تارک ایـن کار در نظر نگرفته‌اند

از بیانـات محقق حلـی برمی‌آید کـه در حالت اضطراری، بر صاحب طعام واجب اسـت که طعام خود را بـه مضطر دهد مگر آن کـه مضطر تمکن پرداخـت ثمن را داشـته باشـد کـه در این حالت می‌بایسـت طعام را در عوض ثمـن آن به مضطر دهد و اگر مضطر از پرداخت ثمن امتناع کرد، دیگر واجب نیست که طعام را به او بدهد.

در مورد ضـرورت و وجوب اطعـام مضطر میان فقهای امامیه اختلاف نظر وجـود دارد ، ولی اکثر فقها نظر موافق نسـبت به آن دارنـد و مخالفین با اضافـه کردن قیـد و بندهایی به اصـل فوق، نظر موافـق به این اصل داشـته‌اند، لیکن مسـؤولیت جزایـی برای تارک این کار در نظـر نگرفته‌اند. به عبـارت دیگـر در حالتـی کـه مضطـر در حالت اضطراری به سـر می‌برد، اگر صاحب طعام غذای خـود را به او ندهـد و مضطر از گرسـنگی هلاک شـود، فقهای امامیه هیـچ مجازاتی برای صاحب طعام در نظر نگرفته‌اند، ولی اگر مضطر در پی قتال برآمد تا طعام را به دسـت آورد، اگر در این مجادله کشته شود، صاحب طعام ضامن است، ولی اگر در این قتال صاحب طعام کشـته شود، مضطر ضامن نیسـت و مسـؤولیت جزایی به او مترتب نیسـت. علاوه بر قاعده «اطعام مضطر» راجع به مسؤولیت ناشـی از ترک کمک‌رسـانی به دیگـری در فقه امامیه، می‌توان به قاعده «التقاط لقیط» نیز استناد کرد. واجـب کفایی بـودن التقاط لقیـط در آرائ فقهای امامیه روشـن اسـت. التقاط در این مسأله یعنی «برداشتن شـیء گم شده و علی الخصوص طفل گمشده یا رها شـده». اگرچه در مورد این که لقیط شامل چه کسانی می‌شود، میان فقها اختلاف نظر اسـت، ولی فقها بر این نکته اجماع نظر دارند که صغیر غیر ممیز را شامل می‌شود. بعضی از فقها معتقدنـد که صغیر ممیز را هم شـامل می‌شـود. برخی دیگر مجنون را هـم جزء آن می‌دانند، حتی اگر بالغ باشد.

شیخ طوسـی در مورد این که آیا التقاط لقیط به لحـاظ این که جان لقیط به علت گم شـدنش و یا رها شـدن و فـرار کردنش، ممکن اسـت به خطر افتد، به کسـی که او را می‌یابد، پناه دادن به او و به عهده گرفتن سرپرسـتی او تا زمانی که ولی یا قیم او یافت شـود، واجب است یا خیر، می‌گوید: التقاط ملقوط واجب کفایی است، سـپس اضافه می‌کند که لقیط، مضطر است چون او به حضانت، لباس و غذا نیاز دارد و اطعام مضطر بلاخلاف واجب است. (شیخ طوسی؛ همان، صص ۳۸ تا ۴۳)

محقق حلی معتقد است که التقاط لقیط واجب است. محقق حلی این حکم را در مورد کودک گم شده‌ای صادر می‌کند که کفیلی ندارد و صغیر غیر ممیز است. استناد محقق حلی در این مورد به عجز لقیط بر دفع ضرورت از خود است. محقق حلی صغیر ممیز را هم مطابق با همین قاعده شامل حکم فوق دانسته است و به وجوب یاری‌رساندن به آن حکم داده است.(محقق حلی؛ ۱۴۱۰ هـق، ج۲، صص ۲۵۱ تا ۲۵۴)

یحیی بن سعید الحلی معروف به صاحب جامع الشرایع هم عقیده‌ای مشابه محقق حلی دارد و معتقد است که التقاط لقیط، واجب کفایی است. منتها با این تفاوت که وی لقیط را فقط به معنای طفل به کار برده است و وارد جزئیات آن نشده است که لقیط شامل چه افرادی می‌شود.(محقق حلی؛ ۱۴۰۵ هـق، ص ۲۵۶)

فقهای امامیه به واجب کفایی بودن التقاط لقیط معتقدند، ولی در مورد مصادیق لقیط اندکی اختلاف نظر دارند. شهید اول در این میان آراء جالب توجهی دارد. وی معتقد به وجوب کمک‌رسانی به لقیط است. لقیط از نظر شهید اول، هر بچه یا دیوانه‌ای است که گم شده و سرپرستی ندارد. وی معتقد است که التقاط ممیز هم جایز است، چون او به مصالح خود استقلال ندارد. از نظر شهید اول، مجنون، حتی اگر بالغ باشد، شامل مفهوم لقیط است. شهید اول پا را فراتر گذاشته و می‌گوید لقیط، هر انسان گم شده‌ای که کفیلی ندارد و به خودی خود مستقل نیست را شامل می‌شود.(شهید اول؛ ۱۴۱۱ هـق، ص ۲۰۶)

کلیه فقها بر التقاط صغیر غیرممیز اتفاق نظر دارند و در این مورد حکم به وجوب می‌دهند، چون عدم استقلال او و ناتوانی‌اش در دفع ضرر از خود محرز است. اکثر فقها معتقدند که التقاط صغیر ممیز هم واجب کفایی است. برخی هم به التقاط دیوانه و مجنون معتقد هستند و ترک آن را گناه دانسته‌اند، برای تارک این تکلیف مجازاتی در نظر نگرفته‌اند و وارد بحث مسؤولیت یا ضامن بودن ترک کننده این تکلیف نشده‌اند. چون مطابق آراء فقهای امامیه، ترکی ایجاد مسؤولیت می‌کند که فعل آن مقدور بوده و وظیفه‌ای از نظر قانونی و عرفی در آن زمینه موجود باشد.(قاسم زاده؛ همان، صص ۶۵ و ۶۶)

ترک فعل یاری‌رساندن به دیگری در قانون مدنی

موضوع اصلی این مقاله، مسؤولیت ناشی از ترک فعل یاری‌رساندن به دیگری در حقوق مدنی ایران است. مهم ترین قانون در ارتباط با موضوع یاری‌رساندن به دیگران «قانون مجازات خودداری از کمک به مصدومین و رفع خطرات جانی» است.

در این ماده، به وضوح تحت شرایطی برای یاری‌رساندن بالقوه، تکلیفی مبنی بر نجات جان کسانی که در معرض خطر قرار دارند، شناسایی

در صورتی می‌توان تارک فعل را به دلیل مرگ یا صدمه جسمانی که به دیگری وارد شده است، مسؤول دانست که این نتیجه از ترک فعل وی ناشی شده باشد و در صورت وجود یک عامل مستقل دیگر که مرگ قابل استناد به آن باشد، تارک فعل را نمی‌توان مسؤول نتیجه حاصله دانست

گردیده است. با تصویب این قانون در سال ۱۳۵۴، تکلیف یاری‌رساندن به دیگری، امری حقوقی و قانونی شد و دیگر صرفاً در قلمرو اخلاق و عرف قرار نداشت. این ماده چنین مقرر می‌دارد: «هر کس، شخص یا اشخاصی را درمعرض خطر جانی مشاهده کند و بتواند با اقدام فوری خود یا کمک طلبیدن از دیگران یا اعلام فوری به مراجع یا مقامات صلاحیت دار از وقوع خطر یا تشدید نتیجه آن جلوگیری کند، بدون این که با این اقدام خطری متوجه خود او یا دیگران شود و با وجود استمداد یا دلالت اوضاع و احوال بر ضرورت کمک از اقدام به این امر خودداری نماید، به حبس جنحه‌ای از یک سال و یا جزای نقدی تا پنجاه هزار ریال محکوم خواهد شد. در این مورد اگر مرتکب از کسانی باشد که به اقتضای حرفه خود می‌توانسته کمک موثری بکند، به حبس از سه ماه تا دو سال یا جزای نقدی از ده هزار ریال تا یکصد هزار ریال محکوم خواهد شد. مسؤولان مراکز درمانی، اعم از دولتی یا خصوصی که از پذیرفتن شخص آسیب دیده و اقدام به درمان او یا کمک‌های اولیه امتناع نمایند، به حداکثر مجازات ذکر شده محکوم می‌شوند.» بند دوم این ماده، عدم اقدام کسانی که حسب وظیفه یا قانون مکلف به کمک به اشخاص آسیب دیده یا مواجه با خطر جانی می‌باشند را موجب حبس از شش ماه تا سه سال دانسته است.

ضامن بودن صاحب بنا در قبال تلف ناشی از ریزش آن به دلیل عدم تعمیر و اصلاح بنا (ماده ۳۵۰ قانون مجازات اسلامی)، مسؤولیت صاحب حیوان به دلیل عدم نگهداری و حراست از آن در قبال تلف یا خسارت وارده از سوی حیوان (ماده ۳۵۷ قانون مجازات اسلامی)، مسؤولیت ولی طفل یا مربی شنا در قبال غرق شدن اطفالی که برای آموزش شنا به وی سپرده شده‌اند، از مواردی است که قانون مدنی در نظر گرفته است.

«با توجه به قواعدی مثل «قاعده لاضرر» و نظایر آن، ضرر رساندن به دیگران و رفع خطرات ناشی از اعمال فرد، جز وظایف قانونی اشخاص می‌باشد و عدم آن موجب مسؤولیت آنها خواهد شد. بدین ترتیب هرگاه کسی خانه‌ای را به قصد ایراد خسارات به صاحب آن، آتش بزند و بعد متوجه شود که صاحب خانه در آن خانه خوابیده است، ولی به جای اقدام به خاموش کردن آتش و نجات جان صاحب خانه، پیش خود بیندیشد؛ «چه تصادف خوبی! چه بهتر! حال با مرگ او از شرّش راحت می‌شوم» و بدین ترتیب نظاره‌گر جان باختن صاحب خانه در آتش شود، می‌توان وی را قاتل عمد محسوب کرد. بدیهی است در صورت عدم احراز عنصر قصد در این حالت اتهام وارده قتل غیرعمدی خواهد بود.»(میرمحمد صادقی؛ ۱۳۸۵، صص ۱۵۰ و ۱۵۱) یا فرض کنید راننده‌ای

بر اثر سرعت زیاد و یا بی احتیاطی یا بی مبالاتی با عابری برخورد نماید. وی سراسیمه به قصد کمک به فرد مصدوم از خودرو پیاده می‌شود، ولی وقتی مصدوم را می‌بیند متوجه می‌شود که وی طلبکاری است که ماههاست امان وی را برای دریافت طلب خود بریده است. راننده برای این که فرد مصدوم بمیرد و از شرش خلاص شود، وی را رها کرده و از صحنه می‌گریزد و مصدوم به علت خونریزی زیاد، جان می‌دهد. به نظر می‌رسد در این جا بتوان به جای استناد به ماده ۷۱۹ قانون مجازات اسلامی در مورد فرار راننده پس از تصادف، در صورت احراز سوء نیت، وی را قاتل عمدی محسوب کرد. به همین دلیل استناد به قانون مجازات خودداری از کمک به مصدومین و رفع مخاطرات جانی مصوب ۱۳۵۴ در مورد چنین راننده‌ای مناسب به نظر نمی‌رسد. زیرا قانون مذکور با استفاده از واژه‌هایی مثل «مشاهده کند» در بند اول ماده، ظاهراً برای تعیین تکلیف اشخاصی غیر از کسانی که در وقوع خطر نقش داشته‌اند، تصویب شده است.(پیشین؛ صص ۱۵۱ و ۱۵۲) معهذا وجود رابطه سببیت میان ترک فعل و نتیجه به دست آمده از آن، بسیار مهم است. بنابراین در صورتی می‌توان تارک فعل را به دلیل مرگ یا صدمه جسمانی که به دیگری وارد شده است، مسؤول دانست که این نتیجه از ترک فعل وی ناشی شده باشد و در صورت وجود یک عامل مستقل دیگر که مرگ قابل استناد به آن باشد، تارک فعل را نمی‌توان مسؤول نتیجه حاصله دانست. از این روست که به قول صاحب جواهر، ترک فعل‌ها، در صورتی که علت تلف غیر آنها باشد، موجب ضمان نمی‌گردند.(نجفی؛ ۱۳۶۷، ص ۱۵۳)

تکلیف به یاری‌رساندن تنها در صورتی به وجود می‌آید که خطری «جان» دیگری را تهدید کند. بنابراین اگر خطری تهدید شدید جسمی برای دیگری به وجود آورد، بدون آن که جان او را به خطر اندازد، یاری‌رسان بالقوه تکلیفی به یاری‌رساندن ندارد. نباید فراموش کنیم که تکلیف یاری‌رساندن به دیگری در صورتی به وجود می‌آید که فرد بتواند با اقدام فوری جان شخص در معرض خطر را نجات دهد، به شرط آن که جان خودش را در معرض خطر قرار نگیرد. تکلیف یاری‌رساندن به دیگری فقط به جلوگیری از وقوع خطر منحصر نمی‌شود. بنابراین اگر خطر نیز رخ داده باشد، اما امکان داشته باشد که اقدام فوری کمک‌رسان بتواند نتیجه ناگوار آن را از تشدید بازدارد و مانع گسترش دامنه خطر شود، وی مکلف است تا چنین کند. در قوانین ایران تکلیف یاری‌رساندن به دیگری در موارد متعددی ذکر شده است و یا حداقل این که از محتوای مواد قانون می‌توان این تکلیف را استخراج و تفسیر کرد. برای مثال ماده ۷۱۹ قانون مجازات اسلامی اشعار می‌دارد که: هرگاه مصدوم احتیاج به کمک فوری داشته و راننده با وجود امکان رساندن مصدوم به مراکز درمانی و یا استمداد از مامورین انتظامی از این کار خودداری کند... حسب مورد به بیش از دو سوم حداکثر مجازات مذکور در مواد ۷۱۴، ۷۱۵ و ۷۱۶ محکوم خواهد شد. دادگاه نمی‌تواند در مورد این ماده اعمال کیفیت مخففه نماید.

نظر به اهمیت حق حیات، هرگاه این حق با دیگر حقوق انسانی از قبیل حق آزادی و حق حاکمیت در تعارض قرار گیرد، اولویت با حق حیات است. به عبارت دیگر در این مورد، قاعده «لاضرر»، اولویت غیرقابل انکار به قاعده «تسلیط» دارد.

قانونگذار با توجه به اهمیت موضوع و حفظ جان انسان در خطر و نظر به این که این مساله به لحاظ اخلاقی و وجدانی وظیفه‌ای انسانی و غیرقابل تخطی است و در یک جامعه اسلامی از جایگاه والایی برخوردار است، فردی را که از این تکلیف تخطی کند، شایسته تخفیف در مجازات ندانسته است. در قوانین ایران بیشتر مسؤولیت جزایی و کیفری شخص خوددار از یاری‌رساندن مطرح شده است و مسؤولیت مدنی آن در درجه ثانویه قرار دارد.

از این رو می‌توان گفت که نظر به اهمیت حق حیات، هرگاه این حق با دیگر حقوق انسانی از قبیل حق آزادی و حق حاکمیت در تعارض قرار گیرد، اولویت با حق حیات است و به خاطر حفظ جان و دفع خطری جانی از یک نفر می‌توان حق آزادی، حق حاکمیت دیگری را نقض کرد. به عبارت دیگر در این مورد، قاعده «لاضرر»، اولویت غیرقابل انکار به قاعده «تسلیط» دارد.

نکته مهم دیگر در بحث علم و آگاهی کمک‌رسان نهفته است. یعنی تکلیف کمک‌رسان به شخصی که در معرض تهدید قوی و خطری جانی قرار دارد، در صورتی موجب مسؤولیت و مجازات است که شخص یاری‌رسان به این که شخص قربانی، واقعا در معرض خطر بوده، است، آگاهی داشته باشد. حتی در موردی که شخصی واقعاً در معرض خطر بوده ، منتها یاری‌رسان تصور می‌کرده که آن شخص در معرض خطر نبوده، یا این که فکر می‌کرده که آن خطر، جان قربانی را تهدید نمی‌کرده است، مسؤولیتی متوجه او نیست. برای مثال فرض کنید انسانی در بالای درختی گرفتار شده است و قادر به پایین آمدن نیست و فرد دیگری آن را مشاهده کند، ولی تصور کند که آن فرد برای شوخی و مزاح چنین می نمایاند و از کمک به او خودداری کند، در صورت سقوط فرد از بالای درخت و مرگ وی، نمی‌توان رهگذر را مسؤول دانست.

«موثر بودن» اقدام کمک‌رسان در جلوگیری از وقوع خطر یا تشدید نتیجه آن، نکته دیگری است که باید در مسؤولیت ناشی از ترک یاری‌رساندن به دیگری مورد توجه واقع شود. به عبارت دیگر توانایی کمک‌رسان باید مد نظر باشد. برای مثال فردی در حال غرق شدن است و انسان دیگری که شنا بلد نیست در کنار استخر نظاره گر صحنه است. در این مثال نمی‌توان از فردی که شنا نمی‌داند، انتظار داشت که در آب بپرد و غریق را نجات دهد، چون فرد نظاره گر توانایی برای کمک‌رساندن ندارد و چه بسا تلاش او برای نجات غریق، به قیمت جانش تمام شود. لذا مطابق با

قاعده «لا یکلف الله نفسا الا وسعها» قرار دادن تکلیفی مازاد بر توان انسان معقول و منطقی نمی‌باشد و به همین خاطر است که قانونگذار در این حالت برای فرد ناتوان در کمک‌رسانی به دیگری که در معرض خطر جانی قرار دارد، مجازاتی در نظر نگرفته است. از سوی دیگر توانایی فرد کمک‌رسان به اقدام شخص خودش محدود نمی‌شود، درجایی که او بتواند با کمک طلبیدن از دیگران یا اعلام فوری به مراجع یا مقامات صلاحیت دار، جان فرد در معرض خطر را نجات دهد، ملزم به آن‌جام این کار است.

تکلیف یاری‌رساندن به دیگری علاوه بر نکات فوق با دو قید دیگر هم محدود شده است. نخست قید «خطر کاملاً قریب الوقوع و یا در حال وقوع» این تکلیف را به شرایط خاصی محدود کرده است. به عبارت دیگر حتماً باید اضطراری وجود داشته باشد و الّا در شرایط عادی، تکلیفی به کمک‌رسانی وجود ندارد. قید دوم معطوف به این است که کمک‌رساندن او به شخص در معرض خطر، خطری را متوجه خود کمک‌رسان یا دیگران نکند. بنابراین اگر کمک‌رساندن به فرد در معرض خطر ملزم به فدا نمودن جان کمک‌رسان است، الزامی به کمک‌رسانی نیست و حفظ جان خویش بر جان دیگری تقدم دارد. این مورد را می‌توان در مثال کمک‌رسانی به فردی که در یک آتش سوزی گرفتار شده است، بهتر درک کرد. در این مثال اگر آتش نشان و یا هر فرد دیگری با علم به این که کمک‌رسانی به شخص گرفتار در آتش سوزی به بهای جان کمک‌رسان تمام می‌شود، از کمک‌رسانی امتناع کند، مسؤولیتی متوجه او نیست. با این وجود برخی از اساتید حقوق برای پیشگیری از سوء استفاده و فرار از مسؤولیت به بهانه حفظ جان بر این مساله توجه کرده و گفته اند: برای پیشگیری از سوء استفاده و فرار از مسؤولیت باید رفتار تارک فعل را با یک شخص متعارف در همان شرایط خارجی حادثه سنجید، مگر این که ثابت کند که قدرت نداشته یا در صورت اقدام، خطری سنگین متوجه خود و یا دیگری می‌شده است.(قاسم زاده؛ ۱۳۸۳، صص ۱۰۷ و ۱۰۸)

نتیجه

شاید این جمله شوگرمن که می گوید: بسیاری از مردم دعوای مسؤولیت مدنی را شبیه بخت آزمایی می‌دانند.[۳] در مورد مسؤولیت مدنی ناشی از ترک یاری‌رساندن به دیگری بهتر صدق کند. علی رغم گسترش مسؤولیت مدنی در دهه‌های اخیر و افزایش قواعد و مقررات حقوقی در این زمینه، هنوز موفقیت زیان دیده در دعوای مسؤولیت مدنی ناشی از ترک یاری‌رساندن به دیگری از احتمال ضعیفی برخوردار است. علاوه بر این، در بسیاری از حوادث، پیدا کردن مسؤول و مقصر کار آسانی نیست و اثبات مسؤولیت به خصوص در هنگام قصور او در یاری‌رساندن به دیگری، به سادگی میسر نیست.

براساس یک تحقیق که در کشور انگلیس صورت گرفته، مشخص شده است که تنها دوازده درصد از زیان دیدگان حوادث، موفق به دریافت خسارت از طریق نظام مسؤولیت مدنی می‌شوند. (Harris, 1984, P:317) بدیهی است که اگر بخواهیم آماری در مورد مسؤولیت مدنی ناشی از ترک یاری‌رساندن به دیگری به دست آوریم، به عدد بسیاری کمتری از درصد فوق خواهیم رسید.

منابع الزام آور بودن یاری‌رساندن به دیگری در بسیاری از روایات اسلامی وجود دارند. در بعضی روایات اسلامی سودمند بودن برای خود و دیگران مورد تاکید قرار گرفته است. امام صادق (ع) فرمود: از پیامبر(ص) سؤال شد: محبوب ترین شخص در نزد خداوند کیست؟ رسول خدا فرمود: «سودمندی مردم برای مردم» و در جای دیگری امام صادق(ع) می‌فرماید:«در امری برای برادرت وارد مشو که ضرر آن بر تو بیش از سود آن برای برادرت است.» (حر عاملی؛ بی تا، ص ۵۶۳) بنابراین، یاری‌رساندن

پی نوشت ها:

1) Jeremy Bentham

2) John Stewart Mill

3) Many people view tort law as a lottery

فهرست منابع

۱) ابن ادریس الحلی، ابی جعفر محمد بن منصور، **السرائر**، جلد ۳، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق

۲) روسو، ژان ژاک، **قرارداد اجتماعی**، مترجم: مرتضی کلانتریان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۰

۳) العاملی، شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول)، اللمعة الدمشقیه، تحقیق الشیخ علی الکودانی، قم، نشر دارالفکر، ۱۴۱۱ ه ق

۴) شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن؛ **المبسوط**، جلد ۶، تحقیق و تفحص: محمد باقر البهبودی، بی‌جا، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ه. ق

۵) صانعی دره بیدی، منوچهر، **فلسفه اخلاق در تفکر غرب**، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۸

۶) قاسم زاده، سید مرتضی، **مبانی مسؤولیت مدنی**، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳

۷) همو، **مسؤولیت مدنی شخص خوددار**، مجله دیدگاه‌های حقوقی، تهران، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری قوه قضاییه، سال دوم، شماره هشتم، زمستان ۱۳۷۶.

۸) کاتوزیان، ناصر، **فلسفه حقوق، تهران**، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷

۹) میر محمد صادقی، حسین، **مطالعه تطبیقی ترک فعل به عنوان عنصر مادی جرایم علیه اشخاص**، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۳، بهار و تابستان ۱۳۸۵

۱۰) نجفی، شیخ محمد حسن؛ **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷

۱۱) محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، **مختصر المنافع**، جلد ۲، تهران، موسسه البعثه، ۱۴۱۰ ه. ق

۱۲) حلّی، یحیی بن سعید، **جامع الشرایع**، تحقیق: شیخ سبحانی، قم، مؤسسه سیدالشهداء، ۱۴۰۵ ه. ق

13) John Stewart Mill, On Liberty, London، Batochebooks, 2001

14) Jeremy Bentham, An Introduction to the Principle of Morales and Legislation, J. Burns & H.Hart edition, 1970

15) Peter M. Agulnick and Heidi V.Rivkin, Criminal Liability for failure to rescue, A Brief Survey of French and American law, Toro International law, Review, Vol. 8, 1998

16) D. Harris, etal, Compensation and support for Iilness and Injury, London, Butterworths, 1984

ارزش‌ها و حقوق کیفری ایران



محمدحسین قویدل
عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

چکیده

از مهم‌ترین مسائل مطرح در حقوق جزا، ورود مباحث نوین جامعه شناسی کیفری به این علم می‌باشد که به سرعت در حال رشد و حرکت است. امروزه حکومت‌ها تلاش دارند ضمن برخورداری از یک حقوق کیفری مقتدر و مطلوب، از آنچه که باعث بهبود نظام اجتماعی و فرهنگی و در عین حال تأمین نظم و امنیت شود نیز بهره‌مند گردند. این ممکن نخواهد بود مگر آن‌که تعامل صحیحی بین حقوق جزا و جامعه شناسی کیفری برقرار گردد.

بین ارزش‌هایی که به نوعی در اجتماع نهادینه شده است و میزان تقلیل یا ازدیاد جرم، رابطه‌ای وجود دارد و این مهم زمانی اثبات می‌گردد که ثابت شود ارزش‌ها بسترساز حقوق کیفری‌اند.شناخت دقیق و موشکافانه ارزش و هنجارهای پذیرفته شده در جامعه و انطباق آن با رفتارهای جرم‌انگاری شده در قانون مجازات اسلامی مشخص خواهد کرد که ارزش‌ها مشروعیت مورد نیاز را برای اعمال قانون، به حقوق کیفری می‌بخشند و قدرت اجرایی مقبول بین مردم را برای آن رقم می‌زنند.

تعریف ارزش با توجه به مفهوم حقوقی آن

«ارزش از دید حقوق، امر، حالت یا چیزی است که از نظر اعضای جامعه با مهم باشد و این مطلب که چه اموری از نظر مردم یک جامعه است، به ماهیت ارزش‌های آن جامعه و حقوق حاکم بر آن بستگی دارد.» (صانعی، ۱۳۷۲، ص ۳۴)

بر هر جامعه قواعد مسلمی که ارزش‌های آن جامعه منعکس کننده بخشی از آنها است، حکومت می کند. این گونه است که در مسیر منفی و حالت ضدارزشی، ناگزیر عناوین مجرمانه ظهور پیدا کرده و قالب خاصی از حقوق، یعنی حقوق کیفری پدید می‌آید. حقوق کیفری در مواردی، به وجود آورنده ارزش‌ها نیز می‌باشد و آن وقتی است که حکومت از حقوق کیفری در مسیر فرهنگ سازی و حرکت به سوی هنجارهای اجتماعی استفاده می‌نماید و از جنبه قهرآمیز حقوق جزا به منظور القاء رفتاری خاص به افراد جامعه بهره‌مند می‌شود مانند رعایت حجاب.هنجار در لغت به معنای راه، روش و قاعده آمده است.

هنجار از دید جامعه شناسان با: «معیار رفتار، قواعد و الگوهای رفتاری است که اعضای جامعه مراعات می کنند.»(نیک گهر، ۱۳۸۲، ص ۳۵۹) پس یک هنجار فرهنگی، رفتار مورد نظر از کنش گران اجتماعی را معین می کند.

«هنجارمندی به معنای تقید الزامی‌به قواعد و ضوابط رفتاری قانون گذاری شده، یا تبعیت خود به خودی از وضعیت غالب موجود رفتاری، لازمه وجود آدمی‌و حیات اجتماعی او بوده است. چنان که هنجارشکن نیز همزاد هنجارمندی بوده و همواره در زندگی بشر وجود داشته است.»(حسینی، ۱۳۸۰، ص۲)

زندگی اجتماعی بر پایه روابط اجتماعی است و هنجارها روابط اجتماعی را تنظیم می کنند و از آن طریق نظم اجتماعی به وجود می‌آید.یا هنجارشکنی نظم جامعه به هم خورده و اشکالات جدی در ایجاد می‌شود. اینجاست که حقوق کیفری وارد شده و ضمانت اجرایی کیفری به وجود می‌آورد تا کنترل اجتماعی بر هنجارشکنان و کسانی که نظم را مختل کرده‌اند، سایه افکند.

رابطه بین ارزش و هنجار

ارتباط بین هنجار و ارزش، مسأله‌ای مسلّم است که برخی دانشمندان علوم اجتماعی به آن توجه کرده‌اند.

«هنجار یا نرم اجتماعی، قواعد و ضوابط رفتار اجتماعی و فردی است. مانند طرز سلام کردن، طرز بوسیدن، طرز تعارف و احترام. پس هر کاری که افراد انسانی انجام می‌دهند، بر اساس یک نوع هنجار خاص است. علت اصلی پیروی از هنجار (گذشته از درک فایده هنجار) حفظ یا کسب مقوله ارزش است»(رفیع پور، ۱۳۷۷، ص۱۷۷) پس علت عمده پیروی از هنجار، تحصیل ارزش است لذا هنجار و ارزش، با هم تداخل دارند.

بدین معنی که هر دو با نیـاز به احترام در ارتباط هستند. مثالی که مرتبط و داخل در حقوق کیفری اسـت مربـوط بـه محل‌های جـرم زا اسـت که بزهـکاری در آنها موج می‌زنـد و اغلب از مناطق حاشیه نشـین و فقیرنشین محسوب می‌گردند. در این گونه اماکن، شرارت‌ها و اعمال مجرمانه مانند سـرقت، مصرف مواد مخدر و فحشا بیش از سایر جرایم بوده و حتی حالت ارزشی نیز پیدا می‌کنند.

مطالعات جامعه شناسان کیفری نشان داده است که جرایم و انحرافات اجتماعی از طریق هنجار در جامعه بزهکاری گسترش یافته و به ارزش تبدیل می‌گردنـد، در ایـن فراینـد حقوق کیفـری وارد می‌شـود. توجه به ایـن نکته ضروری اسـت که هنجار و ارزش گفته شده در یک اجتماع مجرمانه مطرح است والاّ از نگاه کلی بایستی واژه‌های ضد ارزش و ناهنجـار را بـه کاربرد. به ایـن معنی که شرارت در کل ضد ارزش است، اما در یک اجتماع مجرمانه ممکن اسـت به عنوان یک ارزش مطرح باشد.

تبیین ماهیت حقوق کیفری

تبیین و بررسی ماهیت حقوق کیفری به شناخت قابلیت آن در حمایـت از ارزش‌ها کمک می‌کند. حقوق جزا یکی از رشـته‌های علم حقوق است که تمایز عمده با دیگر رشـته‌های حقـوق دارد و آن استفاده از ابزار تنبیه است. به همین دلیل توجه به اسـاس حقوق کیفری که بر مبنای لغو و بیهوده یا بر مبنای حمایت از ارزش‌ها اسـت، مهم می‌باشد؛ چرا که مشـروعیت آن را محقق می‌سازد. حقوق کیفری به منظور حمایت از ارزش‌های مهم از ابزار کیفری پس وجود حقوق کیفری برای جامعه لازم و ضروری اسـت و بـدون وجود قوانیـن جزایی نمی‌تـوان به حفظ نظـم و امنیـت در جامعه امید بست.

به نظـر برخـی از حقوقدانان، نظـام جزایی هر جامعـه مهم‌تریـن نهاد حقوقـی بـوده و میزان سـنجش رشد و پیشـرفت آن جامعه در راه تحقق بخشیدن به حقوق و ارزش‌های انسانی است و اگر چه تعیین حقـوق، آزادی‌ها و امتیازات افراد جامعه به وسـیله سـایر منابع حقوقی، مخصوصاً حقوق اساسـی و مدنی. صورت می‌گیرد، ولی تضمین و تحکیم این ارزش‌ها به عهده نظام کیفری است.

نقش اخلاق در حقوق کیفری

یکی ارزش‌هـای مهم در هر جامعـه، اخلاق و حفظ آن می‌باشـد. سـؤال‌هایی که در این رابطه مطرح باشـد، این اسـت کـه آیا بایسـتی وظیفه حمایت از اخـلاق در جامعه را بـه حقوق کیفری سپرد، یا این که حقوق کیفری فقط آن ارزش‌های اخلاقی را که بـرای حفظ و اسـتمرار یک جامعه لازم هسـتند، مـورد حمایـت قرار می‌دهـد؟ آیا قانون‌گذار کیفـری می‌تواند یک رفتار را به صرف غیراخلاقـی بودن بـه عنوان جرم اعـلام نماید؟ پاسـخ به ایـن سـؤال‌ها می‌تواند مـا را در بحث ارزش‌ها و حقوق کیفری یاری دهد.

حقـوق کیفـری ارتبـاط نزدیکی بـا ارزش‌های اخلاقی دارد و همـواره سـعی دارد ارزش‌های اساسـی جامعه را شناسـایی کند و با کسانی که ایـن ارزش‌های مهـم را نقض می‌نمایند، از طریق ابزارهای کیفـری برخورد نمایـد. ولی این به آن معنا نیست که وظیفه دفـاع از اخلاق در یـک جامعه فقط به عهـده حقـوق کیفری است

اسـاس و دوام جامعه به ارزش‌های آن وابسـته است و اخلاق به عنوان شـالوده ارزش‌ها همواره مطرح بوده و خواهد بود. هر جامعه و دولتی همواره سـعی دارد سـطح اخلاقی خود را به بالاترین حد برساند و از رفتارهایی که سـطح اخلاقی را تنزل می‌دهد، جلوگیری نماینـد. برخی دولت‌ها در این زمینـه از ابزارهـای غیرکیفری اعم از رسـمی یا غیررسـمی‌مانند آمـوزش و پـرورش، خانـواده، رسـانه‌های گروهی... اسـتفاده نماینـد و برخی جوامع نیز جهت حفظ و بالابردن سطح اخلاق، از ابزارهای غیرکیفری در کنار سایر ابزارها و نهادها استفاده می‌نمایند.

حقـوق دانان در مـورد نقش اخـلاق در حقوق کیفری و رابطه بین این دو با هم، موضع یکسـانی ندارند. برخی معتقدند در قانون‌گذاری‌های کیفری نباید از معیار «جلوگیری از اضرار به خود» یا معیار «جلوگیری از اضرار به دین» اسـتفاده کرد، بلکه باید برای جلوگیری از اضـرار به دیگران و رعایت حفظ نظـم و عدالـت در جامعه به جـرم انگاری دسـت زد. یکی از حقـوق دانان در پاسـخ به این سـؤال کـه آیا دولـت حـق دخالت بـرای حفظ ارزش‌هـای اخلاقـی را دارد یـا خیـر؟ می‌گوید: «تعلیـم اخلاق، حق و تکلیف پدر و مادر و مربیان است. حکومت که از این علایق و عواطف بی بهره است، اگر وظایف آنها را برعهده بگیرد، از حد خود پـا فراتر می‌نهد و نه تنها از انجام مسـؤولیت‌های خطیر باز می‌ماند، بلکه آزادی و اسـتقلال روحی و معنوی اشـخاص را مـورد لطمه قـرار می‌دهد.» (علی آبادی، ۱۳۷۳، ص ۸۷)

یکی از نظریـه پردازان حقوق در پاسـخ به این سـؤال که آیا آنچه را اخلاق مذموم می‌دارد لیکن طرفین با رضایت خاطـر به آن تن می‌دهند، مانند روابط خلاف عفـت، می‌توان در قلمرو حقوق قرار داد و مسـتوجب کیفر دانسـت، جواب داده اند که جامعه اختیـار دارد، هر آنچه را که اساسـاً زندگی اجتماعی را به خطر انـدازد، مجازات نماید. به نظر آقای دولین، ماهیت و قواعد اخلاقی و نیز ارزش و اعتبـار آن را بـا احساسـات مـردم آن جامعـه می‌سـنجند. هر رفتار و کرداری که باعث تعصب، خشـم و نفرت در افراد جامعه گردد، خلاف اخلاق اسـت و بایدموضوع حقـوق کیفری قـرار گیرد. (بوشهری، ۱۳۷۹، ص ۲۳)

به هرحـال حقوق کیفـری ارتبـاط نزدیکی با ارزش‌هـای اخلاقـی دارد و همواره سـعی دارد ارزش‌هـای اساسـی جامعه را شناسـایی کند و با کسانی که این ارزش‌های مهم را نقض می‌نمایند، از طریق ابزارهـای کیفری برخورد نماید. ولی این به آن معنا نیسـت که وظیفه دفاع از اخلاق در یک جامعه فقط به عهده حقوق کیفری است. بسیاری از ارزش‌هـای اخلاقی مثل غیبـت نکردن، دروغ نگفتن و صداقت توسـط حقوق جزا مورد حمایت

قـرار نمی‌گیـرد؛ چون حقـوق کیفـری فقط آن ارزش‌های اخلاقی را مورد حمایت قرار می‌دهد و در قلمـرو آن مداخله می‌نماید که قوام و اسـاس جامعه به آن بسـتگی دارد و یا بـا نقض آن موارد، نظم جامعه مختل می‌گردد.

علی‌هـذا می‌تـوان نتیجـه گرفت کـه صرف غیراخلاقی بودن، نمی‌تواند جرم انگاری یک رفتار را توجیه نماید، بلکه زمانی که آن رفتار غیراخلاقی نظم عمومی و اخلاق یک جامعه را مختل سـازد و احساسـات متعارف جامعه را برانگیـزد یا موجب آسـیب به دیگران گـردد و ازطریـق غیرجزایی و ابزارهای غیرکیفری کنترل اجتماعی نتوان جلوی آن را گرفت، می‌توان جرم و مجازات استفاده کرد.

جلوه‌هـای ارزش‌ها در قوانیـن کیفری ایران

ارزش‌ها تأثیر به سـزایی در مرحله قبل از تدوین قوانیـن کیفری دارد. البته نه به قدرت عرف، لیکن یکی از مهم‌ترین موارد اسـت که شاید تا به حال با این سبک مورد بحث قرار نگرفته است. به عبارت دیگر تأثیری که ارزش‌ها در تشـخیص شـدت و ضعف قباحت اعمـال و رفتار انسـان‌ها در جامعه دارند، علتی اسـت که قانونگذار برخـی اعمال را تحت عنوان عمل مجرمانه قابل مجازات بداند.

در مقررات مربوط به حقوق جزای عمومی اصولی وجـود دارد که قانونگذار آنهـا را از مراجعه به بطن هنجارها و ارزش‌های اجتماعی جامعه وضع نموده است، مانند اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها کـه ارزش اخلاقـی دارد یا بحث دفاع مشـروع. همچنیـن در مباحـث حقوق جـزای اختصاصی هنگامی که جرایم را به طبیعی و مصنوعی تقسیم می‌کنیم. با کمی ژرف‌نگری پـی خواهیم برد که نقش ارزش‌هـا در جرم انـگاری جرایـم طبیعی کلیدی می‌باشـد. به عنوان مثال جـرم خیانت در امانت را به صورت موجز مورد بحث قرار می‌دهیم؛

یکـی از ارزش‌های مـورد و احتـرام در جوامع انسـانی، احترام به مالکیت خصوصی اشخاص و عـدم تجـاوز بـه آن می‌باشـد. در واقـع افـکار عمومی جامعه معتقد اسـت که مالکیت خصوصی افـراد محتـرم بـوده و قانونگـذار می‌بایسـت ضمانت‌هـای کیفـری را به منظـور جلوگیری از تجـاوز احتمالی افراد نسـبت به اموال اشـخاص اتخـاذ نماید. این امـر همواره به صـورت ارزش اجتماعی، ارزش اخلاقـی و ارزش مذهبی مطرح بوده اسـت. در مذهـب نیز به این امر تأکید شـده

شایسته است حقوق کیفری حتی‌المقـدور هنجارهـای اجتماعی را کـه اغلب در حال تغییـر و تحول اسـت در نظر نگیرد تا بدین وسیله مقبولیت آحاد مردم را همواره به همراه داشـته باشـد. بدین وسیله از تالی فاسـد جرم انگاری‌های مکـرر جلوگیـری بـه عمـل خواهد آمد

اسـت. قرآن کریم می‌فرماید: «هـر کس خیانت کند، روز قیامت با خیانت خود همراه اسـت و همه در آن روز به کیفر عملشان می‌رسند و به هیچ کس ستم نمی‌شود.»[1]

از این رو قانون‌گذار در ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسـلامی[2] خیانت در امانـت را جرم‌انگاری کرده است.

در این ماده اساس جرم خیانت در امانت و مبنای جـرم انگاری آن، ارزش دانسـتن امانـت داری و ماهیت ضـدارزش تجاوز و خیانت اسـت. چراکه اسـاس حقوق بـرای صیانت از همیـن ارزش‌ها است.

نتیجه

حقوق کیفری با استعانت از مفهوم ارزش‌ها و با مدنظر قراردادن ضدارزش‌ها و نابهنجاری‌های اجتماعـی، خطـوط قرمـز را معیـن و اعمال مجرمانه را مشـخص و جرم را تبیین می‌کند و بدین وسـیله ارزش‌ها را مورد احترام و حمایت قـرار می‌دهـد. در حقیقـت محـدوده اعمال مجرمانه، ارزشـها و ضدارزش‌هایی اسـت که جامعه شـناس کیفری، حمایت از آنها را لازمه نظم اجتماعی قلمداد نموده و این درخواسـت را از حقوق کیفری دارد.

این مهـم از طریق وضع مقررات جزایی انجام می‌گیـرد و چـون از بطن جامعه برآمده اسـت، موجب می‌گردد تا جامعه بـا آغوش باز پذیرای مجازات برای متجاوزان به ارزش‌ها گردد. بدین سـان هدف غایی حقوق کیفری که همانا حفظ نظم عمومـی و تأمیـن عدالت اسـت، محقق می‌گردد. البته شایسـته اسـت حقـوق کیفری حتی‌المقدور هنجارهـای اجتماعی را که اغلب در حال تغییر و تحول است در نظر نگیرد تا بدین وسـیله مقبولیت آحاد مردم را همواره به همراه داشـته باشـد. بدین وسـیله از تالی فاسد جرم انگاری‌های مکرر جلوگیری به عمل خواهد آمد و مردم با رضایـت خاطر مأموران اجرای قوانین کیفری را همراهی نموده و حمایت خواهند کرد.

پی نوشت‌ها

۱) آل عمران، ۶۰

۲) مـاده ۶۷۴ قانون مجازات اسـلامی: «هر گاه اموال منقول و غیرمنقول یا نوشـته‌هایی از قبیل سـفته و چک و قبض و نظایر آن که عنوان اجاره یا امانت یا رهن یا برای وکالت یا هر کار با اجرت و بی اجرت دیگر به کسـی داده شده و بنابراین بوده است که اشیاء مذکور مسترد شود و یا به مصرف معینی برسـد و شخصی که آن اشـیاء نزد او بوده، آنها را به ضرر مالکین یا متصرفین آنها اسـتعمال یا تصاحب یا تلف یا مفقود نماید به حبس از شـش ماه تا دو سـال محکوم خواهد شد.

فهرست منابع

۱) بوشهری، جعفر، **حقوق جزا**، تهران، شرکت سهامی، انتشار، ۱۳۷۹

۲) حسینی، محسن، **نظـام هنجاری در سیاست جنایی اسلام تهران**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰

۳) رفیع پور، فرامرز، **آناتومی جامعه**، تهران، انتشارات شهید بهشتی، ۱۳۷۸

۴) صانعی، پرویز، **جامعه شناسی ارزش‌ها**، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۲

۵) علی آبادی، عبدالحسین، **حقوق جنایی**، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳

۶) نیک گهر، عبدالحسین، **مبانی جامعه شناسی**، تهران، انتشارات توتیا، ۱۳۸۲

نقد و بررسی
کلیات لایحه قانون مجازات اسلامی

محسن شریفی
عضو هیات علمی مؤسسه آموزش عالی طبرستان

قسمت پایانی

۱- تعدد جرم

تعدد جرم حالتی است که متهم بیش از یک جرم مرتکب شده (تعدد مادی) و یا چند عنوان جزایی بر عمل ارتکابی وی مترتب باشد (تعدد معنوی). اصولاً تعدد جرم حاکی از حالت خطرناکی بزهکار و آمادگی او برای ارتکاب جرایم دیگر است (نوربها، همان صص ۴۰۸ و ۴۱۰). دادگاه وقتی با تعدد جرم مواجه می شود که در زمان رسیدگی به جرم دوم، هنوز به جرم اول رسیدگی نکرده و یا بر فرض رسیدگی، منتهی به محکومیت قطعی یا اجرای حکم نگردیده است والّا موضوع در قلمرو تکرار جرم خواهد بود.

تشخیص موارد تکرار و تعدد به جهت تأثیر متفاوتی که در میزان مجازات مرتکب به جای خواهند گذاشت، حائز اهمیت است (افراسیابی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۶).

قانون مجازات اسلامی شقوق مختلف تعدد مادی را در ماده ۴۷ بیان نموده و ارتکاب جرایم مختلف از سوی مرتکب را موجب جمع مجازات‌ها، و ارتکاب جرایم یکسان را موجب اعمال یک مجازات، اما با تجویز تشدید برای دادگاه، قرار داده است، بی آن که تصریح کند که آیا قاضی می تواند مجازاتی بیش از حداکثر تعیین کند یا خیر؟ همین امر همواره موجبات و اختلاف دیدگاه را میان حقوقدانان فراهم ساخته به طوری که عده‌ای تعیین مجازاتی بیش از حداکثر را مغایر با اصل قانونی بودن مجازات‌ها دانسته و با اعمال آن به جهت صیانت از اصل مذکور مخالفت ورزیده‌اند، اما عده‌ای اعمال حداکثر مجازات قانونی را حق دادگاه در راستای اعمال مجازات قانونی تلقی کرده و تحقق مفهوم واقعی تشدید را در تعیین مجازاتی ورای مجازات قانونی دانسته اند؛ چرا که اعمال حداکثر مجازات برای جرم واحد پیش بینی شده است. مضافاً به این که استدلال اول در مورد جرایمی که مجازات ثابت دارند، کاربردی ندارد.

ماده ۱۳۳ لایحه مجازات در رویکرد جدید خود، نظر اول را در خصوص ارتکاب تا سه جرم و نظر دوم را در مورد ارتکاب بیش از سه جرم اعمال نموده است. از جمله تغییرات محسوس دیگر ماده مزبور، حذف مرزبندی بین تعدد مادی از نوع مختلف و از نوع یکسان و تحت الشمول حکم واحد قرار دادن آنهاست. مطابق فرازی از این ماده: «در جرایم موجب تعزیر هر گاه جرایم ارتکابی بیش از سه جرم نباشد، دادگاه برای هر یک از آن جرایم حداکثر مجازات مقرر را مورد حکم قرار می‌دهد و هر گاه جرایم ارتکابی بیش از سه جرم باشد



مجازات هر یک را بیش از حداکثر مجازات مقرر قانونی تعین می کند، بدون این که از حداکثر به اضافه نصف آن تجاوز کند. در هر یک از موارد فوق تنها مجازات اشد قابل اجراست و...». قانون مجازات اسلامی از پرداختن به یکی از فروض تعدد معنوی که عبارت است از تعدد نتایج از عمل مجرمانه واحد، غفلت کرده که لاجرم رویه قضایی این نقصیه را رفع نموده است. به عنوان مثال مطابق رأی وحدت رویه شماره ۳۴ـ ۱۳۶۰/۸/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ترک انفاق نفقه زن و اولاد واجب النفقه‌ای که زندگی مشترک دارند، ترک فعل واحد تلقی گردیده است. خوشبختانه تبصره این ماده درلایحه مجازات اسلامی به این فرض توجه نشان داده و خلاء قانون مجازات را پر کرده است البته با این توضیح که آن را در حکم تعدد مادی قلمداد کرده است. وفق تبصره مزبور: «در صورتی که از رفتار مجرمانه واحد در خارج، نتایج مجرمانه متعدد حاصل می‌شود، برابر مقررات فوق عمل خواهد شد.(یعنی در حکم تعدد مادی است). نظر به تغییرات داده شده در لایحه از این جهت که در تعدد مادی نیز حکم به مجازات اشد داده شده و از این حیث با تعدد معنوی مشابهت پیدا نموده، ضرورتی نداشت که این شق از تعدد، در حکم تعدد مادی به حساب آید.

در مقابل بزهکاران اولیه و اتفاقی، باید به بزهکاران مکرر اشاره کرد که پس از محاکمه، محکومیت و تحمل مجازات، بار دیگر مرتکب جرم گردیده‌اند که البته از میان آن دسته از بزهکاران مکرر، آنهایی که دارای مشی مجرمانه بوده و از طریق ارتکاب جرم ارتزاق و زندگی می کنند را بزهکاران حرفه‌ای می‌نامیم (غلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۷).

ماده ۱۳۶ لایحه در دست بررسی، در یک رویکرد منطقی، ضابطه زمانی تکرار جرم را پس از شروع به اجرای مجازات جرم نخست اعلام نموده، تا به کلیه اختلاف نظرات در این خصوص پایان بخشد.

عوامل شخصی و موضوعی رافع مسؤولیت

واقعیت آن است که به محض وقوع مادی جرم و یا شروع آن، مجازات پیش‌بینی شده در قانون، خود به خود به مجرم تحمیل نمی‌شود؛ چرا که دخالت برخی علل موضوعی همچون امر قانون یا آمر قانونی دفاع مشروع، حالت ضرورت و رضایت قربانی جرم، موجب توجیه جرم و دخالت برخی علل همچون جنون صغر اجبار و اکراه و اشتباه، باعث عدم قابلیت اسناد معنوی جرم به مرتکب جرم می گردد (استفانی و لواسور و بولک، ۱۳۸۳، صص ۴۸۳ به بعد).

لایحه قانون مجازات اسلامی بدون تفکیک صریح بین علل موجهه جرم و علل رافع مسؤولیت کیفری ذیل عنوان کلی موانع مسؤولیت کیفری، به هر دو علل مذکور پرداخته که نسبت به قانون

ماده ۱۴۹ لایحه در تعریف جنون به دو معیار اهلیت اساسی یا ضروری و قوه غیرقابل مقاومت توجه کرده است. بدیهی است که شرط لازم برای رفع مسؤولیت کیفری بر فرض تحقق جنون، مقارن بودن آن در هنگام وقوع جرم است

مجازات اسلامی عامل تغییرات و آورده‌های جدیدی است که مختصراً به محاسن و معایب آن اشاره می شود.

۱. طفولیت

از جمله نکات مثبت درج شده در لایحه نسبت به قانون مجازات اسلامی عبارت است از:

۱- تفکیک بین نابالغ ممیز از غیرممیز در سن هفت سالگی؛

۲- عدم اعمال مجازات حدی علیه اطفال بالغی که دچار شبهه حکمیه‌اند بوده و یا در کمال عقل و فهمیدگی آنها تشکیک و تردید است.[۱]

به رغم محاسن گفته شده، ماده ۹۱ لایحه که عنوان داشته: «در جرایمی که مستلزم پرداخت دیه ضمان است، دادگاه اطفال و نوجوانان مطابق مقررات مربوط حکم به پرداخت دیه و خسارت را صادر می کند» مواجه با اشکال است؛چرا که اطفال نابالغ اعم از ممیز و غیر ممیز در خصوص دیه مطلقاً فاقد مسؤولیت می‌باشند.

۲- جنون

برخلاف قانون مجازات اسلامی که تعریفی از جنون ارائه نکرده، ماده ۱۴۹ لایحه در مقام تعریف آن اشعار می دارد: هر گاه مرتکب در زمان ارتکاب دچار اختلال روانی بوده به نحوی که فاقد اراده یا قوه تمییز باشد مجنون محسوب شده و دارای مسؤولیت کیفری نخواهد بود.»

به نظر می‌رسد این ماده در تعریف جنون به دو معیار اهلیت اساسی یا ضروری و قوه غیرقابل مقاومت توجه کرده است. بدیهی است که شرط لازم برای رفع مسؤولیت کیفری بر فرض تحقق جنون، مقارن بودن آن در هنگام وقوع جرم است (ماده ۱۴۸ لایحه). لذا جنون قبل از ارتکاب جرم یا پس از آن، موجب زوال مسؤولیت کیفری نگردیده و صرفاً می‌تواند موجب تخفیف مجازات تعزیری یا بازدارنده شود.

تبصره یک ماده ۱۴۹ لایحه، جنون پس از صدور حکم قطعی به جز در مورد حدود و قصاص را باعث تعلیق اجراء مجازات تا زمان افاقه دانسته که البته منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا اعمال کیفر علیه مجنون فاقد اثر اصلاحی و تربیتی خواهد بود. در خصوص جزای نقدی با توجه به این که معطوف به اموال محکوم علیه است تا جسم و نفس او، شایسته بود اخذ آن از دارایی مرتکب تجویز می شد.

۳ـ اجبار اضطرار جهل اشتباه

۱ـ۳. اجبار و اکراه

حالت ضرورت که در زمره علل موجهه جرم قرار می گیرد، ناشی از فرایندی طبیعی است که از انسان ناشی نمی‌شود، در حالی که اجبار و اکراه، ریشه در اعمال انسانی دارد (رمیس، ۱۹۶۸، ص ۸۸۸). اجبار و اکراه دو صورت متفاوت‌اند، لیکن از جهت زوال مسؤولیت کیفری مشابه می‌باشند، به جز قتل مبتنی بر اکراه که نافی قصاص مکرَه نیست و منظور از صورت متفاوت آن است که اثر

اجبار فشار بر روح و روان مرتکب است.

برخی اجبار را به مادی و معنوی تقسیم کرده و دومی را جلوه‌ای از اکراه دانسته‌اند. ماده ۱۵۰ اکراه غیرقابل تحمل را از جهات رفع مجازات به شمار آورده است و این حکم را به مجازات‌های تعزیری وارد کرده است، اما در حد و قصاص به مقررات مربوطه ارجاع داده است.

۲ـ۳ـ اضطرار

اضطرار، آن چنان حالتی است که شخص برای خنثی کردن خطر شدید، ناگزیر به ارتکاب جرم شود، بدون این که اراده از او سلب شده باشد. اهمیت اضطرار چندان است که در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده است. قاعده فقهی «الضرورات تبیح المحضورات» و قاعده لاتین «ضرورت قانون نمی‌شناسد» نیز منعکس کننده اضطرار به عنوان عاملی عینی از برای رفع مجازات مرتکب می‌باشد. مثل کسی که جهت رفع عطش شدید ناشی از تشنگی، چاره‌ای جز نوشیدن جرعه‌ای شراب نداشته باشد (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۴).

برخی بین حالت ضرورت که در آن یک خطر خارجی ناشی از عوامل قهری مثل سیل و زلزله متوجه فرد می شود، با اضطرار که در آن حالتی نفسانی و درونی مثل گرسنگی و تشنگی شدید فرد را به سوی ارتکاب جرم سوق می‌دهد، تفاوت قائل می‌شوند، لیکن با توجه به نبودن تفاوت بین آثار این دو نوع خطر، تفکیک بین آنها ضروری به نظر نمی‌رسد (پیشین، ص ۳۰۵). قانون مجازات اسلامی در ماده ۵۵ و لایحه مورد بحث نیز در ماده ۱۵۱ قائل به چنین تفکیکی نشده است.

۳ـ۳ـ مسلوب الارادگی

هر عمل مجرمانه‌ای قابل مجازات است، مگر این که غیراختیاری انجام شود و عمل غیراختیاری (بی‌ارادگی) در این زمینه به معنای عملی است که توسط ماهیچه‌ها بدون کنترل توسط ذهن مثل گرفتگی عضلات واکنش یا یک تشنج انجام می‌شود. (Elliot and ouinn , 2007 , p326 and 397)

مسلوب الارادگی بر اثر شرب خمر مصرف مواد مخدر یا روان‌گردان و مانند آن که موجب ارتکاب جرمی بدون اراده و اختیار می گردد، رافع مسؤولیت کیفری است، به شرط آن که مصرف مواد مذکور برای ارتکاب جرم صورت نگرفته باشد. بدین ترتیب در لایحه مجازات، مصادیق مسلوب الارادگی به شکل تمثیلی بیان گردیده نه حصری، و نقیصه قانون مجازات اسلامی رفع شده است. همچنین اشاره به مسؤولیت کیفری شخصی که با علم به تاثیر مجرمانه مواد مذکور اقدام به مصرف آن نماید (قصد تبعی)، از تغیرات مثبت دیگر این لایحه به‌شمار می‌رود.

در قانون مجازات اسلامی به اشتباه به عنوان یک قاعده مرتفع کننده مسؤولیت تصریح نشده و لاجرم می‌باید با اتکاء به اصول کلی حقوق جزا تأثیر اشتباه را در مسؤولیت کیفری استنباط کرد. و در لایحه نیز این خلاها دیده می‌شود

از مزایای دیگر لایحه اشاره به یکی از سیاست‌های نوین و ارزنده جنایی حبس زدایی از جرایم غیرعمدی است. تدوین کنندگان لایحه با اعتقاد بر توفق مضرات اعمال زندان بر محاسن آن، در پی اعمال جایگزین‌های مناسب آن برآمده‌اند. امروزه که ناتوانی مکانیسم زندان به ویژه نوع کوتاه مدت آن، بر همگان مبرهن و آشکار شده است تبدیل مجرمان اتفاقی به حرفه‌ای، تحمیل هزینه بر دولت فشار روحی و روانی و اقتصادی بر خانواده زندانی، خطر تکرار جرم و عدم تکافوی زمان کافی برای پرورش مجرم، از جمله دلایل استقبال از جایگزین‌هایی مثل انجام کار عام المنفعة جزای نقدی جریمه روزانه بازداشت‌های آخر هفته در کشورهای مختلف جهان است (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۴، صص ۲۰ ۲۱). مصادیق مکانیسم‌های جایگزین زندان در لایحه قانون مجازات اسلامی آمده که در این مجال امکان بررسی آنها فراهم نیست.

لایحه مجازات اسلامی در ماده ۴۵ تعلیق مجازات را نه فقط در ضمن صدور حکم محکومیت، بلکه پس از قطعیت حکم و قبل یا حین اجرای آن تجویز نموده تا تفرید مجازات‌ها را به نحو مطلوب‌تری تضمین نماید.

۴ـ۳ـ دفاع مشروع

ماده ۱۵۵ لایحه و تبصره یک آن، در باب دفاع مشروع، با افزودن شروطی جدید مثل ضرورت دفاع و عدم ایجاد آگاهانه خطر یا تجاوز خود شخص و دفاع دیگری و نیز اعمال کیفیات مخففه مجازات در مورد متناسب نبودن دفاع با حمله، جامع‌تر از ماده ۶۱ قانون مجازات اسلامی است. چرا که اگر حمله‌ای از سوی مهاجم صورت نمی‌گرفت، دفاع نامتناسب نیز رخ نمی‌داد و بر همین مبنا گروهی از فقهای امامیه معتقدند که علی‌رغم عدم تناسب بین دفاع و تجاوز و غلبه دفاع بر حمله، قصاص ساقط شده و دیه جایگزین آن می‌گردد.

۵ـ۳ـ انجام وظیفه قانونی

بند ۳ از ماده ۱۵۷ لایحه که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی را مصداقی از علل موجهه جرم تلقی کرده، عیناً تکرار بند یک از ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامی است با این تفاوت که الزام مأمور به بررسی غیرقانونی و خلاف شرع بودن یا نبودن دستور را برداشته است شایان ذکر است وجود اشتباه قابل قبول از سوی مأمور موجبات دفع مجازات علیه وی را فراهم می سازد (ماده ۱۵۸).

۶ـ۳ـ مکانیسم‌های تفرید مجازات‌ها

اصل قانونی بودن مجازات‌ها، مقید کننده قدرت و اختیار قاضی و متضمن عدالت جزایی است. اختیاراتی همچون گزینش مجازات، بین حداقل و حداکثر، تخفیف و تبدیل مجازات تشدید مجازات ناشی از تعدد و تکرار جرم و آزادی مشروط، دست قاضی را برای تعدیل میزان مجازات قانونی باز گذاشته است (اردبیلی، همان، ص ۱۹۷).

فصل پنجم از لایحه مجازات اسلامی در همین راستا معرف ابزارهای کارامد برای فردی کردن مجازات‌هاست که نسبت به قانون مجازات

اسلامی متنوع تر و متکامل تر به نظر می‌رسد.

۱-تخفیف یا تبدیل مجازات: در باب تخفیف یا تبدیل، تفاوت عمده لایحه با قانون مجازات اسلامی، ترسیم شعاع عمل قاضی است. تا ضمن تجویز اختیار تعیین مجازات‌هایی کمتر از حداقل یا تبدیل آن به نوع دیگر یا کمتر از میزان مقرر (در مورد مجازات‌های ثابت) حدود و ثغور انعطاف قضایی را مشخص نماید، تا دفاع اجتماعی به بهانه اعمال کیفیات مخفف، تحت الشعاع قرار نگیرد.

یکی از مصادیق و جهات تخفیف در بند ۷ماده ۳۷ لایحه به آن اشاره شده و آن تأثیر ضعف مداخله و مباشرت شریک در حصول جرم است. که جای بحث دارد.

۲- تعلیق اجرای مجازات: مجازاتی که از طرف قاضی تعیین می‌شود، ممکن است به طور کامل یا جزیی اجراء نشده که اگر قرار تعلیق آن فسخ نشود، موجب معافیت کامل از مجازات و محو از سجل کیفری مرتکب می‌گردد. تعلیق به دو صورت ساده و با آزمایش قابل اعمال است (استفانی، و لواسورو بولک، همان، ص ۸۲۸).

لایحه قانون مجازات اسلامی در باب تعلیق، تغییرات زیادی نسبت به قانون مجازات اسلامی است که به مهم‌ترین آنها پرداخته خواهد شد.

قانون مجازات اسلامی صدور قرار تعلیق را ضمن صدور حکم محکومیت ممکن دانسته و دست دادگاه را جهت تعلیق مجازات پس از آن بسته است (ماده ۲۷). اما لایحه مجازات اسلامی در ماده ۴۵ تعلیق مجازات را نه فقط در ضمن صدور حکم محکومیت، بلکه پس از قطعیت حکم و قبل یا حین اجرای آن تجویز نموده تا تفرید مجازات‌ها را به نحو مطلوب‌تری تضمین نماید.

از جمله تغییرات مثبت دیگر لایحه مانع قرار دادن محکومیت کیفری موثر به جای موارد مذکور در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی است که ابهامات زیادی را با خود همراه ساخته است[۲].

۳- تعویق مجازات: لایحه قانون مجازات در یک اقدام بدیع نسبت به قانون مجازات اسلامی، با تأسیس نظام تعویق مجازات، دریچه‌ای به سوی سیاست جنایی تفرید مجازات‌ها برداشته که از دو جهت قابل تأمل است:

مواد ۳۹ و ۴۰ امکان تعویق مجازات تعزیری یا بازدارنده را به مدت شش ماه تا دو سال با تحقق شرایطی همچون امکان اصلاح جبران یا ترتیب جبران زیان وارده به دو صورت ساده یا مراقبتی برای قاضی پرونده فراهم کرده است. تا در نهایت به حکم ماده ۴۴ پس از گذشت مدت مزبور و رعایت دستورات دادگاه، حسب مورد نسبت به تعیین کیفر یا صدور حکم معافیت از کیفر تصمیم‌گیری شود. تفکر تنظیم شدگان لایحه مبتنی بر روشنگری و تحکیم سیاست تفرید مجازات‌ها و تحقق هدف اعظم اصلاح مجرم استوار گردیده، لیکن افراط گرایی در این حوزه نیز قابل پذیرش نیست. در صورتی که سیستم جامع تعلیق اجرای مجازات‌ها در دو نوع ساده و مراقبتی پیش‌بینی شده، چه ضرورتی به تزریق مکانیسم تعویق مجازات به نظام جزایی بوده است؟ در نظام تعلیق مجازات چنان‌چه مرتکب از دستورات دادگاه تبعیت کند، مرتکب جرم نشود و زیان وارده را جبران کند یا امکان جبران آن را فراهم سازد، مجازاتش کان لم یکن تلقی گردیده و آثار آن از سجل کیفری وی حذف می‌شود. سیاست جنایی منطقی آن است که مدافع توأمان دفاع اجتماعی و اصلاح مرتکب بوده و با افراط کاری در یکی، دافع دیگری نباشد.

آزادی مشروط به مجازات‌های سالب آزادی تعزیری و بازدارنده اختصاص دارد و مجازات حبس حدی اگر چه به ندرت مورد حکم قرار می‌گیرد، اما با توجه به تفاوت مبنایی آن با حبس‌های تعزیری، مشمول مقررات آزادی مشروط نیست

۴- نظام نیمه آزادی و آزادی مشروط: اهتمام به فردیت و شخصیت مجرم در عدالت کیفری ایجاب کرده تا لایحه تقدیمی به مجلس، نظام نیمه آزادی که فاقد سابقه در مقررات جزایی کشور ما است را برای اولین بار به عنوان یک سیاست راهبردی و کارامد از برای اصلاح شخصیت مجرم و پرهیز از مضرات زندان و نیز جلوگیری از اضمحلال زندگی اجتماعی و خانوادگی محکوم علیه، پیشنهاد نماید.

وفق ماده ۱۵۵ لایحه: «نظام نیمه آزادی شیوه‌ای است که براساس آن محکوم می‌تواند در زمان اجرای حکم حبس، فعالیت‌های حرفه‌ای، آموزشی حرفه آموزی درمانی و نظایر اینها را خارج از زندان انجام دهد و ...».

باید بین جرایم خطرناک از دیگر جرایم تفکیک شود. در جرایمی مثل آدم ربایی یا اسید پاشی بعید به نظر می‌رسد که وجدان عمومی جامعه نسبت به اعمال سیستم نیمه آزادی علیه مرتکب اقناع شود.

آزادی مشروط نیز یکی از راه‌های تفرید قضایی مجازات‌هاست که در مورد محکومان به مجازات سالب آزادی اعمال گردیده و به معنای آزاد کردن محکوم به حبسی است که قبل از پایان مدت آن به خاطر رفتار مناسبی که در مدت اجرای مجازات از خود نشان داده است، صورت می گیرد، مشروط بر این که در مدت آزادی مشروط مقید به دستورات دادگاه و پرهیز از ارتکاب جرم باشد (زراعت، ۱۳۸۵ ، ص ۲۵۰). آزادی مشروط به مجازات‌های سالب آزادی تعزیری و بازدارنده اختصاص دارد و مجازات حبس حدی اگر چه به ندرت مورد حکم قرار می‌گیرد، اما با توجه به تفاوت مبنایی آن با حبس‌های تعزیری، مشمول مقررات آزادی مشروط نیست (نظریه مشورتی شماره ۷/۵۰۷۶- ۱۳۷۸/۸/۹ اداره حقوقی قوه قضائیه). لایحه همچون قانون مجازات اسلامی و با تغییراتی قابل توجه، به نظام آزادی مشروط بها داده است. به عنوان مثال قانون مجازات اسلامی در خصوص محکومان به حبس ابد جهت امکان استفاده از آزادی مشروط در ابهام است و همین امر موجبات اختلاف نظر را فراهم آورده است. به طوری که عده ای، ماده واحده قانون راجع به آزادی مشروط

زندانیان مصوب ۱۳۳۷ را همچنان معتبر می‌دانند و طبق آن گذراندن دوازده سال از مدت حبس را شرط استفاده از آزادی مشروط اعلام کرده اند (اردبیلی، همان، ص ۲۵۱).

لیکن گروهی با توجه به این که در حبس ابد، نصف مجازات معلوم نیست تا بتوان آن را مشمول آزادی مشروط قرار داد، با دیدگاه اول مخالفت کرده و امکان اعطای آزادی مشروط را در مورد حبس ابد غیرممکن می‌دانند (معاونت آموزش قوه قضاییه، مجموعه نشستهای قضایی مسایل قانون مجازات اسلامی (۱) ص ۱۰۶). متأسفانه این مشکل در لایحه نیز باقی مانده است.

سقوط مجازات و زوال محکومیت فردی

لایحه قانون مجازات اسلامی در مبحث عوامل ساقط کننده مجازات و زائل کننده محکومیت کیفری، به عفو، نسخ قانون، گذشت شاکی، مرور زمان، توبه و اعاده حیثیت تصریح نموده است.

۱- مرور زمان

مرور زمان که از جمله عوامل ساقط کننده مجازات به شمار می‌رود، عبارت از گذشتن مدتی است که پس از آن، امکان قانونی اعلام شکایت یا تعقیب و تحقیق رسیدگی به دعوای عمومی و اجرای مجازات امکان پذیر نیست. بدین ترتیب در اکثر کشورها سه نوع مرور زمان: مرور زمان شکایت مرور زمان تعقیب و مرور زمان مجازات وجود دارد. (آشوری، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵).

عده‌ای مخالفت صریح خود را با اعمال مرور زمان اعلام نموده و بر این باورند که انصراف از تعقیب و مجازات بزهکاران، به منزله تشویق آنان به ادامه فعالیت‌های بزهکارانه و تشجیع آنان به غوطه ور شدن در ورطه بزهکاری حرفه‌ای است (پیشین، صص ۲۰۵ و ۲۰۶)، اما قانونگذار ایران در مقررات آیین دادرسی کیفری و نیز واضعان لایحه با پذیرش دلایل موافقین اِعمال مرور زمان، از جمله کاهش اضطراب ناشی از ارتکاب جرم، از بین رفتن ادله و آثار جرم ترس مستولی شده بر مرتکب در این مدت و حق عدم تعقیب مرتکب به واسطه عدم اقتدار نهادهای تعقیب در بستر زمان، سیستم مزبور را موجه و قابل قبول ارزیابی کرده‌اند.

مبحث چهارم از فصل یازدهم لایحه در مقام نسخ مواد ۱۷۳ تا ۱۷۵ آیین دادرسی کیفری عمل نموده و با تغییراتی محسوس ابعاد مختلف مرور زمان را مورد بررسی قرار داده است. از جمله تغییرات مثبت در لایحه، تصریح به جرایم تعزیری است که به واسطه عدم ذکر آن در قانون آیین دادرسی کیفری، اختلاف نظر را در میان علمای حقوق کیفری و آراء قضات ایجاد کرده بود و در مورد زمان نیز طبیعی است که مدت لازم برای مرور زمان با توجه به نوع جرم و مجازات آن متفاوت باشد.[۳]

ماده ۱۰۹ [۵] شروع به اجرای هر یک از محکومیت‌های محکوم علیه را قاطع مرور زمان

> **عده‌ای مخالفت صریح خود را با اعمال مرور زمان اعلام نموده و بر این باورند که انصراف از تعقیب و مجازات بزهکاران، به منزله تشویق آنان به ادامه فعالیت‌های بزهکارانه و تشجیع آنان به غوطه ور شدن در ورطه بزهکاری حرفه‌ای است**

نسبت به دیگر محکومیت‌ها ذکر کرده و در خصوص شروع به تعقیب یکی از جرایم متهم و قاطع بودن آن نسبت به دیگر اتهامات موضع سکوت اختیار کرده که با اعمال اصل تفسیر به نفع متهم، عدم قاطع بودن آن مقرون به واقع به نظر می‌رسد.

۲- توبه

اهداف اصلی در اعمال مجازات‌ها واحد نبوده و از تنوع گوناگون و بعضاً متضاد برخوردار است. ایجاد ترس به جهت پیشگیری عمومی و اختصاصی، سزادهی وتاوان‌خواهی و اصلاح مجرم، از مهم‌ترین آنها به شمار رفته که مورد اخیر در سیاست نوین جنایی جایگاه مهم‌تری را به خود اختصاص داده است، چرا که اصلاح مجرم نه تنها به اعتلای شخصیت وی و بازگشت دوباره به صحنه جامعه منتهی شده، بلکه دفاع اجتماعی را به بهترین شکل آن محقق می‌سازد.

تأثیر توبه در معافیت از مجازات با نظر آن دسته از مکاتب جرم شناسی که هدف اصلی از اعمال مجازات‌های کیفری را اصلاح مجرم می‌دانند، هماهنگی دارد.(میرمحمد صادقی، همان، ص۳۴۷) و بر همین مبنا ماده ۱۱۴ لایحه(۶) توبه مجرم وپشیمانی او قبل از اثبات جرم را موجب توقف تعقیب و سقوط مجازات اعلام کرده و برخلاف قانون مجازات اسلامی که به جز جرایم شرعی در تأثیر توبه را مجازات‌های تعزیری، به طور موردی و خاص موجب معافیت اعلام نموده (مانند مادۀ ۵۲۱ در باب قلب سکه)، در لایحه مزبور از نفوذ توبه با شرایط ذکر شده به عنوان یک قاعده در سقوط مجازات نام برده شده است.

رویه‌ای که لایحه در پیش گرفته است، برای مجرمان اتفاقی و فاقد سابقه آن هم در جرایم قابل تائید و است؛ زیرا هیچ نیرویی موثرتر از وجدان آگاه و بیداری نیست که از کرده خود نادم گشته، از برای اصلاح و تزکیه وی و پیشگیری از وقوع جرم در آینده وجود ندارد، اما در مورد مجرمان واجد سابقه و نیز مرتکبان جرایمان مهم، مجازات آنها از جهت تأثیر احساسات جریحه‌دار شده اجتماع و هم به لحاظ عبرت سایرین اسقاط کیفر به عذر توبه چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، جز این که حداکثر بتواند مبنای تخفیف مجازات واقع گردد و این مهم در لایحه مورد توجه قرار گرفته است.

۳- اعاده حیثیت

اعاده حیثیت در ماده ۲۵ لایحه مورد توجه قرار گرفته است. در این ماده محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی محکوم را پس از اجرای حکم یا شمول مرور زمان و در تبصره ۲ ماده ۲۶ مقرر داشته است که هر کس به عنوان مجازات تبعی از حقوق اجتماعی محروم گردد و پس از گذشت

مواعد مقرر در ماده قبل اعاده حیثیت خواهد شد.

نتیجه

تغییرات محسوسی که در لایحه مجازات اسلامی نسبت به قانون مجازات اسلامی ایجاد شده، متعاقب نظریات روشنفکران عرصه حقوق جزا و جرم شناسی و متأثر از سیاست جنایی نوین کشورهای پیشرفته و درک صحیح قوه قضائیه از نواقص موجود در مقررات فعلی صورت پذیرفته است. پذیرش مرور زمان در خصوص جرایم تعزیری، فراهم نمودن زمینه اعمال مجازاتی بیش از حداکثر در باب تشدید مجازات برای قاضی ، پیش‌بینی امکان تعلیق مجازات پس از صدور حکم، تزریق سیستم جدید نیمه آزادی، تقسیم‌بندی مجازات‌های تعزیری؛ وضع مجازات‌های جایگزین و خدمات اجتماعی، سامان‌دهی شقوق مختلف تعدد جرم، لحاظ مرور زمان و غیره، از عمده‌ترین ابداعات لایحه مورد بحث است.

پی نوشت ها

۱) ماده ۹۰: «در جرایم موجب حد یا قصاص هر گاه افراد بالغ کم‌تر از هجده سال، ماهیت جرم انجام شده و یا حرمت آن را درک نکنند و یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد با توجه به سن آنها به مجازات‌های پیش‌بینی شده در این فصل محکوم خواهند شد...»

۲) فقدان سابقه محکومیت قطعی به: ۱- حد ۲- قطع یا نقص عضو ۳- حبس بیش از یک سال در جرایم عمدی ۴- جزای نقدی بیش از دو میلیون ریال ۵- دوبار یا بیشتر به علت جرم‌های عمدی با هر میزان مجازات.

۳) ماده ۱۰۹ لایحه: «هر گاه نسبت به یک شخص به موجب حکم یا احکامی، محکومیت‌های قطعی متعدد صادر شود، شروع به اجرای هر یک از محکومیت‌ها، نسبت به دیگر محکومیت‌ها قاطع مرور زمان خواهد بود.»

۴) ماده ۱۱۴ لایحه: «در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت، چنان‌چه مرتکب توبه نماید و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می‌شود. در سایر جرایم موجب تعزیر، دادگاه می‌تواند مقررات راجع به تخفیف را اعمال نماید.»

فهرست منابع

۱) اباذر فومشی، منصور، **مجموعه نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه**، تهران، نشر خط سوم، ۱۳۸۶

۲) آشوری، محمد، **آیین دادرسی کیفری**، تهران، انتشارات سمت، چاپ ۱۵، ۱۳۸۵

۳) اردبیلی، محمد، **حقوق جزای عمومی**، جلد دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۲

۴) باهری، محمد علی و داور، میرزا علی اکبرخان، **تقریرات حقوق جزای عمومی**، تهران، انتشارات مجله، ۱۳۸۰

۵) رمیس، بهنام، **النظریه العامه القانون الجنایی**، اسکندریه، منشاة المعارف، ۱۹۶۸

۶) زراعت، عباس، **شرح قانون مجازات اسلامی**، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۸۲

۷) همو، **حقوق جزای عمومی**، جلد اول، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۶

۸) صانعی، پرویز، **حقوق جزای عمومی**، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲

۹) ولیدی، محمد صالح، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی**، انتشارات خورشید، ۱۳۸۱

۱۰) غلامی، حسین، **تکرار جرم به عنوان حرفه مجرمانه**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۲، ۱۳۸۲

۱۱) گلدوزیان، ایرج، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی**، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵

۱۲) گاستون، استفانی و لواسور، ژرژ و بولک، برنار، **آیین دادرسی کیفری**، مترجم: حسن دادبان، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۲

۱۳) میرمحمد صادقی، حسین، **جرایم علیه اموال مالکیت**، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵

۱۴) همو، **جرایم علیه اشخاص**، تهران، نشرمیزان، ۱۳۸۷

۱۵) محسنی، مرتضی، **دوره حقوق جزای عمومی**، جلد ۲، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۲

۱۶) معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، **مجموعه نشست‌های قضایی**- مسایل قانون مجازات اسلامی، تهران، دفتر بررسی و تهیه و تدوین متون آموزشی، چاپ اول، ۱۳۸۲

۱۷) نوربها، رضا، **زمینه حقوق جزای عمومی**، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۶

18) catherine Elliott and frances ouinn , criminal law , six edition , 2007

نقدی بر لایحه مجازات اسلامی

روح اللّه اکرمی‌سراب
دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی و وکیل پایه یک دادگستری

قسمت پایانی

چکیده

در شماره پیش به موادی از لایحه مجازات اسلامی که بخش کلیات آن اخیراً به تصویب کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی رسیده است، پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که موادی از لایحه با حفظ مشکلات مندرج در قانون مجازات اسلامی، بعضاً مشکلات جدیدی نیز به بار آورده است. در قسمت دوم مقاله به بررسی مشکلات دیگری از جمله تعارض بین مواد لایحه و نحوه نگارش می‌پردازیم.

تعارض بین مواد لایحه

یکی از مهم‌ترین اشکالات لایحه قانون مجازات اسلامی، وجود مطالب متعارض در آن است، که این امر مفهم عدم حاکمیت بینشی منسجم و واحد بر مجموع مواد لایحه می‌باشد.

به عنوان مثال فصل دهم به دو موضوع «اقدامات تأمینی و تربیتی» و «مجازات‌های اطفال و نوجوانان» پرداخته است، اما مواد این فصل فقط به مجازات‌های اطفال و نوجوانان اختصاص یافته است، در حالی که اولاً اقدامات تأمینی و تربیتی به اطفال اختصاص ندارد و ثانیاً در مواد ذیل این فصل، اقدام تأمینی و تربیتی مورد نظر قرار نگرفته است.

مثال دیگر ماده ۱۳۶ است که مطابق آن هر کس به موجب حکم قطعی به یکی از مجازات‌های تعزیری از درجه یک تا شش محکوم شود و از تاریخ قطعیت حکم‌ها، مشمول تا اعاده حیثیت یا شمول مرور زمان اجرای مجازات، مرتکب جرم تعزیری درجه یک تا شش دیگری گردد، به حداکثر مجازات تا یک و نیم برابر آن محکوم می شود. این ماده با دون‌الحد بودن تعزیر منافات دارد. به عنوان مثال اگر کسی به هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم شده باشد، از آن‌جا که شلاق از مجازات‌های تعزیری درجه شش در ماده ۱۹ همین قانون ذکر شده است به صد و یازده ضربه محکوم خواهد شد.

لایحه قانون مجازات اسلامی پیرامون مقررات ماهوی جزایی می‌باشد و این امر در ماده یک مورد تأکید قرار گرفته است، براساس این ماده «قانون مجازات اسلامی مشتمل است بر جرایم و مجازات‌های حدود، قصاص، دیات و تعزیرات، اقدامات تأمینی و تربیتی، شرایط و موانع مسؤولیت کیفری و قواعد حاکم بر آنها». با این وجود مفاد لایحه حاکی از آن است که پای‌بندی به طرح مقررات در چارچوب موضوع قانون رعایت نشده و برخی مسائلِ دیگر در لایحه گنجانده شده است. به عنوان نمونه بسیاری از مواد لایحه بیانگر مقررات حقوق جزای شکلی است. مانند ادله اثبات دعوا، نحوه رسیدگی و چگونگی اجرای احکام جزایی، که محلِ بیان آن‌ها، قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد.

بهره‌برداری مطلوب از منابع فقه

با پیروزی انقلاب اسلامی، استفاده از آموزه‌های گرانبهای دانش فقه در عرصه تقنین، زمینه تعالی و رشدِ نظام کیفری را فراهم نمود، اما در لایحه مجازات اسلامی مانند قوانین جزایی سابق، بهره‌برداری بایسته و شایسته‌ای از این منبع عظیم به عمل نیامده است؛ از جمله می‌توان به ماده ۲۶۶ اشاره کرد که مطابق آن «مصرف مسکر از قبیل خوردن، تزریق و تدخین آن موجب حد است...» این در حالی است که در خصوص تزریق و تدخین بین فقهای عظام اختلاف است و توسعه حدود محسوب می‌شود.

از سوی دیگر در ماده ۲۳ اعمال مجازات‌های تکمیلی و تبعی را برای حدود و قصاص هم در نظر گرفته و چنین مقرر داشته است:«دادگاه می‌تواند فردی را که به حد، قصاص یا مجازات تعزیری درجه شش محکوم کرده است، با رعایت شرایط مقرر در این قانون، متناسب با جرم ارتکابی و خصوصیات وی به یک یا چند مجازات از مجازات‌های تکمیلی زیر محکوم نماید...» این در حالی است که اعمال مجازات مضاعف در کنار حد یا قصاص، فاقد مبنای فقهی است. بلکه شارع مقدس که مجازات‌های حدی و قصاص را تعیین نموده، حداکمل و کافی را در نظر گرفته و نمی‌توان از آن مقدار تجاوز کرد. دلیل این امر روایت سعدبن عباده از پیامبر (ص) است که می‌فرمایند: خداوند برای هر چند حدی قرار داد و برای هر تجاوزی حدی از حدود خداوند» (کلینی، بی‌تا، ج۷، ص ۱۷۴)

عدم رعایت حقوق بزهکار و بزه‌دید

یکی از دیگر معایب لایحه مورد بحث بعضاً بی توجهی به حقوق اصحاب دعوای کیفری، یعنی بزهکار و بزه‌دیده می‌باشد، به عنوان مثال لایحه حقوق بزهکار را در معرض تضییع قرار می‌دهد. در این راستا بند دوازدهم ماده ۲۳ به دادگاه اجازه داده است که در تکمیل حکم اصلی، کسی را که به علت ارتکاب جرم حد، قصاص یا تعزیری تا درجه شش محکوم کرده، به توقیف وسایل ارتکاب جرم و یا رسانه و یا مؤسسه ای که در ارتکاب جرم دخالت داشته است، محکوم نماید. اطلاقِ این ماده به نحوی است که به قاضی اجازه می‌دهد قضات حکم به ضبط اموال بزهکار صادر نمایند. مثال دیگر اعمال مجازات‌های تکمیلی در ماده ۲۳ است که شرح آن گذشت و می‌تواند حقوق بزهکار را مخدوش نماید. توجه به این نکته لازم است که اعمال مجازات‌های تکمیلی خلاف اصل است و بنابراین باید به قدر متیقن اکتفاء شود.

در خاتمه تذکر این نکته ضروری است که در نوشتار حاضر کلیه ابعاد لایحه مجازات اسلامی مورد بررسی قرار نگرفته است، لذا امید داریم که متصدیان امر نسبت به رفع ایرادات موجود در لایحه به ویژه در باب‌هایی که به تصویب نرسیده است اقدام نموده و قانونی کیفری شایسته جمهوری اسلامی به تصویب برسانند.

فهرست منابع

۱ـ کلینی؛ محمدبن یعقوب، **اصول کافی**، جلد ۷، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، بی‌تا

سرقت و عناصر تشکیل دهنده آن

عادل نحوی
دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

امروزه با پیشرفت علم و فناوری، جوامع از حالت سنتی و اولیه خارج شده‌اند و همگان با علم و فناوری پیش رفته‌اند. با گسترش علم و صنعتی شدن جوامع، طبیعتاً جرایم هم از شکل اولیه خود خارج شده و جرایم جدیدی به وجود آمده اند. جرایم جدید قوانین خاص خود را می‌طلبد و نمی‌توان جرایمی را که با پیشرفت علم شکل گرفته‌اند با قانون قبلی تطبیق دارد و افراد را با توجه به قانون سابق محاکمه کرد . یکی از این جرایم سرقت است که در مبحث جرایم علیه اموال و مالکیت به آن پرداخته می‌شود.



عناصر و ارکان سرقت

۱- رکن قانونی

سرقت در ماده ۲۱۲ قانون حدود و قصاص سابق این طور تعریف شده است: «سرقت عبارت است از این که انسان مال دیگری را به طور پنهانی برباید.» ماده ۱۹۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ در تعریف سرقت مقرر می‌دارد: «سرقت عبارت است از ربودن مال دیگری به طور پنهانی». بنابراین چهار عنصر اساسی سرقت عبارتند از: ربودن، مال، مالکیت دیگری، به طور پنهانی

شهید ثانی در کتاب شرح لمعه، سرقت را این طور تعریف می کند: و « تعلیق الحکم و هو هنا القطع... من الحرز بعد هتکه و از اله بلاشبهه موهمر للملک عارضه للسارق اوللحاکم، کمالو ادعی السارق ملکه مع علمه باطنا بانه لیس ملکه...»

در این تعریف سه خصوصیت مهم وجود دارد:

۱ـ تحقق سرقت به طور سرّی و مخفیانه؛

۲ـ هتک حرز؛

۳ـ عدم وجود اشتباه یا شبهه موضوعیه در این که مال متعلق به غیر است.

بنابراین اگر عمل سارق به طور پنهانی صورت نگیرد، سرقت نبوده و عنوان «استلاب» را دارد. در کتب فقهی از عناوین استلاب و احتیال استفاده شده که امروز در قانون مجازات اسلامی کاربرد ندارد.

۲- رکن مادی

۱-۲- رفتار فیزیکی

عنصر مادی جرم سرقت در متن ماده ۱۹۷ قانون مجازات اسلامی، ربودن می‌باشد و لازمه

تحقق ربایش نقل مکان دادن مال از محلی به محل دیگر می‌باشد و تنها اموال منقول را می‌توان از مکانی به مکان دیگر منتقل کرد (میرمحمدصادقی، ۱۳۷۸، ص۲۰۵). ربودن اثبات ید کردن بر مال دیگری بدون اجازه و رضایت صاحب آن یا به تصرف درآوردن و خارج کردن آن مال از محلی به محلی دیگر است (ولیدی، ج ۲، ص ۳۱۰). به عنوان مثال وقتی شخصی وارد خانه کسی می‌شود، در گاوصندوق را باز می‌کند و طلاو جواهرات را بر می‌دارد و از خانه خارج می‌شود و در حیاط خانه دستگیر می‌شود، چون اموال را هنوز از ید صاحب مال خارج نکرده و حیاط خانه، هنوز در ید مالک و صاحب خانه است، نمی‌توان گفت که سرقت به طور کامل انجام شده و باید آن شخص را به عنوان شروع به سرقت مورد تعقیب و محاکمه قرار داد. عدم رضایت صاحب مال، لازمه تحقق ربایش می‌باشد. در حقوق انگلستان سرقت مفهوم گسترده‌تری نسبت به حقوق ایران دارد؛ در کامن لا سرقت عبارت از تصاحب یا از آن خود کردن مال متعلق به غیر می‌باشد و این تصاحب یا از آن خود کردن محدوده گسترده‌تری از ربایش دارد و شامل اموال غیرمنقول هم می‌شود (میرمحمد صادقی، همان، ص۲۰۵) نکته دیگر این است که استفاده از وسیله خاصی برای ربودن شرط نیست و مهم این است که انسان آگاهانه یا به مباشرت یا به تسبیب، مال دیگری را برباید (ولیدی، همان، ص ۳۱).

مبنا قراردادن تعریف سرقت در ماده ۱۹۷ موجب بروز مشکل می‌شود؛ زیرا در این ماده از قید «پنهانی» این ماده تعریف سرقت را به صورت عام بیان می‌کند، واژه پنهانی در این ماده استفاده شده است به نظر اشتباه می‌آید؛ زیرا که اگر سارقی در روز روشن و در ملاء عام ماشین شخصی را سرقت کند، عمل وی طبق این ماده نباید سرقت تلقی شود. از طرفی این ماده با ماده ۱۹۹ هم تعارض دارد چون طبق بند اول ماده ۱۹۹ یکی از راه‌های ثبوت سرقت، شهادت دو مرد عادل است و ممکن نیست که سرقت به طور پنهانی انجام شود و با دو شاهد اثبات گردد.

در تفسیر این قید گفته است منظور از پنهانی بودن، دور بودن از دید مالک است که البته این غلط می‌باشد.(آزمایش، بی‌تا، ج ۱، ص۲۶).

نظر دیگر آن است که منظور از ربودن پنهانی، ربودنی است که با پنهان کاری انجام گیرد، لیکن مشاهده اتفاقی صاحب مال یا سایرین چنین، ربایشی را از حالت مخفیانه بودن خارج نمی‌کند (میرمحمدصادقی، همان، ص۲۲۵). به نظر می‌رسد بهترین تفسیر آن است که بگوییم همین که سارق بدون توجه، بدون رضایت و به دور از دید صاحب مال، مال را سرقت کرد، به عنوان سارق قابل مجازات است هر چند در آن لحظه افراد دیگری سرقت را دیده باشند. پس آنچه شرط است ،دور بودن از دید مالک است.

اگر کسی مال متعلق به خود را که به دیگری امانت داده است، مخفیانه بازپس گیرد، دیگر نمی‌توان او را به عنوان سارق تحت تعقیب قرار داد. چون موضوع مال غیر منتفی است، هر چند ممکن است به عنوان ورود غیر مجاز به منزل غیر در صورتی که بدون اجازه وارد منزل او شده باشد، او را مجرم بدانیم.

۲-۲- موضوع جرم

موضوع جرم سرقت، مال می‌باشد. مال چیزی است که ارزش و قابلیت اقتصادی دارد و قابل تقویم به پول می‌باشد و از طرف دیگر چون موضوع جرم سرقت است، باید منقول باشد؛ زیرا عمل ربایش نیاز به جابه‌جایی از مکانی به مکان دیگر را دارد که در خصوص اموال منقولی ممکن است که قابلیت تقویم به پول را دارند. چیزهایی مثل هوا، حشرات که قابل تقویم به پول نیستند و قابلیت اقتصادی ندارد، مال نمی‌باشند، مگر در شرایط استثنایی، مثلاً هوای موجود در محفظه اکسیژن برای غواصی که مال محسوب شده و سرقت آن‌ها جرم می‌باشد(پیشین، ص ۲۰۹)، و از طرف دیگر اموالی مثل لوله و تیرآهن به کار رفته در بنا و همچنین درخت و میوه و زراعت و غیره، مادام که بریده یا چیده نشده ومتصل به زمین هستند، در حکم غیرمنقول می‌باشند، ولی اگر سارق اشیاء منقول را از غیرمنقول جدا نماید، می‌توانند موضوع سرقت واقع شوند. (گلدوزیان، ۱۳۷۸، ص۴۶۱)

مال مسروقه باید قابلیت تصرف را داشته باشد. دیوان عالی کشور در برخی آراء خود ربایش برق را سرقت محسوب کرده است. به عنوان مثال در رأی شماره ۳۰۰۸ ـ ۱۳۱۹/۹/۲۰ شعبه پنجم دیوان عالی کشور این طور اظهارنظر شده که «در خصوص شمول سرقت با عمل مرتکبین که تعریفی در قانون از آن نشده است، مرجع تشخیص آن عرف و عادت می‌باشد. به علاوه تعریفی که در لغت از سرقت شده است عبارت است از ربودن مال دیگری بدون حق و به طور خفا، و برق در عرف و عادت، مال بوده و خرید و فروش می‌شود و ربودن آن بدون حق و اجازه به طور خفا سرقت است.»

اختلاف نظر در مورد ربایش برق و گاز بین حقوق‌دانان و صدور آراء متهافت، موجب شد قانونگذار در ماده ۶۶۰قانون مجازات اسلامی به این موضوع بپردازد. مطابق این ماده هر کس بدون پرداخت حق انشعاب و اخذ انشعاب آب، برق، گاز،تلفن مبادرت به استفاده غیرمجاز از آب، برق، تلفن و گاز نماید، علاوه بر جبران خسارت وارده به تحمل تا سه سال حبس محکوم می‌شود.

۳-۲- تعلق داشتن مال به غیر

در ماده ۱۹۷ قید «مال دیگری» آمده است. پس اگر کسی مال متعلق به خود را که به دیگری امانت داده است، مخفیانه بازپس گیرد، دیگر نمی‌توان او را به عنوان سارق تحت تعقیب قرار داد. چون موضوع مال غیر منتفی است، هر چند ممکن است به عنوان ورود غیر مجاز به منزل غیر در صورتی که بدون اجازه وارد منزل او شده باشد، او را مجرم بدانیم. برای شمول عنوان سرقت، شناخت شده بودن صاحب مال ضرورتی ندارد، بلکه فقط لازم است که مال ربوده شده متعلق به

شـخص دیگر (اعـم از حقیقی یا حقوقی) باشـد (میرمحمـد صادقی، همـان، ص ۲۱۹). از طرف دیگر ربـودن مال بلاصاحب و اشـیاء پیدا شـده (لقطه) سرقت محسوب نمی‌شود (ولیدی، همان، ص ۳۱۲)، اگر خریدار قبل از پرداخت ثمن، مبیع را از بایع برباید، عمل او سـرقت محسوب نمی‌شود چون به محض انعقاد عقد بیع، خریدار مالک مبیع شـده و بدین ترتیب فقط بایع را از حق حبس خود محکوم کرده که یک موضوع حقوقی است.

در بحث سـرقت از اموال مشـاع دو اسـتدلال وجوددارد: چون شـریک، در جزء جزء مال مشـاع شریک اسـت مثل این اسـت که دارد مال خود را برمی‌دارد، پس عمل او سـرقت نیست و استدلال دیگر این اسـت که هر شـریک، در جزء جزء مال مشـاع مالکیت دارد، پس اگر کسـی مال مشـاع شریک خود را برباید مثل این است که مال دیگری را دزدیده اسـت، پس باید او را تحت عنوان سارق تحت پیگرد و محاکمه قرار دارد.

در فقـه نیـز نظریـات متفاوتی دیده می‌شـود؛ فقهایی مثل شـیخ مفید و فخرالمحققین معتقدند که سرقت شریک از مال مشترک یا مال غنیمت یا بیت‌المال، مستوجب حد نمی‌باشد و از طرف دیگر فقهایی چون شیخ طوسی، و علامه حلی و محقق حلی معتقدند که هر گاه کسـی بیش از حصه خود از مال مشـترک یا مال غنیمت بردارد و این حصه به حد نصاب برسـد، سـرقت وی مسـتوجب حد خواهد بود (گلدوزیان، همان، ص ۴۶۶)

هیأت عمومی‌عالی کشـور در رأی وحدت رویه شماره ۱۰ ـ ۱۳۵۵/۷/۲۱ چنین مقرر می‌دارد؛ «به طوری که از اطلاق و عموم ماده ۲۶۲ قانون کیفر عمومی(جرم تخریب) مستفاده می‌گردد، ارتکاب اعمال مذکور در صورتی که مقرون به قصد اضرار یـا جلب منافـع غیرمجاز با سـونیت باشـد، جرم می‌باشـد» شـاید بتوان در سـرقت هـم اینگونه اسـتدلال کـرد که اگر سـارق به قصـد اضرار به شریک دیگر و جلب منافع غیرمجاز، مال مشاع را برباید، عمل او سـرقت اسـت. به نظر می‌رسد اگر سـارق بیش از سهم خود و به قصد ضرر به شریک دیگر، مال مشـاع را برباید، عمل او را باید سـرقت تلقی کرد.

در مورد اموال لقطه (بلاصاحب) هر چند تصرف در این اموال سرقت نیسـت، ولی اگر فرض وجود مالک برای آن شود، دیگر نمی‌توان عمل را سرقت ندانست. مثلاً اگر کسی در مهمانی، انگشتر گران بهایی را پیدا کرده و تصرف کند، چون آن انگشـتر برای کسی اسـت که در آن مهمانی شرکت داشته اسـت، بنابراین فرض بر داشـتن مالک مشخص است و به داشتن آن سرقت است (همان جا)

اگر خریدار قبل از پرداخت ثمن، مبیـع را از بایع برباید، عمـل او سـرقت محسـوب نمی‌شـود چون بـه محض انعقـاد عقـد بیـع، خریدار مالـک مبیـع شـده و بدیـن ترتیب فقـط بایـع را از حق حبس خود محکوم کرده که یک موضوع حقوقی است

۳- رکن معنوی

عنصـر روانی در برخی جرایم علاوه بر سـؤنیت عام، شامل سـؤ نیت خاص نیز می‌باشد، سوء نیت عـام، علم وآگاهی شـخص بـه ممنوعیت عمل، موضوع جـرم و این که با اراده و اختیـار و با قصد، جرم را انجام دهد، می‌باشـد و منظور از سـوءنیت خـاص یا خواسـتن نتیجه مجرمانه آن اسـت که مرتکب جرم نتیجه مورد نظر خود را که برگرفته از قصد اوست، به دسـت آورد. مثلاً در جرم سرقت، نتیجه مورد نظـر مرتکب، دزدیـدن مال دیگری است و تا زمانی که دزدیدن و ربایش انجام نگیرد، مرتکب به قصد خود نمی‌رسـد.در بحث سوءنیت عام به دو موضوع اشاره کردیم؛ اولی علم به حکم و دومی‌علم به موضوع. بهتر اسـت به طور اجمالی به این دو موضوع بپردازیم:

منظور از علم به حکم این است که سارق باید به ممنوعیت عمل خود آگاهی داشته باشد و بداند که عمل او مورد نهی قانونگذار است. مثلاً اگر سرقت می‌کند، بداند که سرقت جرم اسـت و نباید اموال دیگـری را بـدزد. قانونگذار مقرر کرده اسـت که جهل به حکم، رافع مسؤولیت کیفری نیست؛ یعنی قوانین پانزده روز پس از انتشـار در سراسر کشور، لازم الاجرا می‌باشـند و فرض بر این است که بعد از گذشـت پانزده روز از انتشـار، همه افراد جامعه نسـبت به آن قانون آگاهی یافته‌انـد جز در جرایم حدی که مورد استثناء می‌باشد.

علم به موضوع یعنی این که شـخصی که اموال دیگری را سرقت می‌کند، بداند که این اموال برای دیگری اسـت و برای او شـبهه موضوعیه نباشد. پس اگر کسـی مال مشـاع یا مال برادر خود را به تصور این کـه مال خودش اسـت، سـرقت کند، می‌توانـد به این دفاع که فکـر می‌کرده مال برای خودش بوده است، استناد کند.

اما، انگیزه اصولاً در تحقق یک جرم و در ماهیت آن بی‌تأثیر است. انگیزه، تصور منفعت یا احساس خاصی اسـت کـه مرتکـب را به اتخـاذ تصمیم مجرمانه سـوق می‌دهـد (ولیدی، همـان، ج۱، ص ۳۲۰)، انگیـزه چرایی یک جرم اسـت، که در ماهیـت آن تأثیـری نـدارد و عنـوان مجرمانه را عوض نمی‌کند، ولـی در میزان مجازات تأثیرگذار اسـت. بند ۳ مـاده ۲۲ قانون مجازات اسـلامی، انگیزه شرافتمندانه را از جهات تخفیف مجازات به شمار آورده است اشاره شده است.

فهرست منابع

۱) آزمایش، علی، **تقریرات درس حقوق کیفری اختصاصی، (جرایم علیه اموال)**، جلد ۱

۲) شامبیاتی، هوشـنگ، **حقوق کیفری اختصاصی**، جلد ۲، تهران، انتشارات ژوبین، چاپ ۳، ۱۳۷۷

۳) میرمحمـد صادقی، حسـین، **حقوق کیفـری اختصاصی، (جرایم علیـه اموال و مالکیت)**، تهران، نشر میزان، چاپ ۵، ۱۳۷۸

۴) ولیدی، محمد صالح، **حقوق جزای اختصاصی، جرایم علیه اموال و مالکیت**، جلد ۲

۵) صالح ولیدی، محمد، **حقوق جزای اختصاصی، جرایم علیه اموال و مالکیت**، جلد ۱

این ماده را مبتنی بر نظر مشهور فقها ندانسته است.

نقدی بر مقاله

«آیا نگهداری مشروبات الکلی از نظر فقهی جرم است؟»

محمدحسنی
کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی

چکیده

در شماره‌های ۱۳-۱۲ ماهنامه وکالت، مقاله‌ای با عنوان «آیا نگهداری مشروبات الکلی از نظر فقهی جرم است؟» توسط آقای دکتر محمد جعفری هرندی، به چاپ رسیده بود. در این مقاله علاوه بر بررسی نگهداری مشروبات الکلی و جایز دانستن آن، ماده ۷۰۲ قانون مجازات اسلامی را مباین با فتاوای فقها معرفی کرده و بر عدم توجه شورای نگهبان در تطبیق قوانین با موازین شرع، خرده گرفته شد، در حالی که نسبت دادن جواز نگهداری مسکرات به فقها محل تأمل است و اقدام به پاسخ ضروری می نمود.این نوشتار به نقد و بررسی این مقاله می‌پردازد

کلید واژه‌ها: نگهداری مشروبات، مشروبات الکلی، خمر، جرم.

مفهوم شهرت

در این مقاله آمده است:«نگهداری مشروبات الکلی از دیدگاه فقهی گناه یا جرم محسوب نمی‌شود تا حاکم بتواند برای نگاهدارنده به عنوان فعل حرام، مجازات تعزیری مقرر دارد » و خطاب به شورای نگهبان در عدم تبعیت از نظر حضرت امام خمینی (ره) یا فتوای مشهور چنین آمده است: «فقهای مشهور و از آن جمله حضرت امام خمینی، نگاهداری را حرام ندانسته، بلکه بر عکس برای شرابی که در ملک مسلمان به وجود آمده، به مالکیت قائلند... همین نظر از کلمات گروهی از فقهای مشهور مانند علامه حلی و شهید ثانی استفاده می‌شود...»

در این عبارت، مفهوم شهرت و هم‌چنین نسبت دادن نظر جواز نگهداری مشروبات الکلی به فقها قابل تأمل است.



طبق تعابیر مندرج در این مقاله، هرگاه فقیهی که آوازه جهانی دارد، فتوایی بدهد، فتوای وی قول مشهور بوده و می تواند به عنوان حجت[1] برای سایر فقها باشد. درحالی که از نظر فقهی چنین فتوایی قول مشهور و حجت محسوب نمی‌شود.

شهرت در دو معنی به کار می رود؛ شهرت در روایت و شهرت در فتوی[2].

در اصطلاح علم حدیث هرگاه راویان روایتی زیاد باشد به طوری که به حد تواتر نرسیده باشد، به این روایت، مشهور و گاه مستفیض گویند. همچنین فتوایی که به حد اجماع نرسیده باشد، فتوای مشهور یا قول مشهور نامیده می‌شود. به عبارت دیگر واژه «مشهور»، صفت برای قول یا فتوا است و عبارت از فتوایی است که قائل آن زیاد است در مقابل آن فتوایی است که قول نادر محسوب می گردد. گاه واژه مشهور به خود فتوا دهندگان (مفتی‌ها) اطلاق می‌گردد و لذا گفته می شود: «قال المشهور کذا و یا ذهب المشهور بکذا».(مظفر، ۱۳۸۶، ج۳، ص ۶۳)



خمر محترمه عبارت از خمری است که به منظور تبدیل به سرکه نگهداری می‌شود و محترم شمرده شدن آن به این جهت است که سرکه درست نمودن، عمل جایز است وآب انگور ابتدا به خمر و سپس به سرکه تبدیل می‌شود

ب) نگهداری مشروبات الکلی

در مقاله یاد شده «خمر محترمه» در کلمات فقها به اشتباه به معنای مشروبات الکلی و شراب محرّم ترجمه شده و جواز نگهداری آن به فقها نسبت داده شده است.

خمر در اصطلاح فقهی دو قسم است:

۱- خمر محترمه: عبارت از خمری است که به منظور تبدیل به سرکه نگهداری می‌شود و محترم شمرده شدن آن به این جهت است که سرکه درست نمودن، عمل جایز است وآب انگور ابتدا به خمر و سپس به سرکه تبدیل می‌شود و از این رو اگر این خمر محترم نباشد، لازم است دور ریخته شود و در این صورت درست کردن سرکه ممکن نخواهد بود. محترم بودن این خمر به این معنا است که دور ریختن آن لازم نیست و اتلاف آن توسط دیگری موجب ضمان می گردد و این قسم از خمر قابل وصیت و توارث می‌باشد.

۲- خمر غیرمحترمه: عبارت از مشروبات الکلی و سکرآور است که هدف از نگهداری آن، نوشیدن است. این قسم از خمر فاقد احترام بوده و بر اساس نظر فقها دور ریختن آن واجب است.(علّامه حلی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۱۳۶؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ج۵، ص ۹۶). روشن است که ماده ۷۰۲ قانون مجازات اسلامی، در مقام جرم انگاری نسبت به قسم دوم از خمر است و از خمر محترمه انصراف دارد. بنابراین ماده یاد شده مطابق با نظر فقها و موازین شرع تنظیم شده است و نسبت داده شده به فقهای بزرگوار در خصوص جواز نگهداری مشروبات الکلی اشتباه است. در کلمات معصومین علیه السلام همه دست اندرکاران در ساخت مشروبات الکلی مورد لعن قرار گرفته‌اند(کلینی، ۱۳۵۶) و این لعن حاکی از حرام بودن عمل آن‌ها و قابل مجازات بودنشان است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: پیامبر بزرگوار اسلام ده گروه را که در ساختن تا مصرف مشروبات الکلی دخالت دارند، لعن کرده است:

۱ـ کسی که درخت انگور را برای مشروبات الکلی می کارد؛

۲ـ کسی که محافظت و نگهبانی می کند؛

۳ـ کسی که می فروشد؛

۴ـ کسی که می خرد؛

۵ـ کسی که می خورد؛

۶ـ کسی که درآمد حاصل از آن را مصرف می کند؛

۷ـ کسی که می سازد؛

۸ـ کسی که به امر نقل و انتقال مشروبات الکلی مشغول است؛

۹ـ کسی که مشروبات الکلی برای وی حمل می شود؛

۱۰ـ کسی که ساقی خمر است.

پی نوشت ها

۱) بنا بر دیدگاه فقهی که شهرت فتوایی را حجت می داند.

۲) شهرت در فتوا نیز به دو قسم شهرت فتوایی و شهرت عملی تقسیم می شود.

فهرست منابع

۱) مظفر، محمد رضا؛ **اصول الفقه**، جلد ۳، دارالنعمان، ۱۳۸۶ هق.

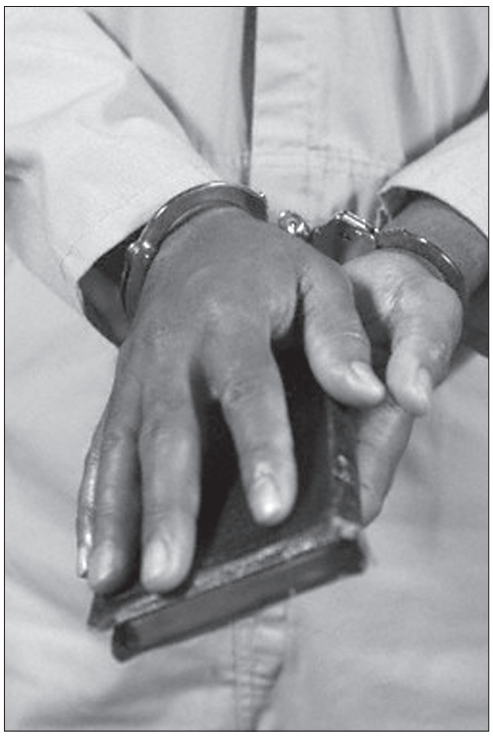
۲) شیخ کلینی، محمدبن یعقوب، **الکافی**، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ هـ

آشنایی با اصطلاحات حقوقی، با بازخوانی پرونده های واقعی

مترجم: میترا اسماعیلی
مولف: حمید معظمی

قسمت چهارم

Mia Fey's Second Trial, Turnabout Memories, PART A
District Court, Court Room:
J: Court is now in session for the trial of Phoenix Wright.
Mia: The defense is ready, your honor.
Pr: The prosecution is ready, your honor.
J: Mr. Payne, your opening statement, please.
Pr: The incident occurred on the campus (1) of Ivy University. The murder victim was a student named Doug Stewart. He was a fourth year student studying pharmacology (2). We have a photo taken at the crime scene. Students discovered the scene shortly after the murder and the defendant, who had obviously bungled (3) his get away. They then called the police.



J: I can't quite tell the cause of death from this photo…
Pr: Your reputation (4) for sagacity (5) is well-earned (6), your honor. The cause of death is electrocution (7). An unusual death, a fatal (8) electric shock (9).
J: Did the murderer use some type of new stun-gun (10)?
Pr: The answer will become crystal clear as this case proceeds, your honor. But now the important issue (11) is the motive. Apparently there was some bad blood (12) between the victim and the defendant. The source of bad blood between them was Phoenix Wright's fiancée. She was Mr. Stewart's fiancée eight months ago but she broke up (13) with him. Her name is Dahlia Hawthorne.
J: OK, please call your first witness, Mr. Payne.
Pr: I call Phoenix Wright as my first witness.
J: What? The defendant himself? Well, Ms. Fey?
Mia: The defense has no objection.
■ Phoenix Wright takes the stand.
Pr: Name and occupation, if you please.
Wit: I'm Phoenix Wright, a student at Ivy University.
J: Please tell us about your relation to the victim.
WITNESS'S TESTIMONY:
"I admit I was there. But I'm not a killer. He was walking around with a special mark on his T-shirt. That's why I know he was a British wannabe (14). That's all I know about him."
J: Ms. Fey, please begin your cross-examination.
■ Mia asks the witness some questions.
Mia: Mr. Wright you seem to have a rather bad cold.
Pr: Have you taken any medicine (15) for it?
Wit: Yes.
Pr: And the medicine is this… Am I right?
■ Prosecutor shows a box of medicine.
Wit: Yes… Wait, how do you know that?
Pr: Let's take a look at another photo of the crime scene. As you can see there's defendant's medicine in victim's hand.
Mia: Objection! Even I have a box of that medicine.
Pr: Objection! Sorry, but that argument (16) won't work. Mr. Wright's fingerprints (17) were all over that box. Sensing (18) his murderous (19) intent, Mr. Stewart must have picked up the bottle of medicine. His purpose (20) can only been to identify his killer.
J: Court accepts the photo and the bottle into the record.
Pr: Also, victim's wristwatch ceased (21) functioning (22) when a large wave (23) of electricity (24) passed through it. Do you have an explanation for all of these, Mr. Wright?
WITNESS'S TESTIMONY:
"The truth is I went there because he called me. He was in the pharmacology dept. (25) so we agreed to meet at 2:45 behind that building. We talked for a bit and split up (26) at around 3:00. Then when I came back later, I found him lying there. I

lost my bottle of medicine around the lunch time that day."
J: Hmm, Ms. Fey, begin your cross-examination.
Mia: Yes, your honor. Mr. Wright, what do you know about the pharmacology building?
Wit: I know that Doug studied there to manufacture (27) and improve pharmaceuticals (28). Every one called him alchemist (29) and he had a whole laboratory (30). It was filled with chemical strange machines that run on high-voltage (31) electricity. There are high-voltage cables everywhere.
Mia: Did anyone else know that you were taking cold medicine?
Wit: Yes, all of my friends.
■ Mia asked some other questions.
J: I think that's enough for now. Mr. Wright, I have to say that your testimony can not be trusted. However there is one mystery. How the murder was carried out? I don't believe that murder weapon has been produced (32) yet.
Mia: I think I know how the victim was electrocuted.
Pr: Then substantiate (33) your argument with evidence.
Mia: Look at the first photo of crime. The thing that remotely (34) resembles (35) a murder weapon here is a severed (36) cable. A high-voltage one.
J: That certainly sounds plausible (37). Mr. Payne?
Pr: Well, yes. The only one who had the opportunity to use the cable was the defendant and we have an irrefutable (38) proof that will establish (39) Mr. Wright was the murderer. Leather holds fingerprints well. The palm (40) print of defendant's hand was clearly imprinted (41) on victim's jacket. He pushed the victim toward the severed electrical cables.
J: We can conclude (42) that there is no reason to continue with this cross-examination.
Mia: Hold it! Mr. Wright, is this what you want? Tell us the whole truth…
Wit: But, if I say…
Mia: Trust me; I'm your defense attorney. I'll represent (43) you to the very end…
Pr: Objection! There is no need for further…
Wit: I did it… I admit I pushed him.
WITNESS'S TESTIMONY:
"He was talking badly about Dahlia. He told me he was doing that for my sake (44). I lost my temper (45) and gave him a shove. At the moment, I heard some kind of loud noise. I left but I worried about him. So I went back. But he was lying there, dead."
J: Ms. Fey, I warn you if this cross-examination doesn't establish a new fact, I will deliver (46) my verdict with no delay (47).
Mia: Understood, your honor. What was that loud noise you heard?
Wit: I don't know. When I shoved him; he fell down on the top of the umbrella he had been holding in his hand. Maybe that was the reason of the noise.
J: Was this part of testimony important, Ms. Fey?
Mia: It was a shred of vital (48) information.
J: OK, please add them to your testimony, witness.
Mia: Now, if you please, take a look at firs photo of According to Mr. Wright, the victim fell on his umbrella but as you can see the umbrella is by the electrical pole (49). The conclusion is obvious. The victim moved from where he fell after the defendant left. In other words he was still alive.
J: It's true! Now with this doubt I can't render (50) my judgment (51)…
Pr: Seems like we need an incontrovertible (52) testimony.
J: You mean that you have another witness? Who is this witness?
Pr: Let me present a witness who was at the scene of crime when the murder took place. Ms. Dahlia Hawthorne.
J: Court will now enter a twenty minutes recess. Afterwards, we will hear your witness's testimony.
District Court, Defendant lobby:
Marvin: You will be arrested because of your suspicious behavior (53), Mia. You're very nervous (54).
Mia: I'm relaxed, Mr. Grossberg!
Marvin: Are you sure you've got the temperament (55) to be a lawyer?
Mia: I've already learned all of the relevant (56) facts to the case. Mr. Wright if you're truly innocent, I promise I'll save (57) you. My first trial traumatized (58) me so badly, but this time I'll win. Now, can you please tell me more about you and Dahlia?
Phoenix: We first met here in this very court. I'm studying to be a lawyer. We saw each other in the reading room. That day she gave me a necklace with a little bottle attached (59) to it. But after that day, she tried to get it back, but I didn't give it back.
Mia: Was it August 27th?
Phoenix: How do you know that?
■ Mia shows him an article.
Marvin: An article about the murder in the court house? So you think that there's a connection (60) between these cases. I will go and find more information about that case…



صالح بسیار سریع یادگیری لغات و اصطلاحات را پایان داد. او بی صبرانه منتظر بود تا پرونده‌ای دیگری را مطالعه کند. پرونده‌ای که در آن میافی دوباره در برابر دالیا هاتورن قرار می‌گرفت. دالیا هاتورن که در پرونده قبل قطعا گناه‌کار بود اما به دلیل خودکشی متهم جان سالم به در برد...

دومین پرونده میافی، خاطرات، قسمت اول:

دادگاه محلی، اتاق دادگاه:

قاضی: دادگاه هم اکنون به جلسه محاکمه آقای فینیکس رایت می‌پردازد.

میا (وکیل مدافع): دفاعیه آماده است، عالی جناب.

دادستان (آقای پین): دادستانی حاضر است، عالی جناب.

قاضی: آقای پین، کیفر خواستتان، لطفاً.

دادستان: حادثه در محوطه (۱) دانشگاه ایوی اتفاق افتاد. مقتول یک دانشجو به نام داگ استوارت بود. او دانشجوی سال چهارم بود که داروشناسی (۲) می‌خواند. ما عکسی داریم که در محل جنایت گرفته شده است. دانش آموزان صحنه را بعد از مدت کوتاهی از زمان قتل کشف کردند و متهم که آشکارا اسباب فرارش را سرهم می‌کرد (۳). آن ها سپس با پلیس تماس گرفتند.

قاضی: من نمی‌توانم کاملا دلیل مرگ را از این عکس بگویم.

دادستان: اعتبار (۴) شما بر ذکاوت (۵) به حق (۶) است، عالی جناب. دلیل مرگ برق گرفتگی (۷) است. یک مرگ غیرعادی، یک شوک الکتریکی (۹) مهلک (۸).

قاضی: آیا قاتل نوع جدیدی را از اسلحه بی‌هوش کننده (۱۰) به کار برده است؟

دادستان: مادامی که پرونده جلو می‌رود جواب کاملاً آشکار خواهد شد. اما حالا مسأله (۱۱) مهم انگیزه است. ظاهراً بین متهم و قربانی خصومتی (۱۲) وجود داشت. منشا این خصومت نامزد فینیکس رایت بود. او هشت ماه پیش نامزد آقای استوارت بوده، اما از او جدا شده بود (۱۳). نام او دالیا هاتورن است.

قاضی: خوب، لطفا اولین شاهد خود را بخوانید، آقای پین.

دادستان: من فینیکس رایت را به عنوان اولین شاهدم احضار می کنم.

قاضی: چی؟ خود متهم؟ خوب، خانم فی؟

میا: دفاعیه اعتراضی ندارد.

(فینیکس رایت جایگاه را می گیرد.)

دادستان: نام و شغل، اگر لطف کنید.

شاهد: من فینیکس رایت هستم، یک دانشجو در دانشگاه ایوی.

قاضی: لطفا درباره ارتباط خود با قربانی بگویید.

شهادت شاهد:

«من قبول دارم که آنجا بودم اما من قاتل نیستم. او با آرمی که روی تی‌شرتش بود، در اطراف قدم می‌زد. این دلیل آن است که می‌دانم او یک « می‌خواهم انگلیسی باشم» (۱۴) است. این تمام چیزی است که درباره او می‌دانم.

قاضی: خانم فی، لطفاً پرس‌وجو از شاهد از آغاز کنید.

(میا چند سؤال از شاهد می‌پرسد.)

میا: آقای رایت، به نظر می‌رسد سرماخوردگی نسبتاً بدی دارید .

دادستان: آیا دارویی (۱۵) برای آن خورده اید؟

شاهد: بله.

دادستان: و دارو این است. درسته؟

(دادستان یک جعبه دارو نشان می‌دهد.)

شاهد: بله... صبر کنید، شما از کجا می‌دانید؟

دادستان: بیایید نگاهی به تصویر دیگری از صحنه جرم بیاندازید. همان‌طور که می‌بینید داروی متهم در دست قربانی است.

میا: اعتراض دارم! حتی من یک بسته از آن دارو دارم.

دادستان: متأسفم، اما آن استدلال (۱۶) بی نتیجه است. آثار انگشت (۱۷) آقای رایت همه جای بسته بود. آقای استوارت قصد جنایت آمیز و قاتلانه (۱۹) او را حس می کرد (۱۸). او باید جعبه را برداشته باشد. قصد (۲۰) او(آقای استوارت) تنها می‌تواند شناساندن قاتلش باشد.

قاضی: دادگاه تصویر و قوطی را در گزارش می‌پذیرد.

دادستان: همچنین، ساعت مچی مقتول وقتی موج (۲۳) بزرگ الکتریسیته (۲۴) از آن عبور کرده، از کار(۲۲) افتاده است (۲۱). آیا هیچ توضیحی برای تمام این‌ها دارید، آقای رایت؟

شهادت شاهد:

«حقیقت این است که من آن جا رفتم، زیرا او با من تماس گرفت. او در بخش (۲۵) داروشناسی بود. لذا ما توافق کردیم که همدیگر را ساعت دو و چهل و

پنج دقیقه در پشت ساختمان ملاقات کنیم. ما کمی صحبت کردیم و حدود ساعت سه از هم جدا شدیم (۲۶). وقتی برگشتم او را روی زمین دراز کش یافتم. من قوطی دارویم را حدود وقت ناهار گم کردم.»

قاضی: خانم فی، پرس‌وجو از شاهد را آغاز کنید.

میا: بله، عالی جناب. آقای رایت، شما چه چیزی درباره ساختمان داروشناسی می‌دانید؟

شاهد: من می‌دانم که داگ آنجا برای تولید کردن (۲۷) و بهبود بخشیدن موارد مربوط به داروها (۲۸) درس می‌خواند. همه او را کیمیاگر (۲۹) صدا می‌زدند. او یک آزمایشگاه (۳۰) کامل داشت. آن با ماشین‌های عجیب شیمیایی که با برق ولتاژ بالا (۳۱) کار می‌کردند، پر شده بود. (در آنجا) کابل‌های فشار قوی همه جا وجود دارد.

میا: آیا فرد دیگری از این که شما داروی سرما خوردگی مصرف می‌کنید، اطلاع داشت؟

شاهد: بله، تمام دوستانم.

(میا چند سؤال دیگر می‌پرسد.)

قاضی: فکر می‌کنم برای حالا کافی باشد. آقای رایت، باید بگویم شهادت شما قابل اطمینان نیست. اما یک راز وجود دارد. قتل به چه صورت انجام شده است؟ فکر نکنم آلت قتل ارائه شده (۳۲) باشد.

میا: من فکر کنم بدانم چگونه قربانی دچار برق گرفتگی انجام شده است.

دادستان: پس گفته خود را با مدرک اثبات کنید (۳۳).

میا: به اولین عکس جنایت، نگاه کنید. چیزی که اینجا ذره‌ای (۳۴) شبیه (۳۵) آلت قتل است، یک کابل قطع شده (۳۶) است. یک کابل ولتاژ بالا.

قاضی: کاملا قابل قبول (۳۷) به نظر می‌رسد. آقای پین؟

دادستان: خوب، بله. تنها کسی که فرصت داشته تا از آن سیم استفاده کند، متهم بود و ما یک دلیل انکار ناپذیر (۳۸) داریم که تأیید می‌کند (۳۹) آقای رایت قاتل بوده است. چرم خوب اثر انگشت را نگه می‌دارد. اثر کف دست (۴۰) متهم به وضوح روی ژاکت مقتول حک شده بود (۴۱). او قربانی را روی کابل‌های قطع شده هل داد.

قاضی: می‌توانیم نتیجه بگیریم (۴۲) که دلیلی برای ادامه دادن این پرس‌وجو وجود ندارد.

میا: صبر کنید! آقای رایت، این چیزی است که می‌خواهید؟ تمام حقیقت را به ما بگویید.

شاهد: اما، اگر بگویم...

میا: به من اعتماد کنید؛ من وکیل مدافع شما هستم. من تا آخر شما را همراهی خواهم کرد (۴۳).

دادستان: اعتراض دارم! نیازی به ادامه...

شاهد: من انجامش دادم. اقرار می‌کنم، من او را هل دادم.

شهادت شاهد:

«او درباره دالیا بد صحبت می‌کرد. او به من گفت که به خاطر (۴۴) من این کار را می‌کند. من عصبی شدم (۴۵) و او را هل دادم. در آن لحظه یک جور صدای بلند شنیدم. رفتم اما نگرانش بودم. لذا برگشتم اما او روی زمین دراز کشیده، مرده بود.»

قاضی: خانم فی، هشدار می‌دهم که اگر این پرس‌وجو حقیقت جدیدی را تایید نکند، من حکمم را بی وقفه (۴۷) ارائه می‌دهم (۴۶).

میا: فهمیدم، عالی جناب. صدای بلندی که شنیدید چه بود؟

شاهد: نمی‌دانم. وقتی هلش دادم، او روی چتری افتاد که در دستش نگه داشته بود. شاید آن دلیل صدا بود.

قاضی: آیا این قسمت شهادت مهم بود، خانم فی؟

میا: این قسمتی از اطلاعات اساسی و حیاتی (۴۸) بود.

قاضی: خوب، لطفا آن‌ها را به شهادت خود اضافه کنید، شاهد.

میا: حالا لطف کنید و نگاهی به اولین تصویر جنایت بیاندازید. طبق گفته آقای رایت، مقتول روی چتر خود افتاد، اما همان‌طور که می‌بینید چتر نزدیک دکل (۴۹) برق قرار دارد. نتیجه آشکار است. قربانی وقتی متهم رفت، از جایی که افتاده حرکت کرد. به عبارت دیگر او همچنان زنده بود.

قاضی: درست است! با این شک نمی‌توانم حکم (۵۱) خویش را صادر کنم (۵۰).

دادستان: به نظر می‌رسد به یک شهادت مسلم و غیر قابل انکار (۵۲) احتیاج داریم.

قاضی: منظورتان این است که شاهد دیگری در اختیار دارید؟

دادستان: بگذارید تا شاهدی را ارائه کنم که وقتی قتل صورت می‌گرفت در صحنه جرم بوده است. خانم دالیا هاتورن.

قاضی: دادگاه بیست دقیقه تنفس می‌دهد. پس از آن، شهادت شاهدتان را می‌شنویم.

دادگاه محلی، اتاق متهم:

ماروین (وکیل با تجربه): تو به خاطر رفتار (۵۳) مشکوکت دستگیر می‌شوی، میا. تو خیلی عصبی (۵۴) هستی...

میا: من راحت هستم، آقای گراسبرگ.

ماروین: آیا مطمئنی که خلق و خوی (۵۵) وکیل بودن را داری؟

میا: من قبلاً تمام حقایق مربوط (۵۶) به پرونده را یاد گرفته‌ام. آقای رایت اگر شما حقیقتاً بی‌گناه باشید، قول می‌دهم نجاتتان دهم (۵۷). محاکمه اول من آسیب بسیار بدی به من زد (۵۸) اما این بار پیروز خواهم شد. حالا، لطفاً اگر می‌توانید بیشتر درباره خودتان و دالیا برایم بگویید.

فینیکس: اولین بار ما اینجا در همین دادگاه همدیگر را ملاقات کردیم. من مطالعه می‌کنم تا وکیل شوم. ما یکدیگر را در اتاق مطالعه دیدیم. آن روز او یک گردنبند با یک قوطی کوچک که به آن وصل بود (۵۹) به من داد. اما بعد از آن روز، او سعی کرد تا آن را پس بگیرد اما من آن را پس ندادم.

میا: آیا (آن روز) بیست و هفت آگوست بود؟

فینیکس: شما از کجا می‌دانید؟

(میا مقاله‌ای را به او نشان می‌دهد.)

ماروین: مقاله‌ای درباره قتل در دادگاه؟ پس تو فکر می کنی که ارتباطی (۶۰) میان این پرونده‌ها وجود دارد. من می‌روم و اطلاعات بیشتری درباره‌ی آن پرونده پیدا می کنم...

صالح نسخه‌ای از مقاله ی مذکور را یافته بود. همان‌طور که تصمیم داشت ادامه پرونده را مطالعه کند، نگاهی به مقاله انداخت. او از دیدن مقاله‌ای که در رابطه با قتل در دادگاه بود، بسیار جا خورد. مقاله ای که در آن قربانی کسی نبود جز دیگو آرماندو...

واژه نامه Vocabulary

1)Campus: پردیس(محوطه دانشگاه)، زمین دانشکده ومحوطه کالج، پردیزه، فضای باز

2)Pharmacology: داروشناسی

3)Bungle: سرهم بندی کردن، سَنبَل کردن، خراب کردن، خام دستی

4)Reputation: شهرت، اعتبار، آبرو، خوشنامی، اشتهار، آوازه

5)Sagacity: هوشمندی، فراست، هوش، دانایی، عقل، زیرکی، ذکاوت

6)Well-earned: به حق، کاملا درست

7)Electrocution: کشتن یا مرگ دراثر برق

8)Fatal: کشنده، مهلک، مصیبت‌آمیز، وخیم

9)Electric shock: شوک الکتریکی

10)Stun-gun: اسلحه بیهوش کننده

11)Issue: صادر کردن، موضوع دعوی، توزیع کردن، قضیه تحویل جنس، صدور، مسأله، برآمد، پی‌آمد، نشریه

12)Bad blood: زردگی، خشم، رنجش، تلخی، تندی، زندگی، مسمومیت خون در اثر عصبانیت، خصومت

13)Break up: جدا شدن

14)Wannabe: تظاهر به چیزی که دوست داریم

15)Medicine: دارو، دوا

16)Argument: شناسه، بحث، مباحثه، استدلال

17)Fingerprints: اثر انگشت

18)Sensing: احساس کردن

19)Murderous: قاتل‌وار، کشنده، سبع

20)Purpose: مفاد، مفهوم، غرض، عزم، منظور، هدف، مقصود، عمد، در نظر داشتن، قصد داشتن، پیشنهادکردن، نیت

21)Cease: موقوف کردن، قطع کردن عملیات، بند امدن تمام کردن، متارکه کردن، ایستادن، موقوف شدن، دست کشیدن

22)Function: کار کردن، طرز کار، کارایی، فعالیت، تابع، کار ویژه، پیشه، مقام، ماموریت

23)Wave: هیجان، موج رادیویی، خیزاب، فر موی سر، دست تکان دادن، موجی بودن، موج زدن

24)Electricity: الکتریسیته

25)Dept: قسمت، شعبه، بخش، دایره، حوزه

26)Split up: از هم جدا شدن از هم پاشیدن

27)Manufacture: درست کردن، ساختن، جعل کردن، تولید کردن، ساخت، مصنوع، تولید

28)Pharmaceutical: دارویی، وابسته به داروسازی، دارو

29)Alchemist: کیمیاگر، کیمیاشناس

30)Laboratory: آزمایشگاه، لابراتوار

31)High-voltage: ولتاژ بالا

32)Produce: اقامه کردن، ساختن، فراوردن، تولید کردن، محصول، ارائه دادن، زاییدن، عمل آوردن

33)Substantiate: اثبات کردن، ارائه دادن دلیل یا مدارک مستند، مستند کردن

34)Remotely: ابداً، دور افتاده

35)Resemble: شباهت داشتن، تشبیه کردن، مانند بودن، همانند کردن یا بودن

36)Severed: بریده شده، پاره شده

37)Plausible: باور کردنی، پذیرفتنی، قابل استماع، محتمل

38)Irrefutable: تکذیب ناپذیر، انکار ناپذیر، غیرقابل تکذیب

39)Establish: احراز کردن، اثبات کردن، تأسیس کردن، تشکیل دادن

40)Palm: کف دست انسان، کف پای پستانداران، کف هرچیزی، پهنه، وجب

41)Imprint: حک کردن، نوشتن، مهر زدن، نشاندن، گذاردن، زدن، منقوش کردن

42)Conclude: نتیجه گرفتن، خاتمه دادن

43)Represent: نمایندگی داشتن، ارائه دادن، اعلام کردن، ادعا کردن، اظهار داشتن

44)Sake: دلیل، خاطر، جهت، برای، به منظور

45)Temper: حالت، خو، خلق، قلق، خشم، غضب

46)Deliver: آزاد کردن، نجات دادن، تحویل دادن، ایراد کردن (نطق و غیره)، رستگار کردن

47)Delay: دیر کرد، تأخیر(فاز)، عملیات تأخیری، به تاخیر افتادن، تاخیر کردن، به تأخیرانداختن، تعلل

48)Vital: حیاتی، وابسته به زندگی، واجب، اساسی

49)Pole: در اینجا: دکل

50)Render: صادر کردن، تسلیم کردن، تحویل دادن، واگذار کردن، انجام دادن، اتخاذ کردن، پرداختن

51)Judgment: قضاوت، حکم، رأی

52)Incontrovertible: مسلّم، غیر قابل انکار، غیر قابل بحث، قاطع

53)Behavior: رفتار، حرکت، وضع، سلوک، اخلاق

54)Nervous: عصبی مربوط به اعصاب، عصبانی، متشنج، دستپاچه

55)Temperament: خلق و خو، مزاج، حالت، طبیعت، فطرت، سرشت

56)Relevant: مربوط، مناسب، وابسته، مطابق، وارد

57)Save: حفظ کردن، نجات دادن، رهایی بخشیدن

58)Traumatize: دچار روان زخم کردن، با ضرب وجرح مشروب ساختن، معذب کردن

59)Attach: بستن، پیوستن، پیوست کردن، ضمیمه کردن

60)Connection: اتصال، وابستگی، بستگی، نسبت، مقام، خویش، رابطه

آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری

بازنشستگی بر اساس مشاغل سخت و زیان آور

مقدمه

الف) شعبه شـانزدهم دیوان در رسـیدگی به پرونده کلاسه ۸۳۶/۸۶ موضوع شـکایت آقای (الـف) به طرفیت سـازمان تأمیـن اجتماعی شهرستان‌های استان تهران به خواسته الزام خوانده به قبول و برقراری مستمری اینجانب به عنوان مشاغل سخت و زیان‌آور به شرح دادنامه شماره ۲۲۶۹ ـ ۱۳۸۶/۱۱/۳۰ چنین رأی صادر نموده است: «شاکی در اثناء بررسی اعتراض خویش به مشاغل سخت و زیان‌آور براساس ماده ۱۰ قانون تنظیم بخشی از مقررات تسهیل نوسـازی صنایع، تقاضای بازنشسـتگی نموده و از تاریخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۶ بازنشسـته گردیده و در نتیجه شـاکی اگر درخواست بازنشستگی سـخت و زیان‌آور را داشته، نمی‌بایست ترک کار کند، زیرا بند ۳ ماده ۱۳ آیین‌نامه دقیقاً تصریح دارد. لذا شعبه با توجه به مراتب فوق که شاکی با درخواست بازنشستگی ترک کار کرده و در حال دریافت مستمری می‌باشد و مشاغل سخت و زیان‌آور مربوط به کارکنان شاغل یا در حکم شاغل می‌باشد، حکم به رد شکایت صادر می‌کند.»

ب) شعبه ۱۷ دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۶۹۷ ـ ۱۳۸۶ موضوع شکایت آقای (ب) به طرفیت سازمان تأمین اجتماعی شهرستان‌های استان تهران به خواسته بازنشسـتگی به جهت اشتغال به کار سخت و زیان‌آور برقراری مستمری به شرح دادنامه شماره ۲۶۲۸ ـ ۱۳۸۶/۱۲/۲۸ چنین رأی صادر نموده است: «نظر به این که:اولاً، متعاقب دادنامه شماره ۱۷۳ ـ ۱۳۸۴/۱/۳۱ شـعبه دوم دیوان عدالت اداری و به حکایت نامه شـماره ۸۶/۲/۶۰/۱۲۵۶ ـ ۱۳۸۶/۲/۲۱ رئیس سـازمان کار اسـتان تهران شغل نامبرده سـخت و زیان‌آور تشخیص داده شـد؛ ثانیاً، ماده یک آیین‌نامه اجرایی بند ۵ جزء (ب) ماده واحده قانون اصلاح تبصره ۲ الحاقی به ماده ۷۶ قانون اصلاح مواد ۷۲ و ۷۳ و تبصره به ماده ۷۶ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ و الحاق دو تبصره به ماده ۷۶ مصوب سال ۱۳۷۱ دلالت بر این امر دارد که کارهای سخت و زیان‌آور، کارهایی است که عوامل فیزیکی و شیمیایی در محیط آن غیراستاندارد بوده و موجب بروز بیماری‌های شغلی و عوارض ناشی از آن خواهد شد؛ ثالثاً، تصویر ابلاغ‌ها و احکام صادره، حکایت از اشتغال کارگر در سال‌های اعلام شده (۱۳۵۶ لغایت ۱۳۸۳) در کارگاه دارد که بیش از بیست و پنج سال می‌باشد و به لحاظ عدم دفاع مؤثر سـازمان نسبت به شـکایت معنونه و این که بازنشسـتگی به جهت اعمال ماده ۱۰ قانون تنظیم بخشی از مقررات نوسازی نمی‌تواند موجب تضییع حق شاکی گردد، حکم به ورود شکایت و اعمال مقررات بازنشستگی پس از موعد به جهت اشتغال به کار سخت و زیان‌آور با رعایت مقررات مربوطه صادر و اعلام می‌دارد.»

هیأت عمومی دیـوان عدالـت اداری در تاریخ فوق با حضور رؤسـا و



مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آراء به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

رأی شماره ۴ـ۱۳۸۷ هیأت عمومی

الف) تعارض در مدلول دادنامه‌های فوق‌الذکر محرز به نظر می‌رسد.

ب) نظر به این که به شرح دادنامه‌های قطعی شماره ۱۵۲ ـ ۱۳۸۴/۱/۳۱ و شماره ۱۷۳ ـ ۱۳۸۴/۱/۳۱ شعبه دوم دیوان و گواهی کمیته استانی ذی‌صلاح، شاکیان به مدت مقرر در قانون در مشاغل سخت و زیان‌آور به کار اشتغال داشته‌اند و در نتیجه ذیحق به بازنشستگی براساس مقررات خاص مربوط و برخورداری از امتیازات آن بوده‌اند و تمسک به ماده ۱۰ قانون تنظیم بخشی از مقررات تسهیل نوسازی صنایع کشور در مورد بازنشستگی شاکیان، سالب حق مکتسب قانونی آنان نیست، بنابراین دادنامه شماره ۲۶۲۸ـ۱۳۸۶/۱۲/۲۸ شعبه هفدهم که متضمن این امر است، موافق اصول و موازین قانونی تشخیص داده می‌شود.این رأی به استناد بند ۲ ماده ۱۹ و ماده ۴۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری ذی‌ربط در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

***

الزام شهرداری به پذیرش حکم دادگاه مبنی بر مالکیت

مقدمه

الف) شعبه بیست و هفتم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۱۳۸۵ موضوع شکایت آقای (الف) به طرفیت شهرداری اردبیل به خواسته الزام خوانده به صدور پروانه ساختمانی به شرح دادنامه شماره ۱۵۳۰ ـ ۱۳۸۷/۵/۸ چنین رأی صادر نموده است «با لحاظ ماده ۵۵ و ماده ۱۰۰ قانون شهرداری، صرفاً شهرداری‌ها مجاز به صدور پروانه ساخت در اراضی دارای سند رسمی بوده و با فرض تنفیذ معامله در مراجع قضایی این امر موجبی برای شهرداری‌ها در صدور پروانه ساخت نخواهد بود و لذا دعوی مطروحه در وضعیت فعلی قابلیت استماع نداشته و مردود اعلام می‌گردد.»

ب) شعبه بیست و نهم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۲۱/۸۷ـ۱۳۸۷ موضوع شکایت آقای (ب) به طرفیت شهرداری اردبیل به خواسته الزام شهرداری به صدور پروانه و مجوز ساخت و احداث ساختمان به شرح دادنامه شماره ۱۷۷۲ ـ ۱۳۸۷/۸/۱۸ چنین رأی صادر نموده است، «نظر به این که موضوع سند شاکی به موجب دادنامه شماره ۵۹۳ـ۱۳۸۳/۹/۳۰ تنفیذ گردیده است و برابر ماده ۱۲۹۱ از قانون مدنی سند عادی وی در حکم سند رسمی است و نیازی به اخذ سند موضوع ماده ۲۲ قانون ثبت جهت اخذ پروانه ساخت و ساز ندارد، لذا حکم به ورود شکایت شاکی و الزام شهرداری به صدور پروانه ساختمان صادر و اعلام می‌گردد.»

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ فوق با حضور رؤسا و مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آراء به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی شماره ۶۵ـ۱۳۸۷ هیأت عمومی

الف) تعارض در مدلول دادنامه‌های فوق‌الذکر محرز به نظر می‌رسد.

ب) نظر به اعتبار دادنامه‌های قطعی دادگاه‌های دادگستری در باب احراز وقوع معامله غیرمنقول و تاریخ آن و نتیجتاً تأیید و تنفیذ مالکیت شخص ذی‌نفع و لزوم تبعیت از مدلول دادنامه‌های قطعی مذکور در اجرای تکالیف مبتنی بر تقاضای مالک از جمله صدور پروانه احداث بنای مجاز در صورت تحقق سایر شرایط قانونی مربوط، دادنامه شماره ۱۷۷۲ ـ ۱۳۸۷/۸/۱۸ شعبه بیست و نهم دیوان در حدی که مبین این معنی است، موافق اصول و موازین قانونی می‌باشد.این رأی به استناد بند ۲ ماده ۱۹ و ماده ۴۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری ذی‌ربط در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

***

حقوق دریافتی کارمند مأمور، ملاک احتساب حقوق بازنشستگی

مقدمه

الف) شعبه هشتم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۲۴۴۵ـ۱۳۸۶ موضوع شکایت آقای (الف) به طرفیت مدیرکل امور اداری وزارت جهاد کشاورزی به خواسته ابطال تصمیم غیرقانونی در خصوص صدور حکم یک روزه و نحوه احتساب پاداش پایانی خدمت به شرح دادنامه شماره ۳۲۰۰ـ۱۳۸۷/۵/۱۵ چنین رأی صادر نموده است: «با عنایت به دفاعیات غیرموجه سازمان جهات طی لایحه دفاعیه و توجهاً به این که سازمان مذکور در امور بازنشستگی مشمول قانون استخدام کشوری بوده و این که حسب ماده ۷ قانون اصلاح پاره‌ای از مقررات مربوط به حقوق بازنشستگی مصوب ۱۳۷۹ به ازای هر سال خدمت باید معادل یک ماه آخرین حقوق و فوق‌العاده‌های دریافتی که ملاک کشور بازنشستگی است، به عنوان پاداش پایان خدمت به بازنشسته پرداخت شود و صرف در مأموریت بودن مستخدم و بالاتر بودن حقوق و مزایای وی در مدت مأموریت، موجب تقلیل آن در پاداش پایان خدمت نمی‌باشد و این که قانونگذار به صراحت اعلام نموده پرداخت مذکور براساس آخرین حقوق و فوق‌العاده‌های دریافتی که ملاک بازنشستگی کشور است، صورت گیرد، لیکن سازمان با صدور حکم انتصاب قصد اضرار شاکی را داشته و هیچ‌گونه توجهی به کسورات بازنشستگی شاکی که از وی در مدت مأموریت کسر گردیده، ننموده است، علیهذا حکم به ورود شکایت و الزام سازمان طرف شکایت به پرداخت پاداش پایان خدمت بر مبنای آخرین حقوق و مزایای مدت مأموریت که کسورات بازنشستگی آن پرداخت شده، صادر و اعلام می‌گردد.»

ب) شعبه نهم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۲۲۲ ـ ۱۳۸۶ موضوع شکایت آقای (ب) به طرفیت اداره کل امور اداری وزارت جهاد کشاورزی به خواسته الزام به پرداخت پاداش پایان خدمت و ذخیره مرخصی بر مبنای آخرین حقوق و مزایای دریافتی به شرح دادنامه شماره ۱۰۳۰

ـ ۱۳۸۷/۴/۳ چنین رأی صادر نموده است: «نظر به این که پاداش پایان خدمت و ذخیره مرخصی شاکی براساس قانون اصلاح پاره‌ای از مقررات مربوط به حقوق بازنشستگی بانوان شاغل خانواده‌ها و سایر کارکنان مصوب ۱۳۷۹ و قانون نحوه تعدیل نیروی انسانی دستگاه‌های دولتی مصوب ۱۳۶۶ محاسبه شده است، با این وصف چون تخطی یا تخلفی از این بابت در فعل مشتکی‌عنه مشهود و ملحوظ نمی‌باشد، لذا حکم به رد شکایت مطروحه صادر و اعلام می‌گردد.» هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ فوق با حضور رؤسا و مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آراء به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

رأی شماره ۱ـ ۱۳۸۸ هیأت عمومی

الف) تعارض در مدلول دادنامه‌های فوق‌الذکر محرز به نظر می‌رسد.

ب) به صراحت ماده ۷ قانون اصلاح پاره‌ای از مقررات مربوط به حقوق بازنشستگی، بانوان شاغل، خانواده‌ها و سایر کارکنان مصوب ۱۳۷۹ به کارکنان مشمول قانون مذکور، هنگام بازنشستگی، از کارافتادگی یا فوت در مقابل کلیه سوابق خدمت دولتی به ازای هر سال خدمت معادل یک ماه آخرین حقوق و فوق‌العاده‌های دریافتی که ملاک کسور بازنشستگی است به عنوان پاداش پایان خدمت پرداخت می‌شود و طبق ماده ۹ قانون فوق‌الذکر نیز در مورد مستخدمینی که در اجرای مادتین ۱۴۳ و ۱۴۴ قانون استخدام کشوری در مؤسسات دولتی مستثنی شده از قانون مزبور خدمت می‌نمایند و تابع قانون نظام هماهنگ پرداخت و قوانین اصلاحی آن می‌باشند، هنگام بازنشستگی یا فوت و یا از کارافتادگی، معادل تمام حقوق و مزایای دریافتی آنان که ملاک کسور بازنشستگی است در دو سال آخر خدمت مبنای حقوق بازنشستگی یا وظیفه آنان محسوب شده است. بنابراین دادنامه شماره ۳۲۰۰ـ۱۳۸۷/۵/۱۵ شعبه هشتم دیوان که متضمن این معنی است، موافق اصول و موازین قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی به استناد بند ۲ ماده ۱۹ و ماده ۴۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری ذی‌ربط در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

***

عدم جواز تنزل سمت کارمند بدون رأی هیأت رسیدگی به تخلفات اداری

مقدمه

الف) شعبه چهاردهم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۵۳۷ و ۱۱۱۲ ـ ۱۳۸۵ موضوع شکایت آقای (الف) به طرفیت بانک صادرات آذربایجان شرقی به خواسته تغییر پست سازمانی از معاون شعبه درجه یک به تحویل‌دار سیار بدون مجوز و حکم قانونی، نقض تصمیم مأخوذه و اعاده به پست سازمان قبلی با در نظر گرفتن سابقه خدمتی و مطالبه مزایای مختلف به شرح دادنامه های شماره ۷۳ و ۷۲ـ ۱۳۸۶/۱/۲۵ چنین رأی صادر نموده است: «در جلسه کمیسیون انتصابات استان آذربایجان شرقی مورخ ۱۳۶۹/۲/۱۵ پست سازمانی معاون شعبه به علت عدم کارآیی در این سمت و عدم رعایت مقررات به سمت تحویل‌دار سیار تغییر یافت و طبق رأی وحدت رویه شماره ۱۲ـ ۱۳۸۱/۱/۲۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مبنی بر اختیارات مدیریت در تغییر پست سازمانی کارمندان در تغییر و تنزل سمت سازمانی خواهان، احراز نقض قوانین و تخلف از مقررات نگردیده به علاوه تضییع حقی مشهود و مسلم نمی‌باشد. بنابراین دادخواست اعتراض مطروحه غیرموجه تشخیص و حکم به رد آن صادر و اعلام می‌شود.»

ب) شعبه شانزدهم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۱۰۲۴ ـ ۱۳۸۵ موضوع شکایت آقای (ب) به طرفیت بانک صادرات استان آذربایجان شرقی به خواسته اعتراض به تقلیل حکم خدمت و تنزیل مقام از معاونت شعبه درجه ۳ به سمت مسؤول شعبه درجه ۵ و تقاضای صدور حکم به واریز کسور مربوطه از حقوق ماهیانه به شرح دادنامه شماره ۱۸۰ ـ ۱۳۸۶/۲/۲۲ چنین رأی صادر نموده است: «مشتکی‌عنه در پاسخ اعلام داشته به لحاظ نبود پست هم تراز در حوزه محل خدمت فعلی شاکی شهرستان اهر و عدم تمایل شاکی به سایر حوزه‌های استان به سمت مسؤول شعبه درجه ۵ منصوب شده و نهایتاً بانک درصدد جلب رضایت شاکی می‌باشد. شعبه با توجه به قانون تخلفات اداری که تنزیل مقام را از مجازات‌های اداری شمرده است که فقط در صلاحیت هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری است و بدون صدور حکم به محکومیت کارمند در هیأت‌های مذکور، تنزیل مقام منجر به کسر حقوق فاقد وجاهت قانونی است و حسب قواعد تبصره ۲ ماده ۳۶ و ماده ۱۱۴ قانون استخدام کشوری فقط با رضایت مستخدم می‌توان پستی در گروه پایین تر به او ارجاع کرد و نمی‌توان بدون رضایت مستخدم پست سازمانی وی را تغییر داد و آراء وحدت رویه شماره‌های ۳۲ و ۳۳ ـ ۱۳۷۷/۲/۱۹ و ۱۲ ـ ۱۳۸۱/۱/۲۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مشعر بر همین معناست که تنزل مقام مستخدم رسمی دولت در مقام مجازات اداری فاقد مجوز قانونی است، علیهذا حکم به ورود شکایت و ابطال حکم شماره ۴۹۵۲/۵ ـ ۱۳۸۳/۲/۱۰ و صدور حکم معاونت شعبه درجه ۳ با پست هم تراز صادر و اعلام می‌گردد.»

ج) شعبه سیزدهم دیوان در رسیدگی به پرونده کلاسه ۶۴۷ـ ۱۳۸۶ موضوع شکایت آقای (ب) به طرفیت شعبه مرکزی بانک صادرات آذربایجان شرقی به خواسته رسیدگی به تنزل پست سازمانی از معاونت شعبه درجه ۳ به ریاست شعبه درجه ۶ توسط کمیسیون انتصابات استان و اعاده پست سازمانی قبلی با توجه به رأی شماره ۲۰۶ـ ۱۳۸۰/۶/۲۵ صادره از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به شرح دادنامه شماره ۱۹۴۲ ـ ۱۳۸۶/۱۲/۱۱ چنین رأی صادر نموده است: چون در مورد تنزل پست سازمانی شاکی از معاونت شعبه درجه ۳ به ریاست شعبه درجه ۶ توسط کمیسیون انتصابات فوق الاشعار با توجه به دادنامه شماره

۲۰۶ـ ۱۳۸۰/۲/۲۵ صادره از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری و به لحاظ این که طبق بند (و) ماده ۹ قانون رسیدگی به تخلفات اداری، تنزل مقام به عنوان یکی از مجازات‌های اداری مستخدم متخلف تعیین و اعمال آن با رعایت مقررات مربوطه به هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری محول شده و منحصراً اعمال یکی از مجازات‌های اداری مقرر در بندهای (الف)، (ب)، (ج)، (د) ماده مذکور بـه مقامات مذکور در ماده ۱۲ آن قانون محول گردیده اسـت، بنابراین تنزل مقام مستخدم رسمی دولت در مقام اعمال مجازات اداری در مورد او توسط یکی از مقامات فوق‌الذکر مجوز قانونی ندارد.

چنان‌چه در نامه اداره کل امور کارکنان به عنوان بانک صادرات آذربایجان شرقی مندرج در برگ ۳۴۳ سـوابق ارسالی به ضمیمه نامه دایره حقوقی بانک خوانده ثبت شده به شماره ۲۰۹۱ـ ۱۳۸۶/۱۲/۱۱ در دفتر این شعبه به تغییر پست مشارالیه از رئیس شـعبه درجه ۶ به معاون شعبه درجه ۳ و پست مورد نظر وی معترض شده است برخلاف ضوابط اعمال شده است و مطالب مندرج در لایحه جوابیه دایره حقوقی بانک ثبت شده به شماره ۱۶۴۱ـ ۱۳۸۶/۹/۲۶ از جمله عدم وجود پسـت مورد نظر نامبرده موجه نبوده است، بنا به مراتب حکم به ورود شکایت مطروحه صادر و لزوم اعاده نامبرده به پست معاونت شعبه درجه ۳ بانک صادرات یا پست همتراز پست مذکور اعلام می گردد.

هیأت عمومی دیـوان عدالـت اداری در تاریـخ فوق با حضور رؤسـا و مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشـکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آراء به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی شماره ۳۱ـ ۱۳۸۷ هیأت عمومی

الف) تعارض در مدلول دادنامه‌های فوق‌الذکر محرز به نظر می‌رسد.

ب) اعمال مجازات اداری در مورد مسـتخدمین متخلف دولت و بانک‌ها توسط مقامات مندرج در ماده ۱۲ قانون رسیدگی به تخلفات اداری منحصراً در مورد چهارگانه آن ماده تجویز شده است و اعمال مجازات تنزل مقام موضوع بنـد (و) ماده ۹ قانون رسـیدگی به تخلفـات اداری منحصراً در صلاحیت اختصاصی هیأت رسـیدگی به تخلفـات اداری قرار دارد. نظر به مراتب فوق‌الذکر و عنایت به محتویات پرونده‌های شاکیان که مبین ارتکاب تخلفات اداری از سوی آنان و مفهم اعمال مجازات تغییر و تنزل سمت آنان براساس تصمیم کمیسیون انتصابات و بدون صدور رأی قطعی از هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری است.

دادنامه‌هـای شـماره ۱۹۴۲ ـ ۱۳۸۶/۱۲/۱۱ و شـماره ۱۸۰ ـ ۲/۲۲/ ۱۳۸۶ دو شـعبه سـیزدهم و شـانزدهم دیوان مبنی بر عدم جواز تنزل شـغل شـاکیان به شـرح اخیرالذکر موافق اصـول و موازیـن قانونی می‌باشد.

این رأی به استناد بند ۲ ماده ۱۹ و ماده ۴۳ قانون دیوان عدالت اداری برای شعب دیوان و سایر مراجع اداری ذی‌ربط لازم‌الاتباع است.

ابطال بخشنامه سازمان ثبت اسناد در خصوص منع کارمندان این سازمان از شرکت در آزمون سردفتری

مقدمه

شاکی به شرح دادخواست تقدیمی اعلام داشته است، مدیرکل امور اسناد و سر دفتران سازمان ثبت اسناد و املاک کشور طی دستورالعمل شماره ۳۴/۱۹۲۰۹ ـ ۱۳۸۶/۹/۲۰، برخلاف رویه سال‌های گذشته در خصوص برگزاری آزمون، پرسنل شاغل در ادارات را از شرکت در آزمون سردفتری اسناد رسـمی ممنوع نموده که این امر برخلاف اصول و بدیهیات است، سـازمان طـی دسـتورالعمل ۲/۸۰۹۱ـ ۱۳۸۷/۲/۲۸ معذوریت خود را مبنی بـر عدم اسـتعفاء همکاران اعلام داشـته که این مـورد برخلاف قوانیـن و مقررات مصرح و نادیده انگاشـتن حقوق مسـلم و مکتسـبه کارمندان می‌باشـد. سازمان می‌بایسـتی بستر مناسـبی را جهت ادامه شـغل پرسـنل به ویژه دارندگان مدرک لیسـانس حقوق بـه کار گیرد، النهایه با اسـتناد به مـاده ۶ آیین‌نامه اسـتخدام پیمانـی موضوع تبصره ماده ۶ قانون استخدام کشوری و مغایرت دسـتورالعمل سازمان با حقوق حقه و مکتسبه، تقاضای ابطال دسـتورالعمل فوق‌الذکر را دارد. سرپرست دفتر حقوقی و امـور بین الملل در پاسـخ به شـکایت شـکات طی نامه شـماره ۸۷/۱۱۹۸۴۷ ـ ۱۳۸۷/۱۲/۵ ضمن ارسـال تصویرنامه شـماره ۵۸۱۲۹ـ ۱۳۸۷/۸/۲۶ اداره کل امور نیروی انسانی و پشتیبانی سازمان ثبت، اعلام داشته‌اند، با توجه به محدودیت جذب منابع انسانی و از طرف دیگر تخصصی و فنی بودن عملیات ثبتی و اهمیت حفظ و تثبیت حقوق و مالکیت اموال افراد، بخشنامه مورد نظر در این برهه از زمان به منظور جلوگیری از خروج بی‌رویه نیروهای تخصصی و مورد نیاز که این امر خود می‌تواند موجب اختلال نظام اداری و معطل ماندن امور ارباب رجوع را در پی داشته باشد، صادر گردیده اسـت. با توجه به مراتب رسیدگی و رد شکایت مورد استدعا اسـت. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ فوق با حضور رؤسـا، مستشاران و دادرسـان علی‌البدل شعب دیوان تشـکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آراء به شـرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی شماره ۳۲ـ ۱۳۸۷ هیأت عمومی

با عنایت به این که حکم مقرر در ماده ۶۴ قانون استخدام کشوری در باب اسـتعفاء از خدمت دولت منحصراً ناظر به مستخدم رسمی است و حسب ماده ۶ آیین‌نامه استخدام پیمانی «فسخ قرارداد استخدام پیمانی توسط هر یک از طرفین قرارداد با یک ماه اعلام قبلـی امکان پذیر خواهد بود، مگر آن که در قرارداد مدت کمتری تعیین شـده باشد»، بنابراین اطلاق بخشنامه شـماره ۲/۸۰۹۱ـ ۱۳۸۷/۲/۲۸ سـازمان ثبت اسناد و املاک کشور که نافی حق فسخ قرارداد پیمانی توسط مستخدمین پیمانی و خروج آنان از خدمت در آن سازمان است، خلاف قانون و مقررات و خارج از حدود اختیارات آن سـازمان در وضع مقررات دولتی می‌باشد و به جهت مذکور مستنداً به قسمت دوم اصل ۱۷۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

و ماده ۱ و بند ۱ مـاده ۱۹ و ماده ۴۲ قانون دیوان عدالـت اداری ابطال می‌گردد.

منع ایجاد تکلیف برای سردفتران اسناد رسمی خارج از چارچوب مصوبات مجلس شورای اسلامی

مقدمه

شاکی به شرح دادخواسـت تقدیمی اعلام داشته اسـت، به موجب ماده یک قانون تسـهیل تنظیم اسـناد در دفاتر اسناد رسـمی مصوب ۱۳۸۲ مواردی را که دفتر اسناد رسمی هنگام نقل و انتقال عین اراضی و املاک باید رؤیت نموده و سـپس مبادرت به تنظیم سند نماید، مشخص و معین شده و اسـتعلام از وزارت بازرگانی در زمره مواردی نیست که دفتر اسناد رسمی مکلف به رعایت پاسخ اسـتعلام از وزارت مذکور بوده و یا تکلیفی نسبت به آن پس از تنظیم سند داشته باشد. با توجه به این که به موجب بند (ج) ماده یک قانون تسهیل تنظیم اسـناد در دفاتر اسناد رسمی، چنان‌چه منتقل‌الیه مسؤولیت پرداخت بدهی را قبول نماید، دفتر اسناد رسمی بدون ارائه مفاصا حساب دارایی و حسب مورد تأمین اجتماعی، امکان تنظیم سند انتقال عین اراضی و املاک را داشته و چون به شرح ماده ۶ قانون مذکور، هرگونه انتقال بلاعوضی به نفع دولت و شهرداری‌ها از پرداخت عوارض و اخذ هر گونه گواهی به استثنای پاسخ استعلام از اداره ثبت اسناد و املاک محل، معاف می‌باشند، لذا در قسمت اخیر مواد ۶ و ۹ آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور مصوب ۱۳۸۶/۱۲/۲۶ هیأت وزیران، دفاتر اسناد رسمی مکلف به ارسال تصویر سـند تنظیمی به اداره امور مالیاتی یا اداره تأمین اجتماعی شهر مربوطه گردیده و وفق تبصره ماده ۶ آیین‌نامه، ادارات مذکور موظف گردیدند طبق مقررات پس از تاریخ وصول تصویر اسناد مذکور در صورتی که مورد معامله دارای بدهی باشد، مراتب را ضمن صدور برگ تشخیص و تعیین میزان هر یک از متعاملین ابلاغ نمایند. لذا به دلیل احتمال تعلق مالیات یا حقوق دولتی به اسناد تنظیمی بدون مفاصا و گواهی، دفاتر اسناد رسمی مکلف به ارسال تصویر سند رسـمی به اداراتی که احتمال تضییع حق دولت می‌رود، گردیدند. سازمان ثبت اسناد و املاک کشور به موجب بخشنامه‌های فوق‌الذکر دفاتر اسناد رسمی را مکلف نموده به صورت روزانه مراتب انجام معامله و مشـخصات متعاملین و ملک را به وزارت بازرگانی اعلام نمایند که:

۱ـ به موجب ماده ۱۳ قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن مصوب ۱۳۸۷/۲/۲۵ مجلس شورای اسلامی، وزارت بازرگانی با همکاری وزارتخانه‌های مسکن و شهرسازی و کشـور، موظف به ایجاد تمهیداتی برای تعیین صلاحیت دفاتر املاک و مستغلات و تدوین مقررات مبنی بر نحوه نظارت بر عملکرد آنها گردیده لذا وظیفه و یا تکلیفی جهت همکاری و یا تعامل با وزارت بازرگانی به دفاتر اسناد رسمی و یا سازمان ثبت محول نگردیده تا در راستای قانون مذکور، دفاتر اسناد رسمی مکلف به ارسال آمار، که متضمن هزینه برای سردفتر است، باشند. لذا ایجاد تکلیف برای دفاتر اسناد رسمی خارج از چارچوب مصوبات مجلس شورای اسلامی می‌باشد.

۲ـ آیین‌نامه اجرایی قانون تسهیل تنظیم اسناد در دفاتر اسناد رسمی برای وزارت بازرگانی هیچ‌گونه محلی از اعراب قائل نگردیده، ایجاد تکلیف برای دفاتر اسناد رسمی خارج از مفاد آیین‌نامه اجرایی مذکور و همچنین خارج از اختیارات سازمان ثبت اسناد و املاک کشور می‌باشد.

۳ـ ماده ۷ قانون تسـهیل تنظیم اسـناد در دفاتر اسـناد رسـمی مصوب ۱۳۸۵/۵/۲۴ مجلس شورای اسـلامی، تصویب آیین‌نامه اجرایی قانون مذکور را پس از تهیه پیش‌نویس آن توسـط سازمان ثبت اسناد و املاک کشور و وزارت دادگستری، به هیأت وزیران محول نموده، بنابراین هر گونه تغییر در مفاد آیین‌نامه مارالذکر باید با تصویب هیأت وزیران صورت پذیرد و صدور بخشـنامه فوق‌الذکر برخلاف آیین‌نامه تصویبی هیأت وزیران و فاقد محمل قانونی می‌باشد. لذا استدعای رسیدگی و ابطال بخشنامه‌های فوق‌الذکر را دارد. سرپرسـت دفتر حقوقی و امور بین الملل سازمان ثبت اسناد و املاک کشور در پاسخ به شکایت مذکور طی نامه شماره ۹۸۳۳۲ ـ ۱۳۸۷/۱۱/۱ اعلام داشـته اسـت: دلیل اسـتنادی کانون سردفتران و دفتریاران در رابطه با درخواست ابطال بخشنامه‌های مذکور، صحیح نبوده و اصولاً طبق بخشنامه‌های فوق ملزم شـدن دفاتر به ارسال مشخصات معاملات و املاک و نیـز متعاملین (پس از تنظیم اسـناد قطعی املاک) با استعلام مورد نظر در «قانون تسـهیل تنظیم اسناد» متفاوت می‌باشد. چراکه بخشنامه متنازع‌فیه، به زمان «بعد» از تنظیم سند اشاره دارد، لیکن استعلام قانون تسهیل، ناظر به زمان «قبل» از تنظیم اسناد است، لذا دو مقوله جداگانه بوده و هیچ‌گونه مغایرتی با هم ندارند، بنابراین تقاضای رد شکوائیه شاکی مورد استدعا است.

هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در تاریخ فوق با حضور رؤسا، مستشاران و دادرسان علی‌البدل شعب دیوان تشکیل و پس از بحث و بررسی و انجام مشاوره با اکثریت آراء به شرح آتی مبادرت به صدور رأی می‌نماید:

رأی شماره ۳۸ـ۱۳۸۷ هیأت عمومی

در ماده ۱۳ قانون سـاماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسـکن مصوب ۱۳۸۷ تصریح شـده اسـت که «وزارت بازرگانی موظف است با همکاری وزارتخانه‌های مسکن و شهرسـازی و کشـور تمهیدات لازم برای تعیین صلاحیت دفاتر املاک و مستغلات و نحوه نظارت بر عملکرد آنها را تدوین و به مورد اجراء گذارد». نظر به این که حکم مقنن صرفاً ناظر به دفاتر املاک و مستغلات است و تسری آن به دفاتر اسناد رسمی مجوزی ندارد، بنابراین بخشنامه‌های شماره ۶۵۰۶۲ـ۱۳۸۷/۹/۴ و ۶۹۴۶۹ـ۱۳۸۷/۹/۱۱ سازمان ثبت اسناد و املاک کشور که دفاتر اسناد رسـمی را ملزوم به اعلام مراتب انجام معامله و مشخصات متعاملین و ملک به وزارت بازرگانی کرده است، خارج از حدود اختیارات سازمان مزبور در وضع مقررات دولتی تشخیص داده می‌شود و مستنداً به قسمت دوم اصل ۱۷۰ قانون اساسی و ماده ۱ و بند ۱ ماده ۱۹ و ماده ۴۲ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ ابطال می‌گردد.

دیدگاه های
مشورتی
اداره حقوقی قوه قضاییه

عدم پیش‌بینی حق شکایت برای شوراهای اسلامی

نظریه شماره ۷/۱۰۲۳ـ ۱۳۸۷/۲/۲۳

در قانون اصلاح قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور مصوب ۱۳۸۲ حق طرح دعوی حقوقی و شکایت کیفری برای شوراهای اسلامی پیش‌بینی نشده و بند «ط» ماده ۷۰ قانون شوراهای اسلامی مصوب ۱۳۷۵ که در امور عمومی و در صورتی که مقام صالح برای طرح شکایت نباشد، حق اعلام شکایت برای شورای بخش تجویز کرده بود، در اصلاحیه سال ۱۳۸۲ حذف گردیده است و بند «ط» ماده ۲۹ الحاقی که پیگیری شکایات اهالی روستا از ادارات حوزه مربوطه از طرف مقامات مسؤول را از جمله وظایف شورا برشمرده است، به معنی تفویض حق طرح دعوی یا اعلام شکایت به آنان نمی‌باشد، زیرا پیگیری شکایت را نمی‌توان به معنی حق طرح دعوی دانست.

■

پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت عدم شناسایی قاتل

نظریه شماره ۷/۸۱۶- ۱۳۸۷/۲/۱۷

باید نسبت به شناسایی قاتل اقدام شود و اگر تحقیقات به هیچ وجه به نتیجه نرسید، می‌توان با استفاده از ملاک ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی و بر اساس آن که نباید خون مسلمانی هدر شود، دیه را از بیت‌المال پرداخت نمود و در این گونه موارد، دادسرا بدون صدور کیفرخواست، پرونده را مستقیماً به دادگاه عمومی جزایی ارسال می‌دارد و این امر منافاتی با بند «ج» ماده ۱۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ ندارد؛ زیرا صدور کیفر خواست در فرضی است که متهم معین باشد و برای فرد ناشناس صدور کیفر خواست موجه و عقلانی نمی‌باشد و دادگاه بدون نیاز به دادخواست با استفاده از ملاک ماده ۲۸۸ قانون مزبور، حکم مقتضی را صادر می‌نماید.

■

قطعی بودن قرار بازداشت موقت صادره از دادگاه کیفری استان

نظریه شماره ۷/۵۰۵- ۱۳۸۷/۲/۷

در نقاطی که دادسرا تشکیل شده، مواد ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نسخ شده است. صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه عمومی کیفری مستقلاً قابل اعتراض نیست، اما صدور قرار بازداشت موقت در دادگاه کیفری مرکز استان، قطع نظر از این که در قانون، قرار صادره در دادگاه مذکور قابل اعتراض شناخته نشده، اصولاً مرجع بالاتر از دادگاه کیفری استان که در ردیف دادگاه تجدیدنظر استان است، وجود ندارد تا قرار صادره از طرف آن مرجع قابل اعتراض باشد و لذا قرار بازداشت موقت صادره از سوی دادگاه کیفری مرکز استان قطعی است.

■

امکان تعیین خسارت تأخیر تأدیه طبق توافق طرفین

نظریه شماره ۷/۵۰۹- ۱۳۸۷/۲/۷

با توجه به قسمت اخیر ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، چنان‌چه در ضمن قرارداد بین طرفین در تعیین میزان خسارت تأخیر تأدیه در صورت تخلف از مفاد قرارداد، توافق شده باشد، طرفین ملزم به رعایت آن بوده و با توجه به ماده ۲۳۰ قانون مدنی، قاضی نمی‌تواند به کمتر از آنچه که درمورد توافق طرفین در مورد خسارت تأخیر تأدیه قرار گرفته است، حکم صادر نماید. بنابراین میزان خسارت تأخیر تأدیه، طبق توافق طرفین، معتبر و ملاک عمل خواهد بود.

■

عدم شمول تبصره ۲ بند «ب» ماده ۳ قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری... فعالیت غیرمجاز می‌نمایند، بر نوارها و دیسکت‌های غیر مبتذل و غیر مستهجن

نظریه شماره ۷/۷۲۸- ۱۳۸۷/۲/۱۴

طبق نظریه کمیسیون مشورتی قوانین جزایی اداره کل امور حقوقی و اسناد و مترجمین قوه قضاییه، تبصره ۲ بند «ب» ماده ۳ قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت‌های غیرمجاز می‌نمایند، مربوط به دارندگان نوارها، دیسکت‌ها و لوح‌های فشرده مستهجن و مبتذل موضوع آن قانون است و شامل آنهایی که از تعریف مستهجن و مبتذل مذکور در آن قانون خارجند، نمی‌شود و به استناد قانون مذکور نمی‌توان برای دارندگان آنها تعیین مجازات نمود.

■

عالی بودن دادگاه تجدیدنظر نسبت به دادگاه بدوی

نظریه شماره ۷/۶۳۱- ۱۳۸۷/۲/۱۱

دادگاه تجدیدنظر نسبت به دادگاه بدوی، مرجع عالی محسوب می‌شود. در صورتی که دادگاه تجدیدنظر، لایحه و اعتراضیه محکوم‌علیه غیابی را واخواهی تلقی نماید و پرونده را به دادگاه بدوی ارسال نماید، دادگاه بدوی مکلف به تبعیت از نظر دادگاه عالی است و باید به واخواهی رسیدگی نموده و حکم مقتضی را صادر نماید.

مقید بودن دادگاه به جرایم مندرج در کیفرخواست

نظریه شماره ۷/۴۷۴- ۱۳۸۷/۲/۴

با توجه به بند «الف» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ که مقرر داشته: «دادسرا که عهده‌دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه حق‌اللهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و... می‌باشد» و بند «ج» ماده ۱۴ همان قانون که تصریح نموده: «دادگاه‌های عمومی‌جزایی و انقلاب با حضور رئیس دادگاه یا دادرسی علی‌البدل و دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان تشکیل می گردد و فقط به جرایم مندرج در کیفرخواست وفق قانون آیین دادرسی مربوط رسیدگی می‌نماید...» دادگاه تنها به جرایم احراز شده در دادسرا که در کیفرخواست مندرج است، رسیدگی و در مورد آنها اتخاذ تصمیم می‌نماید. بنابراین در مورد آن بخش از شکایت شاکی که مورد اظهارنظر دادسرا قرار نگرفته، دادگاه با تکلیفی مواجه نیست و تنها شاکی می‌تواند به تصمیم دادسرا اعتراض کند.

■

عدم جواز دادگاه بر مطالبه قسّامه از مدعی علیه

نظریه شماره ۷/۴۷۴- ۱۳۸۷/۲/۴

با عنایت به قسمت اخیر ماده ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی که در تاریخ ۱۳۸۰/۱۰/۲۳ به انتهای ماده مزبور اضافه شده است و نیز ماده ۲۴۷ همان قانون، اگر مدعی اقامه قسامه نکند و از مدعی‌علیه هم مطالبه قسامه ننماید، قاضی دادگاه مجاز به مطالبه قسامه از مدعی‌علیه نیست، لیکن مکلف است هر گونه تحقیق و اقدامی که برای کشف حقیقت و احراز واقعیت ضرورت دارد، انجام دهد و اگر هیچ دلیل اثباتی بر توجه اتهام به متهم به دست نیامد، حکم برائت متهم را صادر خواهد کرد. در هر حال تشخیص چگونگی اقدام، در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده است.

لزوم ابلاغ آراء محاکم کیفری به دادستان

نظریه شماره ۷/۵۹۱- ۱۳۸۷/۲/۱۰

کلیه آراء محاکم کیفری باید به دادستان ابلاغ گردد تا بتواند درموارد لازم تجدیدنظر خواهی نماید، در صورت عدم ابلاغ رأی و عدم اطلاع دادستان از مفاد آن، رأی قابلیت اجرایی ندارد و این امر با امضا دادستان یا دادیار ذیل رأی انجام می‌شود و ابلاغ رأی به دادستان مستقلاً توسط مأمور ابلاغ صورت نمی گیرد. ضمناً کلیه جلسات دادگاه های عمومی و انقلاب و نیز کیفری استان طبق بند «ج» ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و نیز تبصره ۲ ماده ۲۰ همین قانون با حضور دادستان یا نماینده وی رسمیت پیدا می کند و تشکیل جلسه دادگاه بدون حضور و شرکت آنان قانونی نیست، اعم از این که پرونده مستقیماً و بدون هرگونه مداخله از سوی دادسرا یا با صدور کیفرخواست به دادگاه‌های مربوطه ارسال شده باشد.

■

ابلاغ اوراق قضایی به کارگران شرکت‌های خصوصی طبق مقررات عمومی

نظریه شماره ۷/۵۹۱- ۱۳۸۷/۲/۱۰

ابلاغ اوراق قضایی به کارگران شرکت‌های خصوصی تابع مقررات عمومی ابلاغ از جمله ماده ۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است و از شمول مقررات تبصره یک ماده ۶۸ قانون مذکور که مربوط به کارگران شرکت‌های دولتی است، خارج است. مأمور ابلاغ مکلف است به طریق مقتضی مراتب را به مخاطب ابلاغ کند و چنان‌چه کسی مانع ورود او به محل برای ابلاغ شود و امکان ابلاغ به جز از طریق ورود به محل ممکن نباشد، مراتب را به مرجع قضایی مربوطه اعلام می‌دارد تا با اجازه او به محل مورد نظر وارد شود در این حالت اگر شخص یا اشخاصی مانع ابلاغ اوراق قضایی شوند، طبق ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی قابل پیگرد هستند.

بایدها ونبایدهای اخلاق ورفتار قضایی

قضاوت میان مردم، حق انحصاری خداوند است که به انبیـا، اوصیا و اولیا تفویض گردیـده: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی...» تنها شـغلی است که شرایط آن از وحی گرفته شده اسـت؛ زیرا جایگاه قضا و قضاوت نزد خداوند از تمامی‌امور بالاتر بوده و بالاترین پله از نردبان ترقی یک کشور به جایگاه مجریان عدالت اختصاص یافته اسـت و تنها جایگاهی است که کار دین و دنیای مردم بر آن استوار است و به وسیله آن سنت‌ها و شرایع در مجاری خود جریان می‌یابد.

پیامبـران الهی نیز بعـد از پذیرش رهبـری جامعه، قضاوت و دادرسی را بر اساس کتاب آسمانی و حسب تاب و بازتاب‌های اجتماعی عصر خود سرلوحه کار خویش قرار داده و تلاش نمودند تـا با ترازوی الهی احوال مردم را برابر سازند.

این مسـأله از آن چنان اهمیتی برخوردار اسـت که خداوند متعال در قرآن کریم به صفاتی چون «...خیر الحاکمین»، «... احکم الحاکمین» نامیده شده است و هموست که اجرای عدالت در جامعه را از اهداف مهم رسالت انبیا، برشمرده است و با ایجاد نوعی مسؤولیت دو گانه، ولایت قضا را به انبیا و اوصیاء و اولیاء تفویض نموده است و بدون اجازه آنان، آن هم توسط مردمانی نام‌دار و سالم و متدین و صاحب تقوی، پذیرفتن این امر مهم را مشروع ندانسته است؛ زیرا قضاوت افضل اعمال دینی و از نظر شرعی اجل مناصب اسلامی‌است که با اجرای صحیح آن، احـوال تاریک یک ملت با انوار معدلت روشن و گوهر هستی در صندوق عدالت از تعرض محفوظ می‌ماند، در بسیاری از کشورهای دیگر نیز قضا و قضـاوت و آداب مربوط به آن از آن چنان جایگاهی برخوردار است که حکومت واقعی را حکومت قضات دانسته و در کشوری همچون انگلیس قضـات، قانون سـاز هسـتند. اگر چـه عدالت روح قضاوت و اساس تصمیم یک قاضی است، اما بر پایی عدل مدنی و براندازی جور مدنی، وابستگی شدیدی به آداب مربوط به قضاوت دارد و این آداب قضاوت اسـت که کانون محوری اجرای عدالت را تشـکیل می‌دهد. علی‌رغم آن که رعایت آن آداب کاری پر زحمت و کم راحت است، لیکن سلامت هر جامعه را پایه و مایه است و به عنوان یک اصل، پذیرش عامه

دیدگاه‌های مشورتی کمیسیون قضایی و حقوقی سازمان قضایی نیروهای مسلح

تکلیف دادستان در قتل شخص فاقد ولی یا مجهول الهویه

پرسش

در بعضی از پرونده‌های موضوع اتهام تیراندازی برخلاف مقررات، مأمورین به سمت خودروهای حامل افاغنه که به طور غیر مجاز در کشور اقامت و تردد دارند، تیراندازی نموده و افرادی کشته می‌شوند که به علت عدم شناسایی هویت مقتول یا اولیای دم وی، دستور دفن جسد توسط مقام قضایی دادسرای عمومی صادر می‌گردد. همچنین در مواردی شاکی پس از شکایت در آدرس اعلامی شناخته نمی‌شود و درخواست دیه نیز در شکایت وی وجود ندارد. در این گونه موارد پرونده معمولاً با قرار عدم صلاحیت به دادسرای نظامی ارسال می‌شود. با توجه به مقررات مواد ۲۶۶ و ۷۱۴ الی ۷۱۷ قانون مجازات اسلامی که به قید «در صورت مطالبه دیه» اشاره شده است:

الف) آیا دادسرا تکلیفی در مورد شناسایی اولیای دم متوفی دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، به چه نحو باید اقدام نماید؟

ب) با توجه به عدم شکایت شاکی، نحوه اخذ تأمین از متهمان چگونه است؟

ج) در صورتی که شاکی فاقد سمت قانونی باشد، تکلیف چیست؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۴۷۵۰ - ۱۳۸۸/۲/۹

الف) برابر ماده ۲۶۶ قانون مجازات اسلامی، هر گاه مجنی‌علیه، ولی نداشته باشد یا شناخته نشود و یا به او دسترسی نباشد، ولی دم او، ولی امر مسلمین است و رئیس قوه قضاییه با استیذان از ولی امر و تفویض اختیار به دادستان‌های مربوط (برابر بخشنامه‌های شماره ۱/۷۸/۷۱۶۸ ـ ۱۳۷۸/۷/۲۵ و ۱/۸۲/۶۴۱۴ ـ ۱۳۸۲/۴/۲۵ تفویض اختیار شده است) نسبت به تعقیب مجرم و تقاضای قصاص یا دیه حسب مورد اقدام می‌نماید. بنابراین در فرض سؤال چنان‌چه اولیای دم مقیم افغانستان بوده و به آنان دسترسی نباشد، دادستان محل به قائم مقامی اولیای دم اقدام کرده و دادگاه محل وقوع بزه نیز باید با توجه به دلایل ارائه شده، رسیدگی لازم را انجام داده و اتخاذ تصمیم نماید. ضمناً قتل درغالب موارد علاوه بر جنبه خصوصی، حیثیت عمومی هم دارد که از این جهت نیاز به شکایت شاکی خصوصی نیست. ضمناً نظریه مشورتی شماره ۷/۲۶۷۲ ـ ۱۳۸۳/۵/۱۹ اداره حقوقی قوه قضائیه، موید مراتب



مزبور می‌باشد.

ب) با عنایت به پاسخ قسمت اول سوال، قاضی رسیدگی کننده مکلف است با عنایت به اهمیت جرم، دلایل و اسباب اتهام، میزان مجازات، شخصیت متهم و با رعایت مقررات مواد ۱۲۹ و ۱۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) قرار تأمین مناسب صادر نماید.

ج) چنان‌چه مدعی جزء اولیای دم نباشد، ادعای وی به عنوان شاکی یا مدعی خصوصی قابل ترتیب اثر نیست.

صرف درخواست اعاده دادرسی موجب توقف اجرای حکم نخواهد شد.

آثار خدمتی رأی و اعاده دادرسی

پرسش

چنان‌چه در خصوص اتهامی، رأی قطعی صادر گردد، اما قبل از اجرای آثار تبعی خدمتی آن، مانند اخراج از خدمت یا لغو وضعیت تعلیق از شغل، ذی‌نفع یا دادستان نسبت به حکم صادر شده، تقاضای اعاده دادرسی و یا اعمال ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب کند، آیا آثار خدمتی مربوط به احکام موصوف، قابلیت اجرا دارد و این که تا تصمیم‌گیری نهایی باید متوقف گردد؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۸۸/۴۷۵۶ - ۱۳۸۸/۲/۹

صرف درخواست اعاده دادرسی موجب توقف اجرای حکم نخواهد شد، لیکن برابر مقررات مواد ۴۶۹ و ۴۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۲۹۰) و مواد ۲۷۵ و ۲۷۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸)، رأی دیوان عالی کشور در خصوص پذیرش اعاده دادرسی، اجرای حکم را در صورت عدم اجرا تا اعاده دادرسی و صدور حکم مجدد به تعویق خواهد انداخت و پس از شروع به محاکمه ثانوی، هر گاه دلایلی که به منظور اعاده دادرسی اقامه می‌شود، قوی باشد، آثار و تبعات حکم اولی، فوری متوقف خواهد شد.

منظور از عبارت «افراد متواری» مذکور در ماده ۶ قانون نحوه به کارگیری سلاح، اشخاصی هستند که حسب مورد برابر دستور مقام قضایی تحت تعقیب قرار می‌گیرند یا برابر قوانین مأمورین حق دستگیری آنان را دارند.

مفهوم «فرد متواری» در ماده ۶ قانون به کارگیری سلاح

پرسش

ماده ۶ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری اشعار می‌دارد: «تیراندازی به سوی وسایل نقلیه به منظور متوقف ساختن آن توسط مأمورین موضوع این قانون در موارد زیر مجاز است: در صورتی که وسیله نقلیه بنا به قرائن و دلایل معتبر یا اطلاعات موثق، مسروقه یا حامل افراد متواری یا اموال مسروقه یا کالای قاچاق یا مواد مخدر و یا بطور غیرمجاز، حامل سلاح و مهمات باشد.»

با عنایت به این که در متن ماده ۶ عبارت «حامل افراد متواری» بدون قید و شرط و به طور مطلق آمده، سؤال این است که منظور از عبارت مزبور چیست؟ آیا منظور از «افراد متواری» کسانی است که بنا به دستور قضایی حکم جلب آنان صادر شده و تحت تعقیب مرجع قضایی می‌باشند؟ یا آن که منظور اشخاصی هستند که مرتکب جرم مشهود شده و تحت تعقیب ضابطان دادگستری می‌باشند؟ یا افرادی که پلیس به آنان به لحاظ مظنون بودن ایست داده، لیکن آنان تعمداً به ایست مأمورین توجهی ننموده و متواری می‌شوند؟

نظریه شماره ۷/۳۴/۶۳۸۰ - ۱۳۸۸/۲/۲۰

منظور از عبارت «افراد متواری» مذکور در بند «الف» ماده ۶ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری، اشخاصی هستند که حسب مورد برابر دستور مقام قضایی تحت تعقیب قرار گرفته و یا به تجویز قوانین و مقررات موضوعه مانند جرایم مشهود، مأموران حق دستگیری آنان را دارند و به همین علت و به منظور عدم دستیابی مأمورین متواری شده‌اند.



یافته و مورد تأیید تمامی علمای اسلامی و کانون‌های فکری و محافل اندیشه‌ای قرار گرفته و صدها کتاب پیرامون این آداب به رشته تحریر درآمده است و اگر قضاوت، کاری تعهدآور است و هر کار تعهدآور کاری است سخت و شاق، به دلیل رعایت آداب قضا است نه قضاوت به معنای بیان یک حکم قانونی. بدیهی است بیان یک حکم قانونی (قضاوت) منهای رعایت آداب آن، کاری آن چنان سخت نبوده و حتی افراد عادی که فقط تحصیل منهای تهذیب را کسب نموده‌اند، از عهده آن برخواهند آمد. در اینجاست که می‌گویند: روح و اندیشه هیچ کس را نمی‌توان شناخت، مگر زمانی که اجرای عدالت در جامعه را برعهده بگیرد.

لذا اگر عدالت روح قضاوت است، آداب قضا روح عدالت به حساب می‌آید و هم اکنون که در عصر ماهواره و موبایل زندگی می‌نماییم، مسأله رعایت آداب قضا همچنان جایگاه رفیع خود را حفظ نموده و خصایص اخلاقی یک دستگاه قضا را از نحوه اداره آن به وسیله آداب کارکنان قضایی آن می‌توان فهمید. اهمیت این موضوع زمانی دوچندان می‌گردد که مسأله قضاوت حتی به اراده شخص بی نظیر و منحصر به فردی همچون پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز واگذار نگردیده، بلکه این بزرگوار نیز موظف شده بود در کار قضاوت پیرو ارشادات الهی و مجری اخلاق قضایی و عدالت باشد: «لتحکم بین الناس بما اراک الله»، تا بدان چه خدا به تو نمایانده است میان مردم داوری کنی. با توجه به این که در آیین فطری اسلام قضاوت ریشه در سرشت دین الهی دارد، آداب آن نیز مطابق با قواعد و عواطف پاک فطری بوده و حتی پیامبر بزرگوار اسلام و ائمه گرامی اسلامی نیز خود را مستثنی از آداب و مقررات مربوط به آن نمی‌دانستند و با رفتار و گفتار خویش نظر پیروان را به نکات مهم آن متوجه می‌نمودند. علی (ع) آداب را بخش‌های زینتی و زیبایی‌های خاصی می‌داند که در رفتار و کردار انسان تعبیه شده است که سرچشمه آن بخش درونی انسان است. زیرا آداب نتیجه فکر است و آداب صحیح زمینه تأثیر در شخصیت دیگران را فراهم می‌نماید قال علی (ع): «الاداب تلقیح الافهام و نتایج الاذهان». با آداب خاص ارتباط خاص ایجاد

استفتائات

فقهی و حقوقی (امور حقوقی)

■ تغییر یا تبدیل عین موقوفه

پرسش

در صورتی که شخصی مال معینی را جهت عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) در دهه عاشورا وقف و فرد خاصی را به عنوان متولی تعیین کند و متولی نیز بعد از مدتی که به وقف عمل نمود، موقوفه را تبدیل نماید، در این صورت بفرمایید:

الف) آیا تبدیل موقوفه بدون مجوزات مقرّره شرعیه جایز است؟

ب) در موارد تحقق مجوّزات تبدیل، آیا تغییر و تبدیل آن منوط به اذن یا اجازه حاکم شرع است؟

ج) در این صورت، آیا فرقی بین وقف عام و خاص وجود دارد؟

د) هر گاه موقوفه، زمین شالیزاری بوده و تبدیل به باغ مرکبات گردد، حکم درختان مذکور در هر یک از صور اذن و عدم استیذان از حاکم شرع در صورت لزوم استیذان چیست؟

ه) آیا درختان تحت مالکیت متولی می‌باشد یا جزء موقوفه محسوب می‌گردد؟

و) در صورت تحقق شرایط تبدیل، آیا تبدیل «اقرب به غرض واقف» ضروری است؟

ز) در صورت مثبت بودن پاسخ، در فرض تبدیل شالیزار به باغ مرکبات، آیا ملاک فوق وجود دارد؟



آیت الله العظمی محمد تقی بهجت (ره)

الف) جایز نیست مگر آن‌که تبدیل خصوصیت وقف نباشد.

ب) با بودن متولی، احتیاج به اذن حاکم نیست، مادامی که عدالت او که عبارت از عدم ظهور خیانت است، باقی باشد.

ج) فرقی نیست.

د) مربوط به قرار مالک اصول است.

ه) جزء موقوفه است اگر از آن و یا برای آن باشد و اگر اجازه صورت گرفته و از آن مالک اصول است.

و) لازم است.

ز) تشخیص آن با خبره است و وظیفه ناظر در صورت عدم تعیین واقف، همان مشی بر متعارف که آماده‌سازی مقدمات انتفاع از وقف در جهت وقف است، می‌باشد که محدوده آن در رابطه با خصوصیت وقف قابل سعه و ضیق است.

آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی

الف، ب، ج) تبدیل موقوفه بدون مجوزات شرعی منصوص جایز نیست و در فرض تحقق یکی از آن‌ها، متولی شرعی می‌تواند تبدیل کند و نیاز به استیذان از حاکم شرع نیست.

د، ه، و، ز) تبدیل زمین شالیزار به باغ مرکبات، اگر با مجوز شرعی باشد و متولی شرعی این کار را بکند، مانعی ندارد و چنان‌چه درخت‌ها را با پول وقف خریده، وقف است و اگر با غیر پول وقف خریده، می‌تواند آن‌ها را وقف کند و در غیر این صورت باید اجرتِ بودنِ آن‌ها را در زمین موقوفه بدهند.

آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای

الف) تبدیل موقوفه جایز نیست.

ب) اگر از نظر مجوزات شرعی احراز شود، تبدیل و تغییر جایز است و منوط به اجازه حاکم شرع نیست.

ج) فرقی نیست.

د،ه) اگر با اذن حاکم شرع بوده، درخت‌ها در حکم موقوفه است و در صورت عدم اذن، اگر درخت‌ها از درآمد شالیزار تهیه شده، در حکم وقف است.

و) بله

ز) تشخیص آن با متولی است.

آیت الله العظمی سیدعلی سیستانی

الف) جایز نیست.

ب) لازم نیست.

ج) فرقی نیست.

د) آن زمین وقف است و بیع باطل است و درختان اگر با زمین مبادله شده باشد، در ملک مالک باقی است و اگر خریده شده باشد، بر فرض صحت معامله در ملک مشتری است.

ه) بستگی به نحوه معامله دارد؛ اگر به عنوان خود خریده است، ملک او است و اگر با وقف مبادله کرده است، باطل است.

و) بنابر احتیاط واجب باید به نحوی که ملک سابق وقف شده، وقف شود، بلکه به همان عنوان باشد و اگر ممکن نبود هر چه به آن نزدیک‌تر باشد.

ز) منظور اقربیت به لحاظ جهت وقف است و فرقی بین دو گونه زمین نیست.

آیت الله العظمی لطف اله صافی گلپایگانی

الف) جایز نیست.

ب) اگر متولی شرعی منصوص از طرف واقف داشته باشد، احتیاج به اذن حاکم شرعی نیست، والاّ منوط به اذن حاکم شرع جامع الشرایط است.

ج) اگر منظور شما از وقف خاص موقوفاتی است که بر اشخاص معینی وقف شده، اختیار آن در موردی که مجوز شرعی برای فروش باشد، با موقوف علیهم است.

د) اگر موقوفه‌ای است که متولی منصوص شرعی دارد و در وقف آن، شرط کشت

برنج نشده باشد غرس مرکبات اشکال ندارد و متولی و یا مأذون از طرف او می‌تواند در آن درخت مرکبات برای خودش غرس کند و مال‌الاجاره زمین را به مصرف موقوفه برساند و اجازه از حاکم شرع هم لازم نیست و در موردی که استیذان لازم باشد و بدون اذن تبدیل کرده باشد، حاکم شرع می‌تواند او را مجبور به قلع درختان کند و یا اجازه بقای آن‌ها را بدهد، هر چند تبدیل کننده معصیت کرده است.

ه) در جواب چهارم بیان شد.

و) بلی اقربیّت به غرض واقف لازم است.

ز) در این گونه موارد غرض واقف مال‌الاجاره زمین است. بلی اگر خصوص برنج کاری را شرط کرده باشد و ممکن نشود و ناچار باشند درخت مرکبات بکارند.

آیت الله العظمی محمدفاضل لنکرانی

الف) خیر جایز نیست.

ب) خیر

ج) خیر البته اگر وقف متولی نداشته باشد، حاکم شرع برای آن متولی معین می‌کند.

د) درختان برای کسی است که نهال آن را تهیه نموده است و باید اجازه زمین وقف را بدهد تا صرف موقوف علیهم شود.

ه) خیر جزو مالکیت متولی یا موقوفه نمی‌شود.

و) بلی در صورت امکان لازم است.

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تبدیل موقوفه جایز نیست مگر در صورتی که به شکل فعلی قابل استفاده نباشد و در صورت ضرورت باید به چیزی تبدیل شود که اقرب به نظر مالک باشد و در صورت تبدیل کردن، جانشین آن حکم موقوفه را دارد.

آیت الله العظمی سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

الف) تغییر و تبدیل وقف بدون مجوز شرعی جایز نیست.

ب) در صورت تحقق مجوز با اجازه حاکم باشد بهتر است.

ج) فرقی نیست.

د) در حکم موارد فوق فرق نمی‌کند.

ه) حکم موقوفه را دارد.

و) هر چه به غرض واقف اقرب باشد، باید مراعات گردد.

آیت الله العظمی حسین نوری همدانی

به طور کلی تبدیل عین موقوفه جایز نیست مگر در موارد خاص که در مسأله ۲۰۸۸ و ۲۰۸۹ توضیح المسائل ذکر شده و در موارد جواز نیاز به اذن حاکم نیست و خود متولی شرعی می‌تواند رأساً اقدام نماید و فرقی بین وقف عام و خاص نیست.

نظریه اداره حقوقی قوه قضاییه

الف) با توجه به مواد ۷۵ به بعد قانون مدنی، اداره موقوفه با متولی است و مقصود از اداره نیز آن است که متولی باید با در نظر گرفتن قصد واقف در حفظ و نگهداری مال موقوفه به نحوی که با غرض واقف از وقف نزدیک باشد، عمل نماید. بنابراین ضرورت ندارد موقوفه حتماً به صورت شالیزار مورد استفاده واقع شود؛ چه هدف واقف صرف عواید شالیزار برای عزاداری حضرت سیدالشهدا (ع) بوده است. حال اگر منافع موقوفه اقتضا کند با تبدیل شالیزار به باغ مرکبات، عواید آن صرف موارد تعیین شده، توسط واقف برسد، مباینتی با غرض واقف ندارد، مگر آن که هدف واقف استفاده از مورد وقف به صورت شالیزار نیز بوده است. در این باره نیازی به اذن حاکم شرع نیست مگر این که واقف طبق ماده ۷۸ قانون مدنی، نظارت استصوابی ناظر را بر عمل او شرط کرده باشد.

ب) ازاین حیث فرقی بین وقف عام و خاص نیست.

ج) بلی، زیرا مطابق ماده ۶۱ قانون مدنی پس از تحقق وقف، واقف نمی‌تواند دروقف تغییری بدهد، لذا تبدیل موقوفه باید در جهت قصد واقف و اغراض او از وقف باشد و هر گاه امکان نداشته باشد، باید اقرب به غرض واقف باشد.

د) در این باره در بند (الف) اظهارنظر شده است.

ه) غرس اشجار در مورد وقف، موجب خروج آن‌ها از ملکیت غارس نمی‌شود، مگر این که آن‌ها را برای موقوفه غرس کرده یا وقف نموده باشد، لذا هر گاه متولی شخصاً اقدام به احداث باغ و یا ساختمانی نموده و قصد وقف آن را نداشته باشد، با قید پرداخت اجرت المثل به موقوفه، درختان و یا بنای احداثی متعلق به وی خواهد بود.

برگرفته از: کتاب مجموعه آراء فقهی قضایی قوه قضائیه

بایدها ونبایدهای اخلاق ورفتار قضایی

می‌گردد و اصولاً در هر جامعه ای رعایت آداب، تولید اعتبار را به دنبال داشته و از اعتبار نیز اعتماد برمی‌خیزد. این واقعیت را نباید فراموش کنیم که اصل در روابط اجتماعی نیز به اعتماد و ایجاد آن برمی‌گردد. در بینش اسلامی نیز مقام سعادت دین به آداب و اخلاق آن منوط است چنان‌چه تمام شجره به ثمره. قاضی مبادی به آداب، بر روی خط زرین تعادل حرکت می‌نماید و از حرکات افراطی و تفریطی پرهیز می‌دارد؛ زیرا نرسیدن به خط تعادل در امر قضا به همان اندازه خطرناک است که گذشت از آن.

در قضاوت تا زمانی که قاضی آداب قضا را رعایت نموده و رفتار نیکو داشته باشد، به وظیفه شرعی و قانونی خویش عمل خواهند نمود. پس ملاحظه می‌شود که به محض فقدان و عدم رعایت آداب قضا، قضات، شایستگی و صلاحیت امر قضا را از دست خواهند داد هر چند که دارای سایر ویژگی‌های علمی و تجربی باشند.

قاضی مبادی آداب، رعایت قانون و مقررات را تکلیف خود می‌داند؛ زیرا کار بدون مقررات، یک کار بدون ساختار است و کار بدون ساختار یک کار بدون هدف و انگیزه خواهد بود. قاضی که دچار گرفتاری‌های خارج از حدّ معمول درونی و بیرونی باشد و بر اثر همین گرفتاری‌ها، فکر و ذهن او مشغول گردد، مبادی به آداب قضا نبوده و دردی را دوا نخواهد کرد. قضات مودب به آداب القضاء با زبان معیار سخن می گویند، نه زبان شخصی، سلیقه‌ای، محلی و یا جغرافیایی، تمام جهت گیری‌های اجتماعی و قضایی آن‌ها در دو کلمه حلال و حرام (ارزش و ضد ارزش) خلاصه می گردد و از دیدگاه شأن چپ و راست در امر قضا بی معنی است.

آداب قضا به ما می گوید که در امر قضاوت نرم و ملایم باشیم، اما ضعف به خود راه ندهیم. هرگز اجازه ندهیم کسی از دیوار غرور یا اعتماد به نفس ما بالا رود و یا از دریچه غفلت ما وارد شود. قوی باشیم اما ستم نکنیم؛ زیرا کسی که مجری عدالت است، باید قوی باشد و کسی که قوی است، باید عادل باشد.

برگرفته از: مجموعه آثار بهبود اخلاق و رفتار قضایی - معاونت آموزش قوه قضائیه

عایا وکیل

قسمت دوم

ب ـ پاسخ‌سؤال های مندرج در شماره ۷۷ دادرسی

پاسخ ۱

مجرد بودن یا نبودن، هیچ‌گاه در قوانین موضوعه کشور به عنوان جرم اعلام نشده، اما گاه مجرد بودن، مانعی اعلام برای رسیدن به یک هدف یا مقصد شده است. به عنوان مثال «ضوابط» و مقررات تأسیس مراکز، مؤسسات، کانون‌ها و انجمن‌های فرهنگی و نظارت بر فعالیت آنها» مصوب ۱۳۷۵/۶/۲۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی و برخی قوانین دیگر، «متأهل بودن» را جزو شرایط اصلی مؤسسان اعلام می‌کند. با این حال در مورد اخیر که لیلا در وضع آشفته بیکاری، مجبور می‌شود مجرد بماند تا با او قرارداد کار بسته شود، نشان از جولان کارفرمایانی دارد که قصد سوء استفاده از وضعیت بیکاری جوانان را دارند، نه این که قانون چنین اختیاری را به آنان داده باشد یا چنین شرطی را برای جوانان بیکار و مجرد گذاشته باشد تا قراردادها اعتبار یابند. این گونه قراردادها، خصوصی است و تابع توافق و شرایط طرفین است. بنابراین لیلا و لیلاها مختارند در پذیرش این شرط و امضای این قرارداد و یا عدم پذیرش این شرط و بیکار ماندن! در این گونه موارد، غالباً اشخاص حقیقی ناگزیر از تن دادن به وضع موجود هستند و چاره‌ای نمی‌یابند، اما به نظر می‌رسد اشخاص حقوقی، به خصوص وزارت کار، وزارت رفاه و نظایر آن می‌توانند، و حتی باید طرحی نو دراندازند و بنیان این گونه تفکرات بیمار و سوء استفاده‌گر را از زوایه قانونی براندازند و یا دست کم بر نوع کار و شیوه تنظیم قراردادها نظارت داشته باشند.

در مورد قرارداد اجاره نیز که مورد بحث همسر لیلا (ناصر) بود، بد نیست بدانیم که سخت‌گیری‌های موجود در اجاره آپارتمان به مجردها، هرگز محمل قانونی ندارد. این موضوع که می‌رود تا به یک عرف محکم تبدیل شود، تابع شرایط متغیر اجتماع ماست که مالکان و صاحبان بنگاه‌های مسکن را به این سمت هدایت می‌کند تا از تخلف یا گناه یک یا چند نفر محدود و مجرد کوهی بسازند و همچون پتکی بر سر تمام مجردهای جامعه بکوبند. بی آن که به خود زحمت دهند و بپرسند آیا تخلف و گناه، به سن و جنس و تجرد و تأهل افراد بستگی دارد یا به علم و ایمان آنان؟!

صرف نظر از این که چه میزان به اصل برائت و صحت اعتقاد داریم و چه میزان جرم انگاری هر گونه فعالیت جوانان و مجردها را باور داریم، باید دانست که قراردادهای خصوصی، همین که خلاف «نظم عمومی» و «اخلاق حسنه» نباشد، مطابق ماده ۱۰ قانون مدنی، لازم الاجراست و مجردهایی که می‌خواهند کار کنند یا آپارتمانی اجاره کنند، باید به آن تن دهند؛ اما آیا زیرپا گذاشتن اصل برائت و متخلف و گناهکار شمردن همه مجردها، خلاف اخلاق حسنه نیست؟ و آیا اجبار به مجرد ماندن جوانان جویای کار خلاف سنت پیامبر، اخلاق حسنه یا نظم عمومی نیست؟!

این همان نکته ای است که قانونگذار برای احترام به اصل حاکمیت اراده افراد و حریم



خصوصی آنان، به آن ورود نکرده، اما برای ورود و نظارت بر این امور از سوی دستگاه‌های دولتی و اجرایی مربوطه، نه تنها منعی نیست، بلکه یک وظیفه قانونی در راستای رعایت نظم عمومی، احترام به اخلاق حسنه و جلوگیری از حاکمیت عرف غلط، ناپایدار و توأم با سلایق شخصی است.

پاسخ ۲

در پرسش اول، بحث این بود که اگر فرد، مجرد بماند، قراردادی برای کار منعقد می‌شود و یا اگر متأهل نباشد، قرارداد اجاره بسته نمی‌شود و افراد در عین استیصال و ناچاری اجتماعی، می‌توانستند تصمیم به امضا یا عدم امضای قرارداد بگیرند؛ اما در اینجا (پرسش دوم) بحث بر سر اخذ تعهد کتبی دال بر مجرد ماندن یک کارگر مجرد و یا بچه دار نشدن یک کارگر متأهل است. این گونه تعهدات کتبی که موجب سلب قسمتی از حق قانونی افراد می‌شود، از اساس باطل است، چرا که ازدواج و یا بچه دار شدن، قسمتی از حقوق مدنی زن یا مرد است که وقتی سلب آن توسط خود این افراد، قانونی نیست (ماده ۹۵۹ قانون مدنی)، به طریق اولی توسط دیگران، نیز قابل سلب نمی‌باشد. با این حال، آنچه در این مقوله مهم به نظر می‌رسد، این است که از درجه اعتبار ساقط بودن یا شدن این گونه تعهدات کتبی، لطمه ای به اصل قرارداد کاری طرفین نمی‌زند؛ مگر این که کارفرما بخواهد این موضوع را بهانه‌ای برای اخراج کارگر مربوطه قرار دهد که در آن صورت، چه با بهانه و چه بی بهانه، حقوق و مزایای کارگر اخراج شده، به استناد قانون کار پابرجاست.

پاسخ ۳

در مورد صاحبان کارگاه‌هایی که آگهی دروغین می‌دهند یا از طریق نیازمندی‌های روزنامه‌ها در پی مقاصد خلاف خود هستند، ابتدا باید دانست که آنها خود چنین طرز تفکری ندارند و هر گونه اتهامی از این دست را تحت لوای «ترفندهای تبلیغاتی» توجیه می کنند. از طرفی، روزنامه‌ها و اساساً رسانه‌ها به لحاظ نوع کار، سرعت در چاپ و همچنین نیاز به درآمدزایی، نمی‌توانند درصدد کشف حقیقت و یا اثبات صحت یا سقم آگهی مربوطه برآیند. بنابراین تنها راهی که باقی می‌ماند، تقویت بخش نظارت در اتحادیه‌ها، اصناف و انجمن‌های مربوط به آن کار خواهد بود. از طریق نظارت صنفی (که به سرعت جواب می‌دهد) موضوعات را می‌توان تخصصی تر و با حساسیت بالاتری پیگیری کرد و با وجود تقویت بخش نظارتی در این گونه مشاغل، درصد تخلف و سوء استفاده‌ها به شدت کاهش می‌یابد؛ چرا که ضمانت اجرای وجود یا عدم هر کسب و شغلی و کیفیت کار و خدمات آن، در اختیار اتحادیه یا انجمن مربوطه ای است که به آنها پروانه می‌دهد یا از آنها حمایت می کند. البته به نظر می‌رسد، بخش عمده ای از این تخلفات، از جانب شرکت‌های کوچکی است که در اداره ثبت شرکت‌ها به ثبت می‌رسند و بدون نظارت به فعالیت می‌پردازند. در این گونه موارد هم ظاهراً باید قائل به نظارت همان اداره ثبت شرکت‌ها و یا مجموعه سازمان ثبت اسناد و املاک کشور باشیم که زیر نظر قوه قضاییه است و این قوه نیز براساس بند پنجم از اصل ۱۵۶ قانون اساسی، وظیفه پیشگیری از وقوع جرایم را دارد. هیچ کدام از این روش‌ها، مانعی بر سر راه شکایت افراد به شکل موردی از این گونه تخلفات نیست و افراد می‌توانند در صورت داشتن حوصله و وقت، حسب مورد شکایت‌های کیفری یا حقوقی خود را طرح و یا جبران خسارات مادی و معنوی خود را از این گونه کارگاه‌ها و شرکت‌ها، مطالبه کنند.

پاسخ ۴

در مورد جایگاه قانونی کار کردن افراد در پُست غیرتخصصی و غیرمرتبط، باید میان کار آزاد و دولتی قائل به تفکیک بود. چرا که قطعاً اقدام به «مسافرکشی» توسط یک تحصیل کرده دانشگاهی که این سال‌ها به امری عادی در جامعه ما تبدیل شده! از سر ناچاری و بیکاری است و نه از فرط علاقه. قوانین که در تمام کشورها قاعدتاً قصد دارند تسهیل کننده باشند و نه بازدارنده، نمی‌توانند و نباید، مانعی بر سر راه انتخاب این گونه مشاغل از سوی متخصصان باشند، مگر آن که قانون مربوطه در ارائه تسهیلات تخصصی و رفاهی و شغلی از آن چنان استحکامی برخوردار باشد که خود به خود، هیچ متخصص و کارشناسی، به سراغ مشاغل غیرمرتبط نرود.

اما در خصوص کار در دستگاه‌های دولتی باید گفت، در آنجا حقوق و مزایا و سوابق خدمتی مناسبی به کارکنان فعال در بخش‌های مرتبط اعطا می‌شود، در حالی که برای کارکنان غیرمرتبط در بخش‌های دیگر، چنین حقوقی، قانوناً لحاظ نخواهد شد. با این حال، منع شخصی به لحاظ قانونی در این گونه موارد دیده نمی‌شود. کما این که در پاره‌ای از دستگاه‌های دولتی می‌بینیم که پُست خالی، مثلاً کارشناسی روابط عمومی‌را به محض اخذ مجوز از سازمان مدیریت و برنامه ریزی، صرفاً به نیرویی می‌دهند که چند سال در آن مجموعه سابقه کار داشته باشد؛ حال اگر لیسانس کشاورزی هم بود، اشکالی ندارد!

این روش با خرد جمعی سازگار نیست و می‌بایست قانون به صراحت در این گونه مسائل ورود کند تا شاهد شکوفایی ایده‌ها و طرح‌های نوین کارشناسی از سوی متخصصان و کارشناسان امور در کارها و پُست‌های مرتبط باشیم.

پاسخ ۵

اینکه آیا شوهر اختیار دارد به همسر خود اجازه کار ندهد، بحثی است که می‌بایست «به روز» مطرح شود. در حال حاضر، مطابق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی، شوهر می‌تواند مانع اشتغال همسرش از کار خلاف شؤون و مصالح خانوادگی شود. این اختیار قانونی می‌بایست به گونه ای دیگر و با شرایط روز جامعه معنا شود. کما این که با تفسیری وسیع تر در امور خانوادگی و اجتماعی، شوهر نیز اجازه ندارد کاری را برگزیند که خلاف شؤون و مصالح خانوادگی باشد (مگر به اضطرار) در آن صورت و اساساً در هر صورت اشتغال به هر گونه شغلی که خلاف قانون، شرع، اخلاق و عرف باشد، از سوی هر کدام از زوجین ممنوع است. برای این منظور اصلاح ماده ۱۱۱۷ قانون

مدنی و اعطای این حق به زوجین برای رفع یک تبعیض ناروا ضروری به نظر می‌رسد، اما در مورد توافق قبل از ازدواج در مورد کار می‌توان گفت که طرفین می‌توانند بر سر کار به صورت عام، اشتغال یا عدم اشتغال به شغلی خاص توافق کنند و این توافق به استناد ماده ۱۰ قانون مدنی و براساس احترام به اصل حاکمیت اراده طرفین، قانونی و لازم الاجراست. در غیر از این موارد، نمی‌توان در صورت بروز اختلاف، به تخصص و توانایی یک طرف توجه کرد و به او اختیار داد که تخصص، توانایی و مهارت‌های دیگری را نادیده انکارد.

پاسخ ۶

سن اشتغال در قوانین، وابستگی شدیدی به تعریف سن کودک دارد؛ همان طور که واداشتن کودک به کار، خلاف اصول حقوقی داخلی و بین المللی است، بازداشتن یک جوان بالغ (اعم از تحصیل کرده و غیر آن) از کار و عدم امکان اشتغال و فراهم نکردن زمینه‌های آن نیز خلاف قانون و یا دست کم تخطی و خودداری از انجام یک وظیفه قانونی است که مطابق اصل ۲۵ قانون اساسی بر عهده دولت گذاشته شده است.

سن اشتغال را برای پسران دیپلمه ای که قصد ندارند تحصیل را در دانشگاه ادامه دهند و به نظام وظیفه فرا خوانده می‌شوند، بیست سالگی و برای دختران، هیجده سالگی است. برای آنهایی که تحصیلات خود را ادامه می‌دهند نیز به همان نسبت می‌توان سال‌ها را محاسبه کرد. این واقعیت عینی سن اشتغال است، اما در هر حال مهم آن است که این افراد دیگر «کودک» محسوب نمی‌شوند تا بتوان آنها را از کار واداشت مطابق اصل بیست و هشتم قانون اساسی، دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد با رعایت شرایط مساوی این امکان را فراهم نموده و موانع اشتغال جوانان را بردارد.

برداشتن موانع اشتغال جوانان، اقدامی‌بود که سال‌های متمادی نادیده گرفته می‌شد. به این نحو که بازنشستگان کشوری و لشکری، با وجود بازنشستگی، در پست‌های دیگر و دستگاه‌های دیگر به کار گمارده می‌شدند، تا این که در قانون بودجه، این اقدام ممنوع اعلام شد و خدا کند به همان صراحت هم اجرا شود.و اما «سن مدیریت»؛ این سن در عمل بسیار بالاست و در قانون نیز بر حسب مورد، تعریفی ارائه داده است. یعنی بسته به این که چه پُست و چه دستگاهی باشد. بر فرض برای نمایندگی مجلس، حداقل سی سالگی در نظر گرفته شده است.

پاسخ ۷

صرف قبولی در آزمون استخدام ادواری، برای استخدام در دستگاه‌های دولتی کافی نیست و فرد قبول شده در این آزمون می‌بایست حداقل سه سال سابقه کار داشته باشد و معمولاً نیز دستگاه‌های دولتی، سابقه کار سه ساله را صرفاً در همان دستگاه یا سازمان مربوطه مناط اعتبار می‌دانند.با این حال، از آنجا که اعتبار برگه‌های قبولی در این آزمون، از سال ۱۳۸۲ پنج ساله شده است، احتمال استخدام در طول این پنج سال افزایش یافته است.

پاسخ ۸

«ضوابط» اگر به درستی طراحی و تعیین شده باشد، همیشه به کار می‌آید و علی الاصول در یک جامعه اداری سالم، نباید نیازی به تمسک به «روابط» باشد؛ اما از آن جا که جامعه حقوقی نیز بخشی از این جامعه را تشکیل می‌دهد و از سفینه ای دیگر به این جا پرت نشده است، به وضوح می‌داند که نوع روابط اجتماعی در ایران، نگاه‌های قومی و قبیله ای و نیز تعارفات و رودربایستی‌های فامیلی و آشنایی، تا آن حد اقتدار یافته است که کمتر کسی می‌تواند در این وانفسا، صدای نحیف «ضوابط» را بشنود و تازه اگر بشنود، انگیزه ای برای پاسخگویی داشته باشد. این همه در شرایطی حاکم شده است که «لیلا»ها و به خصوص «لیلا» ی داستان ما، تمام راه‌های منجر به کاریابی براساس ضوابط را طی کرده اند،طعنه‌ها شنیده اند، تحقیر شده و توهین‌ها دیده اند، اما به هدف خود که یک شغل ساده با حقوق و مزایای قانونی است، نرسیده‌اند در خصوص «جرم روابط» باید گفت، مطابق اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، از آنجا که در قوانین موضوعه ایران، جرمی‌به نام «روابط» وجود ندارد، نمی‌توان رابطه داران را مجرم دانست و مجازاتی برایشان در نظر گرفت؛ اما بدون شک، سوء استفاده از موقعیت و تحصیل نامشروع مالی یا چیزی و یا سوء استفاده از اختیارات قانونی توسط یک مأمور دولتی و نظایر آن، جملگی در لوای عملی به نام «روابط» قابل تعریف بوده و مشمول تعزیر خواهدبود. شاید عده ای بتوانند اقدام ناصر برای کسب شغل برای همسرش را با این توضیح که آن شغل حق قانونی همسرش بوده، قانونی جلوه دهند.

پاسخ ۹

هر کارفرمایی در هر کارگاهی تابع قواعد و مقررات قانون کار است و قانون کار نیز ساعت کار کارگران را در شبانه روز هشت ساعت اعلام کرده است. بنابراین هیچ کارفرمایی حق ندارد دوازده ساعت از وقت و نیروی کار کارگر را برای کار خود مصرف کند؛ این محدودیت حتی در شرایطی که حقوق متعادل و متناسب به کارگر پرداخت می‌شود، کاربرد دارد، چه رسد به این که برای این مدت طولانی کار، حقوقی معادل پنجاه یا شصت هزار تومان در نظر گرفته شود!

البته، روند اخیر که به بهره کشی‌های موردی از نیروهای جوان جویای کار انجامید، معلول وضع بیمارگونه اشتغال در جامعه ماست و قطعاً، اغلب جویندگان کار از سر ناچاری، پای هر گونه قراردادی را که به صورت کاملاً یک طرفه تنظیم می‌شود، امضا می کنند و این اقدام آنها، موجبات افزایش جسارت کارفرمایان را فراهم می کند.

آنچه مسلم است این که، در چنین شرایطی که نص صریح قانون اساسی (بند ۴ اصل ۴۳) در خصوص منع «بهره کشی از کار دیگری» نقض می‌شود، به نظر می‌رسد، وظیفه رییس جمهور به صورت عام و هیأت نظارت بر قانون اساسی به صورت خاص، جلوگیری از این وضع و یا دست کم هشدار نسبت به آن است.

ناآرامی، خشونت فیزیکی، کلامی و...

پرده اول:

بعد از ازدواج و استقلال دو خواهر بزرگتر نوشین، حالا دیگر او تنها فرزند خانواده بود که البته برخلاف آن دو، ادامه تحصیل در دانشگاه را بر ازدواج ترجیح می‌داد. او که ترس عجیب و ناشناخته‌ای از ازدواج داشت، تمامی خواستگارانش را یا ندیده رد می‌کرد و یا وقتی مجبور به دیدن می‌شد، بهانه‌ای می‌تراشید تا از سر خود باز کند.

ساعت پنج بعدازظهر جمعه بود و مادر نوشین که به همراه پدر او، منتظر آمدن خانواده خواستگار جدید بود، بدون آن که از نوشین بپرسد چرا خودش را آماده نمی‌کند یا اساساً به چه دلیل از ازدواج فرار می‌کند، شروع کرد به صحبت اندر وصف و حال ظاهری خواستگار و وضع مالی خانواده‌اش و این که «شاید ظاهرش کمی خشن باشد، ولی دل رئوف و مهربانی دارد» و... و این که «داری پیر می‌شی و این آخرین شانس توست»!

نوشین در این لحظات در سکوتی غریب به سر می‌برد و او با ظاهر خاصی که به خود گرفته بود، طوری وانمود می‌کرد که گویی سراپا گوش است، اما به تنها چیزی که فکر نمی‌کرد، همین حرف‌ها بود. او در حالی که خاطرات تلخ و شیرین دوستان متأهلش را مرور می‌کرد، نمی‌دانست در این لحظات باید چه کند و چه بگوید، هنوز با خودش و ترس و واهمه‌اش کنار نیامده بود که صدای آیفون، او را به خود آورد.

پرده دوم: (داخل آشپزخانه)

مادر: آروم‌تر حرف بزن! صدات تو سالن می‌پیچه.

نوشین: آخه شما چرا این‌قدر روی این یکی اصرار دارین؟

مادر: می‌خوام دیر نشه، فقط همین!

نوشین: باشه، دیر نمیشه، آخه این آقا هم که عین قصا با می‌مونه!

مادر: آخه مادر! من که گفتم به ظاهرِ خشنِ این بنده خداکاری نداشته باش، خیلی مهربونه و...

نوشین: شما از کجا می‌دونین مهربونه؟ حتماً حرفای مادرش باورتون شده!

مادر: حرفای مادرش به کنار، تو چرا مدام امروز و فردا می‌کنی و هر دفعه یک بهونه‌ای می‌گیری؟ مگه تا کی جوونی؟! حالا پاشو، پاشو بریم تو سالن، مهمونا بهشون بر می‌خوره!

پرده سوم:

شاید کل جلسه خواستگاری، یک ساعت هم طول نکشید. نوشین خیلی سعی کرده بود تا از چشم‌های پسر خواستگار و حالاتش چیزی بفهمد، اما طرف که مدام چشم‌هایش را می‌دزدید، قرص سکوتش را نیز فراموش نکرد و خلاصه چیزی عاید نوشین نشد. علیرضا که با سی و هفت سال سن، مرد کاملی می‌نمود، گویا قرار نبود بدون هماهنگی سخن بگوید! این همان موضوعی بود که نوشین با زبان اشاره به مادرش گفته بود، اما کارساز نشد که نشد.

پرده چهارم:

حالا دیگر مهمانان رفته بودند و لازم نبود نوشین با ایما و اشاره سخن بگوید. او به اتفاق پدر و مادرش تا نیمه‌های شب بیدار ماندند و بحث جدی و محکمی‌را دنبال کردند. از نوشین انکار و از آنها اصرار. عاقبت پدر نوشین که گویی حکم ازدواج دخترش را با علیرضا پیش از این امضا کرده بود، حرف آخر را زد: «تو چاره ای جز ازدواج با این پسر نداری! نمی‌تونی که بمونی تا بترشی!! ضمناً این قدر نباید نازک نارنجی باشی، چه اشکالی داره یه خرده هم سختی روزگار را بچشی. مگر قراره جون به عزرائیل بدی که این قدر آه و ناله می‌کنی! و...»

نوشین که تا آن شب، پدرش را آن گونه ندیده بود، دیگر حرفی نزد و این بار او بود که قرص سکوت می‌خورد؛ آن هم تا یک ماه!...

پرده چهارم:

خیلی زود همه چیز تمام شد و نوشین زندگی مشترک را با علیرضا آغاز کرد. او که هنوز نمی‌دانست چگونه باید با همسرش رفتار کند، ترجیح داد سرش را با درس‌هایش مشغول کند که ناگهان ورق برگشت. علیرضا که تا آن لحظه کمتر سخن گفته بود و به همین دلیل آرام نشان می‌داد، رو به نوشین کرد و با صدای زمختی گفت: «کی گفته تو باید درس بخونی؟! مگه خونه شوهر، دانشگاهه که تو راست راست راه بری و واسه خودت درس بخونی و...»

نوشین که حالت عصبی و چشم‌های پُر از خون علیرضا، مجالش نداد تا توافق قبل از مراسم عقد را یادآوری کند، بیش از هر زمان دیگر ترسیده بود و با خود می‌گفت، اگر قرار باشد همسرش سر هر موضوعی، این طوری با او صحبت کند و او را بترساند، دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند.

این اتفاق در روزها و هفته‌های بعد نیز تکرار شد و علیرضا به بهانه هر چیز و ناچیزی، فریاد می‌کشید و با صدای گوش خراشش، باعث آزار و اذیت روحی و روانی نوشین می‌شد. ای کاش موضوع به همین مسائل ختم می‌شد؛ چرا که نوشین کم کم داشت به این داد و فریادها عادت می‌کرد. اما از بد حادثه این عادت نیز دوام نیاورد و نوشین مجبور بود بابت هر مسأله ای، حتی مسأله بشقاب و سفره! کیسه بوکس علیرضا باشد و...

پرده آخر:

در راهروهای پزشکی قانونی، همه از میزان «طول درمان» صحبت می‌کردند و نوشین که تا آن زمان پایش به این جاها باز نشده بود، نمی‌دانست چه کند و چه بگوید! خواست از شکایش صرف‌نظر کند که این بار مادرش مانع او شد و با چند تا فحش و ناسزایی که غرولندکنان نثار علیرضا کرد، رفت تا مسؤول مربوطه را پیدا کند و... نظریه پزشکی قانونی، دیه، مهریه، طلاق و...

پرسش‌های مربوطه

۱ـ خشونت علیه زنان جرم خاص است یا خیر؟

۲ـ آیا خشونت الزاماً باید فیزیکی باشد؟

پاسخ این سؤالات را درشماره ۷۹ دادرسی ملاحظه نمائید

*برگرفته از کتاب از دل جامعه
آقای سعید دهقان
وکیل پایه یک دادگستری

آشنایی با حقوق شهروندی

نیابت قضایی در امور مدنی

اشاره: دلایل اثبات ادعای خواهان یا دلایلی که خوانده در مقام دفاع ارائه می‌کند، در حوزه قضایی شهرستان یا کشور دیگری واقع شده که از حوزه قضایی دادگاه محل رسیدگی به پرونده خارج است. در این گونه موارد دادگاه چه اقدامی باید برای به دست آوردن حقیقت و کشف واقع انجام دهد؟

در هر مورد که رسیدگی به دلایل از قبیل تحقیقات از مطلعان و گواهان یا معاینه محلی یا هر اقدام دیگری که باید خارج از مقر دادگاه رسیدگی کننده به دعوا انجام گیرد، دادگاه رسیدگی کننده به دعوا به مرجع صلاحیت‌دار نیابت می‌دهد تا اقدام لازم را برای بررسی دلیل انجام دهد و نتیجه را طی صورتجلسه به دادگاه نیابت دهنده ارسال کند. این اقدامات هنگامی برای قاضی ارزش دارد که مورد اعتماد او باشد.

در مواردی که تحقیقات باید خارج از کشور انجام شود، دادگاه طبق مقررات و عهدنامه‌هایی که بین دولت ایران و کشور خارجی وجود دارد، به دادگاه کشور خارجی نیابت می‌دهد تا در قلمرو قضایی‌اش تحقیقات را انجام دهد و نتیجه را با تنظیم صورت جلسه به ایران ارسال کند.

فرض کنیم موضوع نیابت، انجام تحقیقات از کارشناسی باشد که حالیه مقیم آلمان است و دادگاه برای اثبات ادعای خواهان یا احراز صحت دفاع خوانده لازم می‌بیند که از کارشناس آلمانی تحقیق کند. در این صورت با اعطای نیابت قضایی به دادگاه آلمان، از آن دادگاه می‌خواهد تا تحقیقات لازم را از آن شخص به عمل آورده و به ایران بفرستد. تحقیقات دادگاه آلمان در صورتی برای قاضی ایرانی معتبر است که ایجاد یقین و اطمینان کند.

پرسش: آیا دادگاه های ایران هم می‌توانند نیابت قضایی از سوی دادگاه های خارجی را انجام دهند؟

پاسخ: دادگاه های ایران می‌توانند به شرط رفتار متقابل نیابتی را که از طرف دادگاه‌های کشورهای دیگر راجع به تحقیقات قضایی به آن ها داده می‌شود، قبول کرده و انجام دهند. قاضی ایرانی این نیابت را برابر قانون ایران انجام می‌دهد نه قانون کشور خارجی. برای مثال اگر دادگاهی از کشور فرانسه تقاضای تحقیق از گواهی را کند که مقیم ایران است، قاضی ایرانی ابتدا گواه را احضار و با اتیان سوگند از او تحقیق می‌کند، حتی اگر برابر قانون فرانسه برای انجام تحقیق از گواه نیاز به سوگند خوردن از سوی گواه نباشد. ولی اگر دادگاه فرانسه از قاضی ایرانی بخواهد که هنگام انجام نیابت ترتیب خاصی را رعایت کند، دادگاه ایران می‌تواند به شرط معامله



متقابل و در صورتی کـه انجام آن ترتیب مخالف موازین اسـلام و قوانین مربوط به نظم و اخلاق حسـنه جامعه ایرانی نباشـد، برابر آن عمل کند. برای مثـال از قاضی ایرانی بخواهـد که هنگام تحقیق از گواه ولیّ او نیز حضور پیدا کند.

پرسش: مقصود از اخلاق حسنه و یا موازین اسلام چیست؟

پاسـخ: برخی امور در کشـور ما که یک جامعه اسلامی و سنتی اسـت، موجب جریحه‌دار شدن عفت عمومـی و بر هـم خوردن نظـم عمومی می‌شـود و یا اصـولاً برخی امور خـلاف موازین اسلامی است. برای مثال دادگاه خارجی نمی‌تواند از قاضی ایرانی بخواهد که هنگام شـهادت، زن گواه حجاب خود را بردارد یـا این که درخصوص مشـروعیت معامله شـراب یا مواد مخدر تحقیق کند.

پرسش: آیا در مورد ارجاع امر به کارشناسی هم می‌تـوان به دادگاه خارجـی نیابت قضایی دارد؟

پاسـخ: بله در هر مـوردی که رسـیدگی به دلایل مستلزم انجام اقداماتی است که باید خارج از کشـور صورت گیرد، می‌توان نیابت داد. فرض کنیم هواپیمای روسـی که در تملک دولت ایران قرار گرفته، سـقوط می‌کند و ورثه افـراد حادثه دیده دعوایـی به طرفیـت شـرکت هواپیمایی جمهـوری اسـلامی ایـران اقامـه می‌کنند که رسیدگی به این پرونده مستلزم انجام کارشناسی بـر روی جعبه سـیاه و محتویـات آن در خارج از کشور توسـط کارشناسـان خارجی مقیم روسیه اسـت در این حالـت دادگاه با اعطـای نیابت از دادگاه روسـیه تقاضای جلب نظر کارشناسـان روسی را می‌کند.

■ طرح دعوی از سوی اتباع خارجی در امور مدنی

اشاره: برابر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دادگستری مرجع تظلمات عمومی است و هر کس حق دارد برای اقامه دعوی به دادگاه های صلاحیـت‌دار مراجعه و دادخواهـی کند و از این حیث فرقی بین مسـلمان و غیرمسلمان، ایرانی و غیرایرانی نیسـت؛ اما در امـور مدنی تبعه خارجه بـرای اقامه دعوی باید تأمین متناسـب پرداخت کند تا اگر در دعوی محکوم شد، خسارت خوانده ایرانی ناشی از دعوی طرح شده از سوی خواهان تبعه خارج، از تأمینی کـه قبلاً از خواهان خارجی گرفته شده، جبران شود. از این رو اتباع دولت‌های خارجی اعم از شخص حقیقی یا اشخاص حقوقی مانند شـرکت های خارجی چـه خواهان اصلی باشـند و یا به عنوان شـخص ثالـث وارد دعوی شـوند، با رعایت شـرایط زیر باید تأمین مناسب بـرای پرداخت خسـارتی که ممکن اسـت بابت هزینـه دادرسـی و حـق الوکاله بـه آن محکوم می‌شـوند، بپردازند. این شـرایط به شـرح ذیل توصیف می‌گردد:

> **در امور مدنی تبعه خارجه بـرای اقامـه دعـوی بایـد تأمین متناسب پرداخت کند تا اگر در دعوی محکوم شد، خسـارت خوانـده ایرانـی ناشی از دعوی طرح شده از سـوی خواهان تبعه خارج، از تأمینی که قبلاً از خواهان خارجی گرفته شده، جبران شود**

۱ـ طرف مقابل (خوانده) ایرانی باشد؛

۲ـ طرف مقابل (خوانده) درخواست اخذ تأمین کند؛

۳ـ در کشـور متبـوع خواهان، اتبـاع ایرانی از دادن چنین تأمینی معاف نباشند؛

۴ـ موضـوع دعوای خواهـان خارجی راجع به برات، سفته و چک نباشد؛

۵ـ دعـوای خواهان خارجی بـه عنوان دعوای متقابل در پاسخ به دعوی خواهان ایرانی نباشد؛

۶ـ دعـوای خواهان خارجی مسـتند به سـند رسمی نباشـد. برای مثال اگر خواهان، زنی تبعه عراق باشـد که دعـوی مطالبه مهریـه‌اش را به استناد نکاح نامه رسمی اقامه کرده، شوهر ایرانی او نمی‌تواند از او درخواست تأمین کند؛

۷ـ دعـوای خواهـان خارجی به سـبب آگهی رسمی مانند اعتراض به ثبت نباشد.

پرسـش: اگر قبـل از اقامه دعـوی، خواهان تبعه ایران باشـد و در حین دادرسـی تابعیت ایرانی‌اش را از دست بدهد، باز هم باید تأمین بسپارد؟

پاسـخ: اگر در خلال محاکمه، تابعیت خواهان کشـف شـود یا تابعیت ایران از او سـلب شود، با درخواسـت خوانـده ایرانـی دادگاه از او تأمیـن می‌گیرد.

پرسـش: اگر با درخواسـت خوانده ایرانی، خواهـان خارجی تأمیـن نسـپارد، دعوی چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد؟

پاسـخ: با درخواسـت خوانده ایرانـی، دادگاه موظف است نسبت به درخواست تأمین رسیدگی کند و در صـورت پذیـرش درخواسـت خوانده ایرانی، مقدار و مهلت سـپردن تأمین را از سـوی خواهان خارجی مشـخص کند و تـا وقتی که از سـوی خواهان خارجی تأمین سـپرده نشـوده، محاکمه متوقـف می‌ماند و چنان‌چـه در مهلت مقرر خواهـان خارجی تأمین نسـپارد، در دادگاه بدوی (عمومی حقوقی) دادخواست خواهان رد و اگـر در مرحلـه تجدیدنظر باشـد، دادخواسـت تجدیدنظر خواهی خارجی رد می‌شود.

پرسش: آیا دادگاه می‌تواند میزان تأمینی را که معین کرده، افزایش دهد؟

پاسـخ: اگـر بـرای دادگاه معلوم شـود مقدار تأمینی که تعیین گردیده، کافی نیسـت، می‌تواند مقـدار آن را افزایش دهد و اگر خواهان خارجی از پرداخت آن امتناع کند، دادخواست او رد می‌شود.

پرسـش: اگر خواهـان خارجـی در محاکمه برنده شـود و حکم به نفع او صادر شود، تأمین سپرده شده چه خواهد شد؟

پاسخ: تأمین سپرده شـده به خواهان خارجی بازگردانده می‌شود.

آموزه ها

تنها از خدا مدد خواستن

اللهم اجعلنی اصول بک عند الضروره، و اسالک عند الحاجه، و اتضرع الیک عند المسکنه.

بارالها! مرا به گونه‌ای قرار ده که در هنگام نیاز و ضرورت فقط از تو مدد بخواهم و آن‌چنانم قرار ده که قضای حوایجم را تنها از تو درخواست کنم و چنان باشم که در موقع ذلت و فقر به پیشگاه تو زاری کنم و حل مشکلم را از تو بخواهم.

وسایل جلب نصرت خدا: یکی از مراتب و درجات توحید توحید، افعالی است، یعنی توجه و باور به این که فعال مایشاء در تمام عوالم هستی، ذات اقدس الهی است، اوست که در سراسر جهان وجود حاکم مطلق است، اگر چیزی را اراده فرماید تحقق می‌یابد و اگر نخواهد جامه عمل نمی‌پوشد.

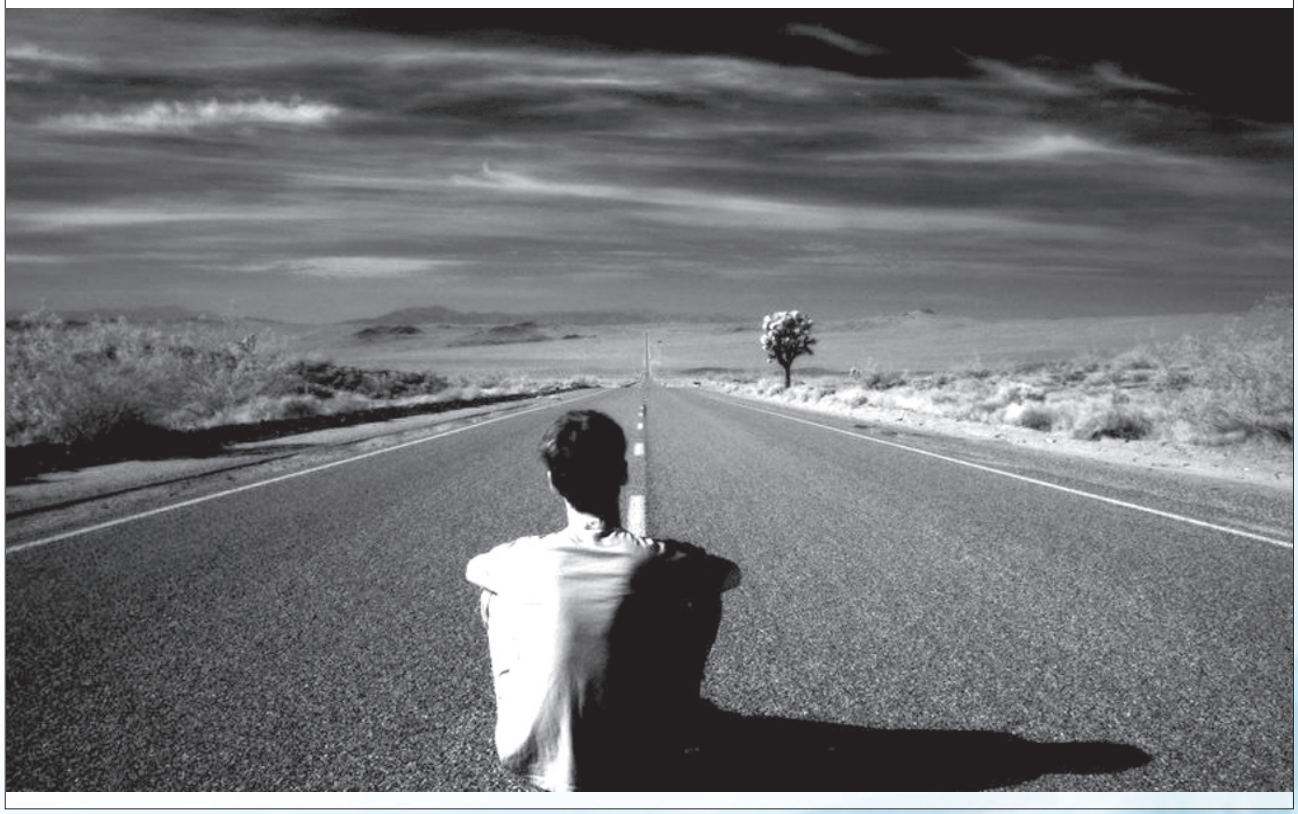
جهانی که در آن زندگی می کنیم، عالم وسایل و اسباب است و برای دست یافتن به هر مقصود و مطلوبی باید در آغاز اسباب و وسایل آن را آماده نمود و این سخن مورد قبول همه الهیون و مادیون است، با این تفاوت که مادیون، مجموع جهان و اسباب آن را ناشی از تصادف و اتفاق می‌دانند و هر سببی را در انجام کار خود مستقل و اصیل می‌شناسند، اما الهیون تمام عالم و اسباب آن را آفریده خدا می‌دانند و عقیده دارند که هر سببی با علم و اجازه باری تعالی انجام وظیفه می‌نمایند. «والبلد الطیب یخرج نباته ربه». زمین پاک و شایسته کشاورزی به اذن خداوند، گیاه را در آغوش خود می‌پرورد و با اجازه او سر از خاک بیرون می کند.

وسایطی که خداوند در نظام تکوین مقرر فرموده، مجاری فیض اوست و افراد با ایمان، عطایای الهی را از راه آن مجاری طلب می کنند. رزاق واقعی، ذات اقدس الهی است، اما مجرای رزق، کشاورزی و دامداری و پرورش درختان میوه است. امام علی علیه‌السلام می‌فرمود: کسی که آب و خاک در اختیار دارد و با وجود آن فقیر و تهیدست است، نفرین باد بر او.

البته یاری خواستن از خداوند در مواقع مختلف، مجاری گوناگون دارد و مثلاً در یک جا فرموده است: «واستعینوا بالصبر و الصّلاة» (از راه روزه و نماز یاری خداوند را طلب نمایید) (یعنی غیر از راه‌های عادی راه‌های دیگری نیز هست که خدا از آن راه‌ها انسان را کمک می کند.) و در واقع می‌خواهد بفرماید که افراد با ایمان با استفاده از آن دو می‌توانند خود را مشمول فیض باری و نصرت خداوند قرار دهند.

نمونه‌ای از نصرت خدا

خداوند در قرآن شریف به طور مؤکد فرموده است: «انّا لنصر رسلنا والّذین آمنوا فی الحیاة الدّنیا» (البته ما پیامبران خود و همچنین آنان را که ایمان آورده‌اند در دار دنیا نصرت و یاری می‌نماییم) یاری و نصرت خداوند نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم و مسلمانان در طول سنین نبوت آن حضرت به گونه‌های مختلف و از مجاری متعدد صورت گرفته است. فتح مکه نمونه نصرت خداوند از راه همکاری افراد مؤمن با رسول معظم اسلام است. اراده حضرت باری تعالی این بود که مکه معظمه روزی به دست پیشوای اسلام فتح گردد. اما مجرای این فیض بزرگ الهی، پایداری مجاهدین با ایمان بود



که پیشوای اسلام در طول سنین بعد از هجرت، آنان را تربیت نموده و از نورانیت اسلام برخوردارشان ساخته بود. آنان بودند که از پیامبر تبعیت نمودند، زمینه جلب نصرت خداوند را مهیا ساختند.

نتیجه آن که فیض خداوند در این عالم از راه وسایل و اسباب به مردم می‌رسد، فیض رزق از راه کشاورزی و فیض شفای بیماری از راه طبیب و دوا. نصرت حضرت باری تعالی هم از طریق وسایل و اسباب عاید مردم می‌گردد، گاه آن وسیله تکوینی است مانند تندبادی که در جنگ احزاب وزیدن گرفت و خداوند بدان وسیله، پیامبر گرامی و مسلمانان را یاری نمود، و گاهی وسیله مردمی است مانند نصرت الهی در فتح مکه معظمه که به وسیله مردم با ایمان و یاری آنان عاید اسلام و مسلمین گردید.

ضرورت صیانت از کرامت نفس

اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان عزت و احترام خود را نادیده انگارند و با اظهار تمنا در مقابل افراد، خویشتن را تحقیر نمایند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم به ابوذر غفاری فرمود: بپرهیز از سؤال کردن که در این کار، ذلت دنیوی و تعجیل در فقر است و در قیامت شخص سؤال کننده حساب طولانی خواهد داشت.

بزرگتر از مصیبت سؤال نمودن، این است که سائل تمنای خود را به کسی بگوید که پست و نااهل باشد و به درخواستش اعتنا ننماید. امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر سائل از بدی سؤال آگاه می‌بود، هیچ فردی از فرد دیگر حاجت خود را نمی‌خواست و اگر شخص مورد سؤال می‌دانست که پاسخ منفی و منع سائل چه قبحی دارد، هیچ فردی فرد دیگر را محروم نمی‌نمود.

پناه جویی از خدا

بعضی از حوادث و رویدادهاست که می‌تواند در انسان اثر عمیق بگذارد و آدمی را گرفتار احساس ذلت و حقارت نماید. منشأ این حالت روحی هر چه باشد، لازم است افراد با ایمان در این قبیل مواقع خویشتن دار باشند، حادثه ذلت بار خود را در ضمیر خویش پنهان نگاه دارند و حل مشکل خود را از دیگران نخواهند که این تضرع و ابراز ضعف با بزرگواری و عزت نفس سازگار نیست.

تنها ملجأ و مرجع مؤمنین راستین در این مواقع سخت و دردناک، ذات اقدس الهی است، اوست که مسبب‌الاسباب است، می‌تواند با اراده توانای خود موجبات گشایش هر مشکلی را فراهم آورد و افراد گرفتار را از بلا برهاند. این گروه پاکدل در آن لحظات سخت با خلوص و اطمینان خاطر دست دعا به سوی او بر می‌دارند و با چشمی اشکبار قضای حاجت خود را فقط از وی درخواست می‌نمایند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر سائل از بدی سؤال آگاه می‌بود، هیچ فردی از فرد دیگر حاجت خود را نمی‌خواست و اگر شخص مورد سؤال می‌دانست که پاسخ منفی و منع سائل چه قبحی دارد، هیچ فردی فرد دیگر را محروم نمی‌نمود.

البته کسی می‌تواند به چنین موقعیتی رفیع و بلند پایه دست یابد که مدارج کمال ایمان و توحید را به شایستگی پیموده و از یقین کامل برخوردار باشد.

یاری نخواستن از غیر خدا موقع اضطرار

و لا تفتنی بالاستعانة اذا اضطررت

بارالها! مرا در مواقع ناچاری و اضطرار به یاری خواستن از غیر خودت آزمایش منما.

معنای فتنه: کلمه فتنه در لغت به معنای متعددی آمده است، از جمله به معنای علم به کُنه و حقیقت چیزی، امتحان، گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب، مرض، دیوانگی، محنت، عبرت، مال، اولاد، و به معنای اختلاف آرای مردم و آنچه بین آنان از زد و خورد و کشتار به وقوع می‌پیوندند.

فلسفه امتحان الهی: مهم‌ترین معنای فتنه آزمایش و امتحان و مخصوصاً امتحان خداوند است. همه پیامبران الهی در قرون و اعصار گذشته ضرورت امتحان خداوند را به مردم اعلام نموده‌اند و گفته‌اند تا وقتی دار تکلیف باقی و برقرار است این سنت اجتناب ناپذیر، باقی خواهد بود.

ممکن است این سؤال پیش آید که معمولاً مقصود از امتحان، روشن شدن امر مجهولی برای امتحان کننده است، مثلاً معلمی که نمی‌داند دانش‌آموز خوب درس خوانده یا نه، در پایان سال امتحانش می‌کند تا این مجهول روشن گردد. خداوندی که عالم به تمام حقایق است، چه نیازی به امتحان دارد؟

پاسخ این پرسش آن است که امتحان خداوند نه بدین منظور است که چیزی بر علم باری تعالی افزوده شود، بلکه مقصود این است که حجت خدا بر منافقین و عناصر فاسد تمام شود و جای چون و چرا برای آنان باقی نماند. امتحان مردم از طرف خداوند به این منظور است که درستکاران از نادرستان و مؤمنین از منافقین جدا شوند، یا به فرموده قرآن شریف، خبیث از طیب تمییز داده شود.

امتحان، ضرورت حیات انسانی

مشیّت حکیمانه باری تعالی بر این تعلق گرفته است که همه مردم را در طول زندگی مورد امتحان قرار دهد و از راه گفتار و رفتارشان گروه خوب را از بد ممتاز سازد، خوبان را مشمول پاداش و بدان را مورد مؤاخذه و کیفر قرار دهد. تمام آنچه را که آدمی از سرمایه‌های معنوی و مادی در اختیار دارد مانند عقل و علم، هوش و حافظه، نفوذ کلام و جاه، محبوبیت و مقام، قدرت و ریاست و همچنین تمام حوادث و رویدادهای مطلوب و نامطلوب زندگی همانند برتری و سقوط، کامروایی و ناکامی، موفقیت و شکست، سلامت و مرض، امنیت و ناامنی، همه و همه امتحان و آزمایش خداوند است. اگر کسی بتواند در جمیع امور تسلیم بی‌قید و شرط باری تعالی باشد، اوامرش را اطاعت کند، از نواهی او اجتناب نماید، او قطعاً از بوته امتحان خداوند با سربلندی و افتخار بیرون خواهد آمد.

شرط پیروزی در امتحان

بنده شایسته خدا بودن و از عهده امتحانات باری تعالی به خوبی برآمدن، مستلزم واجد بودن ذخایر معنوی و سرمایه‌های گرانقدر ایمانی است. کسی که فاقد این ذخایر است، از کمال روحانی بی‌بهره است و نمی‌تواند به درستی امتحان بدهد. کسی که بیش و کم، واجد بعضی از آن ذخایر و فاقد بعضی دیگر است به همان نسبت در ادای وظایف عبودیت ناتوان است و قادر نیست آن طور که باید در آزمایش و امتحان الهی پیروز گردد. اولیای گرامی اسلام ضمن روایات متعدد،سرمایه‌های معنوی عبودیت و ایمان را برشمرده‌اند.

امام علی علیه‌السلام فرموده: ایمان دارای چهار رکن است: اول توکل نمودن به خدا، دوم واگذار نمودن امر به خدا، سوم راضی بودن به قضای خدا، چهارم تسلیم در برابر امر خداوند عزوجل.

افراد با ایمانی که واجد این چهار خصلت بزرگ و ارزشمند هستند، ضمیری آرام و روحی مطمئن دارند. نه خوش آمدهای دنیا در آنان اثر نامطلوب می‌گذارد و از مسیر حق و فضیلت منحرفشان می‌کند و نه بدآمدها و مصائب زندگی، ناراضی و خشمگینشان می‌نماید. از خط رضا و تسلیم خارج نمی‌شوند، بلکه در همه احوال به رضای الهی راضی و به قضای حتمی خداوند تسلیم هستند. مصائب و ناملایمات زندگی برای مؤمنین، امتحان خداوند است و اگر در برابر آن به درستی عمل کردند، از اجر الهی برخوردار می‌گردند. علی علیه‌السلام فرموده: رنج و بلا برای ستمکار، ادب است و برای مؤمن آزمایش و امتحان، برای پیامبران ترفیع درجه و مقام است و برای اولیای خدا بزرگواری و کرامت.

امتحانات گمراه کننده خود خواسته

در روایتی از حضرت رسول آمده است: به زودی امت من، بعد از من امتحان خواهد شد، امتحان می‌شوند به اموالشان، با دین خود به خداوند منت می‌گذارند، تمنای رحمت او را دارند،اما از قهاریتش خود را در امان می‌پندارند، حرام خدا را با شبهات دروغ حلال می‌کنند، شراب را به نام نبیذ، مال پلید را به نام هدیه، و ربا را به نام بیع، جایز و روا تلقی می‌نمایند.

این قبیل فتنه‌هاست که در روایات «مضلات فتن» خوانده شده‌اند و مسلمانانی که نیروی ایمانشان ضعیف است و بر هوای نفس خویش تسلط ندارند، در این قبیل امتحان‌ها ممکن است دچار لغزش شوند.

حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام در این قطعه از دعای شریف مکارم الاخلاق به هیچ یک از این فتنه‌ها نظر ندارد، زیرا امام علیه‌السلام در عبارت دعا، کلمه اضطرار را به کار برده، اما افرادی که به

> **امام سجاد علیه‌السلام که نمی‌خواهد از غیر خدا استعانت نماید، عرض می‌کند: پروردگارا! یا مرا در فتنه و امتحان قرار نده که دچار اضطرار شوم، یا اگر قضای قطعی تو بر این است که به چنین آزمایش و امتحانی مبتلا گردم، به گونه‌ای مورد حمایتم قرار ده که برای رفع اضطرار از تو یاری بخواهم و دست استعانت به سوی غیر تو نگشایم.**

گمراهی این فتنه‌ها مبتلا می‌شوند، در عمل انحرافی خویش وضع اضطراری ندارند، بلکه لذت گرایی، مال دوستی، هوی پرستی، و دیگر انگیزه‌هایی از این قبیل، آنان را به این راه انحرافی سوق داده است و اگر بخواهند می‌توانند با یک اراده جدی و تصمیم قاطع خویشتن را ازخطر برهانند و به خوبی از عهده امتحان خداوند به درآیند.

چاره جویی در اضطرار

گاه انسان به طور ناخواسته در وضع اضطراری خاصی قرار می‌گیرد و برای حفظ حیات خود جز استمداد از مردم راه دیگری ندارد. مانند این که فردی در اطاق خوابیده و بر اثر باران شدید، سقف فرو می‌ریزد، اما به گونه‌ای او در پناهگاهی سالم می‌ماند، ولی راه بیرون آمدن ندارد و برای رهایی از آن وضع چاره‌ای جز یاری خواستن از این و آن ندارد. اسلام نه تنها به چنین فردی اجازه نصرت خواستن از مردم را می‌دهد، بلکه می‌گوید حفظ حیات واجب است و برای نجات خود باید حتماً دیگران را آگاه سازد و مردم را به یاری خود طلب کند. گر چه استعانت از غیر خدا در مواقع اضطرار شرعاً مجاز است، ولی امام سجاد علیه‌السلام که نمی‌خواهد از غیر خدا استعانت نماید، عرض می‌کند: پروردگارا! یا مرا در فتنه و امتحان قرار نده که دچار اضطرار شوم، یا اگر قضای قطعی تو بر این است که به چنین آزمایش و امتحانی مبتلا گردم، به گونه‌ای مورد حمایتم قرار ده که برای رفع اضطرار از تو یاری بخواهم و دست استعانت به سوی غیر تو نگشایم.

این دعا جلوه‌ای از توحید افعالی امام سجاد علیه‌السلام است که ما نمونه آن را در مورد حضرت ابراهیم می‌بینیم: حضرت ابراهیم علیه‌السلام، هنگامی که او را به آتش افکندند در موقع اضطرار از غیر خدا، حتی از فرشته بزرگ الهی یاری نخواست، فقط از باری تعالی نصرت طلبید و خداوند یاریش فرمود.

عدم خضوع و تضرّع در مقابل غیر خدا

و لا بالخضوع لسؤال غیرک اذا افتقرت، ولا بالتضرع الی من دونک اذا رهبت.

بارالها! وقتی فقیر می‌شوم با خضوع و تذلل برای درخواست از غیر خودت امتحانم مکن و موقعی که گرفتار ترس می‌گردم با تضرع و زاری در مقابل غیر خودت آزمایشم منما.

تهیدستی و ناامنی

دو امر بسیار مهم و خطیر است که اگر در زندگی دامنگیر افراد ضعیف النفس و کم ایمان شود، می‌تواند در آنان اثر نامطلوب بگذارد و از عزت و شرافت نفس، که سرمایه گرانقدر انسانی است، محرومشان نماید: یکی تهیدستی و فقر است و آن دیگر، ناامنی و ترس.

انسان شریف‌ترین مخلوق الهی و خلیفه باری تعالی در زمین است. خداوند در قرآن شریف فرموده: «ولقد کرّمنا بنی آدم» (ما فرزندان آدم را موجوداتی کریم و بزرگ قرار داده‌ایم). شرافت و عزت انسان، گاه به واسطه برخی عوامل مورد تهدید قرار می‌گیرد. فقر و تهیدستی از جمله

اموری اســت که می‌تواند منشــأ ذلــت و خواری انســان‌ها گردد و آنان را به پســتی و دنائت وادار نمایــد. البته فقر از جمله مــواد امتحان و آزمایش خداوند نیز هست.

دشواری تحمل فقر

با توجه به این که مردم از نظر ایمان و بی‌ایمانی، قــوت و ضعــف نفــس و از نظــر عــزت نفس و فرومایگــی با یکدیگر تفاوت دارنــد، قطعاً نتیجه آزمایش آنان نیز متفاوت خواهد بود. افراد با ایمان به نســبت ایمان و صبرشان و همچنین به نسبت درجه فقرشان خوب امتحان می‌دهند، بعضی که فاقد ایمان و ذخایر اخلاقی هســتند، فقر در آنان بیش و کم اثر بد می‌گذارد، به گناه آلوده می‌شوند و به پســتی تن می‌دهند. رســول اکرم صلی الله علیه و آله و ســلّم فرمود: خداوند به ابراهیم خلیل وحی فرســتاد: من تو را آفریــدم و به آتش نمرود مبتلایت ســاختم. اگر تو را به فقــر مبتلا نمایم و صبــر را از تو بگیــرم، چه خواهی کــرد؟ ابراهیم عرض کرد:

بارالها! فقر بــرای من از آتش نمرود شــدیدتر اســت خداوند فرمود: به عزت و جلالم قسـم که مخلوقی را در آسمان و زمین شدیدتر و سخت‌تر از فقر تهیدستی نیافریده‌ام.

این روایت به شــنونده می‌فهماند که فقر بدون صبر تا چه حد سنگین است.

مراتب تحمل فقر

صبر بــه معنای حس خویشــتن‌داری و تملک نفس اســت و این خصلت حمیــده در زمینه فقر و تهیدســتی دارای مراتــب و درجاتــی اســت و عالی‌ترین مرتبــه آن را خداوند در قرآن شــریف برای فقــرای اصحاب صفه، بیان فرموده اســت. صبر این گروه در فقر به انــدازه‌ای بود که نه تنها تهیدستی خود را به زبان نمی‌آورند بلکه در جامعه به گونــه‌ای رفتار می‌نمودند کــه افراد بی‌اطلاع، آنان را غنی و متمکن می‌پنداشتند. به زبان آوردن فقر، خود نوعی بی‌صبری اســت، به علاوه، اظهار نمودن فقر مایه ذلت و تحقیر گوینده است.

گــروه دیگر صابــر و متحمل در فقر، کســانی هســتند که با تمرین، واجد صفت بسیار پسندیده قناعت شــده‌اند، با حداقل زندگی می‌ســازند، از تنگدستی خود سخن نمی‌گویند و از کسی تمنای کمک ندارند. اولیای گرامی اســلام در ســخنان خود قناعــت را غنــا خوانده‌اند، یعنی فــرد واجد خصلت قناعــت، از غنــای روح و بی‌نیازی نفس برخوردار است و به مردم نیازی ندارد. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: کســی که به رزق خدا قانع باشد، او از غنی‌ترین مردم است.

گاه برای یک انسان شریف و بزرگوار که در فقر، صابر و قانع اســت وضعی به وجــود می‌آید و آن چنــان در مضیقه قرار می‌گیرد که ناچار می‌شــود نیاز خــود را به دیگــران بگویــد و از آنان کمک بخواهد. در این قبیل موارد اولیای گرامی اســلام به پیــروان خود اجازه می‌دهند که به قدر ضرورت اقدام نماینــد، ولی اکیداً ســفارش کرده‌اند که در انتخاب شــخصی که می‌خواهند راز خود را با وی در میــان بگذارند، دقت و مراقبــت کامل مبذول دارند و ســرّ خویش را به افراد نااهــل نگویند و بر مصیبت خود نیفزایند.

در مکتب اسلام، تضرع و زاری و التماس نزد دیگــران، منافی با عــزت ایمانــی و شــرافت نفس انسانی اســت، جزع و زاری باید فقط به صورت دعا در پیشــگاه خداوند توانا باشد. اگر خداوند اراده فرمود و مشــکل حل شــد، زاری کننده بدون منت به هدف رسـیده اسـت و اگر حل نشــد، عزّت و شــرف خود را از دســت نداده است.

معنای رهب

راغب می‌گوید: رهب عبارت از ترسی است که آمیخته به احساس خطر و اضطراب باشد. موقعی که آدمی گرفتار حالت وحشت و نگرانی می‌شودو احساس خطر می‌نماید، هر چه قدرت دارد به کار می‌برد تــا خود را از آن وضع اضطراب‌آمیز برهاند. اگر از تلاش و کوشــش خود نتیجــه‌ای نگرفت، دچار یأس می‌گردد.

راه‌های رهایی از ترس

عوامل متعددی می‌تواند موجب خوف آمیخته به خطر و اضطراب شــود، بعضــی از آن عوامل، طبیعی و مســتند به قوانین نظام آفرینش اســت ماننــد زلزله، آتش‌فشــان، ســیل، وزش بادهای وحشــت‌زا و نظایر اینها. در این قبیل مواقع همه افراد باید تا جایی که می‌توانند از وســایل و اسباب عادی استفاده کنند و خویشتن را از خطر برهانند. افراد با ایمان در این شــرایط در عین اســتفاده از اسباب، متوجه خدا می‌شوند. درخواست رفع خطر می‌کنند. مزیت افراد با ایمان در این است که حتی در مواردی که اســباب عادی راه ندارد متوجه خدا می‌شوند، درخواست رفع خطر می‌کنند و به نسبت تسـلیم و رضای ایمانی که در باطن دارند، سکون و آرامش می‌یابند.

در مواردی که عامل احســاس خطــر، تهدید قدرتمندان ظالم باشــد؛ بعضی بــرای نجات از خوف، به افراد نافذ متوســل می‌شوند، در مقابل آنــان التمــاس می‌کنند، تــا وســاطت نمایند و صاحبــان قــدرت را از تصمیــم ظالمانه خویش منصرف کنند. در مکتب اسلام، تضرع و زاری و التماس نزد دیگــران، منافی با عــزت ایمانی و شرافت نفس انسانی است، جزع و زاری باید فقط به صورت دعا در پیشــگاه خداوند توانا باشد. اگر خداونــد اراده فرمود و مشــکل حل شــد، زاری کننده بدون منت به هدف رسیده است و اگر حل نشــد، عــزّت و شــرف خــود را از دســت نداده است.

مکارم و محاسن اخلاقی

وهب لی معالی الاخلاق، واعصمنی من الفخر

بارالها! به من معالی اخلاق عطا فرما

مقصود از معالی اخلاق

معالی اخلاق از سجایای انسانی و ملکات بسیار عالی اســت که خداوند دوســت دارد انسان‌ها به وســیله آنها به کمال انســانی نایل گردند. رسول گرامی فرمــوده: خداوند دوســتدار معالی اخلاق اســت و از فرومایگــی و خلقیــات پســت بیــزار می‌باشد.

تقدم مکارم اخلاقی بر محاسن اخلاقی

در روایات اولیای اسلام، با این که مکارم اخلاق در کنار محاسن اخلاق ذکر می‌شود، اما مکارم اخلاق به مراتب بالاتر از محاسن اخلاق است. «محاسن اخلاق»، یعنی «صفات خوب و پسندیده» و «مکارم اخلاق» یعنی «بزرگواری و کرامت نفس». به نظر می‌رسد «محاسن اخلاق» آن قسم خلق و خویی است که در شرع مقدس، ممدوح شناخته شده و با غرایز و تمایلات نفسانی هماهنگ است، یا لااقل با آنها تضادی ندارد، و مکارم اخلاق، آن قسم خلقیات عالی و رفیعی است که در نقطه مقابل غرایز و هوای نفس قرار دارد و آدمی به طور طبیعی مایل نیست آن طور عمل کند بلکه می‌خواهد در جهت مخالفت مکارم اخلاق قدم بردارد. برای بیان تفاوت این دو از روایات استفاده می کنیم.

روای حدیث می‌گوید که به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: حد حسن خلق چیست؟ فرمود: با مردم به نرمی و گرمی برخورد کنی، پاک و منزه و در کمال ادب سخن بگویی، و در مواجهه با برادرانت متبسم و گشاده‌روی باشی. تمام این کارها از محاسن اخلاق است و همه این افعال، مورد تأیید شرع مقدس می‌باشد، اما این صفات نشانه شرف انسانی نیست؛ چرا که افرادی هستند که علی الظاهر دارای تمام این صفات می‌باشند و درونی متجاوز دارند. امام صادق علیه‌السلام پیرامون مکارم اخلاق فرمود: بپیوند با کسی که از تو بریده، عطا کن به کسی که ترا محروم نموده، نیکی کن درباره آن کس که به تو بدی کرده و...

تأثیر مکارم اخلاق بر زندگی دنیوی

صرف نظر از جنبه اخروی و جهات معنوی، تخلق به مکارم اخلاق در زندگی دنیا نیز مایه سعادت و رستگاری است. امام علی علیه‌السلام فرموده است: اگر به فرض، ما نه به بهشت امید می‌داشتیم و نه از عذاب خائف می‌بودیم و نه در اندیشه ثواب و عقاب، شایسته انسانیت آن بود که از پی مکارم اخلاق برویم، زیرا کرامت خلق، ما را به راه رستگاری هدایت می کند و موجبات سعادت ما را فراهم می‌آورد.

کرامت بجا و نابجا

افراد کریم النفس باید بزرگواری و اخلاق عالی خود را در مورد کسانی اعمال نمایند که شایسته عفو و بخشش باشند که نه تنها از آن سوء استفاده نمی‌نمایند بلکه ممکن است به اصلاح خویش بپردازند؛ زیرا افراد نادان و فرومایه، گذشت اشخاص کریم النفس را حمل بر ضعف و ترس آنان می‌نمایند و در نتیجه بر تجری و جسارت خود می‌افزایند. امام علی علیه‌السلام به فرزندش حضرت مجتبی نوشته است:بپرهیز از این که تذکرات مرا نابه جا به کاربندی و آنها را با افراد نااهل که لایق فضیلت اخلاقی نیستند اعمال نمایی.

مصونیت از فخر فروشی

واعصمنی من الفخر

بارالها! بر اثر نیل به مکارم اخلاق و صفات عالی انسانی مرا از مباهات نسبت به مردم مصون و محفوظ دار.

از جمله صفات بسیار مذموم در آیین اسلام «خود برتربینی» و مباهات نمودن به مردم است. امام علی علیه‌السلام فرموده: دو چیز است که مردم را به مسیر هلاکت سوق می‌دهد: ترس از فقر و تهیدستی و فخر فروشی به مردم.

در اسلام، فخرفروشی و مباهات به مردم که ناشی از خود بزرگ‌بینی و تکبر است، ممنوع شناخته شده، خواه پایگاه افتخار، امری موهوم و غیرواقعی باشد مانند افتخارات دوره جاهلیت، و خواه منشأ مباهات کمال واقعی باشد، مانند علم، تقوا، و مکارم اخلاق. مفاخره به هر انگیزه و از هر منشأ دو زیان بزرگ اخلاقی دارد: از طرفی موجب ابراز کبر و خودبزرگ‌بینی فخرکننده است، و از طرف دیگر موجب تحقیر مردم و کوچک شمردن آنان است و این هر دو در تعالیم اسلام ممنوع است.



با دو اطلبان آزمون های حقوقی ـ قضایی



۱) فردی که متهم به جرم کلاهبرداری است، حداکثر چند وکیل می تواند به دادگاه معرفی نماید؟

الف) چهار وکیل

ب) سه وکیل

ج) دو وکیل

د) محدویتی ندارد.

۲) متهم به جرم سرقت مشمول حد، حداکثر چند وکیل می تواند به دادگاه معرفی نماید؟

الف) یک وکیل

ب) دو وکیل

ج) سه وکیل

د)محدویتی ندارد.

۳) در امور جزایی متهم چند وکیل می تواند انتخاب کند؟

الف) فقط یک نفر

ب)فقط دو نفر

ج)سه نفر

د)محدویتی ندارد.

۴) در کلیه امور جزایی طرفین دعوی (شاکی ـ متهم) می توانند:

الف) یک وکیل معرفی و انتخاب کنند.

ب)دو وکیل انتخاب و معرفی کنند.

ج)حداکثر سه وکیل انتخاب و معرفی کنند.

د) چندین وکیل معرفی و انتخاب کنند.

۵) در دادرسی های کیفری متهم چند وکیل مدافع تسخیری می تواند داشته باشد؟

الف) یک نفر

ب)حداکثر سه نفر

ج) بنا به نظر دادگاه است.

د)به خواست متهم است.

۶) متهم در دادگاه عمومی و انقلاب یا دادگاه های نظامی حق معرفی چند وکیل را دارد؟

الف) در عمومی و انقلاب فقط یک وکیل ـ در نظامی حداکثر سه وکیل

ب) در عمومی و انقلاب حدکثر سه وکیل ـ در نظامی فقط یک وکیل

ج) در همه دادگاه‌ها،ا حداکثر دو وکیل

د) در دادگاه‌های عمومی و انقلاب محدویتی ندارد، ولی در دادگاه نظامی حداکثر سه وکیل

۷) متهم در دادگاه چند وکیل می تواند داشته باشد؟

الف) یک وکیل

ب) دو وکیل

ج)سه وکیل

د)محدویتی ندارد.

۸) در صورتی که متهم سه وکیل داشته باشد، برای رسمیت جلسه حضور چند نفر از وکلاء لازم است؟

الف) سه نفر

ب) دو نفر

ج)یک وکیل

د) حضور وکلاء ضرورتی ندارد.

۹) در رسیدگی به دعوی کیفری مداخله وکیل در کدام مورد الزامی است؟

الف) با درخواست متهم

ب) با تشخیص دادگاه رسیدگی کننده

ج) در کلیه موارد

د) در جرایم دارای مجازات قانونی حبس ابد یا اعدام

۱۰) در زنای مستلزم رجم چنان‌چه متهم از حضور یا معرفی وکیل امتناع ورزد:

الف) دادگاه وقت دادرسی را تجدید می کند.

ب) بدون حضور وکیل رسیدگی می کند.

ج) به امتناع متهم توجه نمی کند.

د) حکم غیابی صادر می کند

۱۱) در کدام یک از جرایم زیر تعیین وکیل تسخیری برای متهم الزامی است؟

الف) جرمی که مجازات قانونی آن حبس ابد است.

ب) جرمی که مجازات قانونی آن حبس بیش از ده سال است.

ج) جرمی که مجازات قانونی آن حدّ است.

د) جرمی که مجازات قانونی آن قصاص عضو است.

۱۲)در امور کیفری ابلاغ وقت دادرسی به وکیل در کلیه جرایم به جز جرایم ذیل کافی است؟

الف) جرایم مستوجب حد و قصاص

ب) جرایم مستوجب قصاص، اعدام و رجم

ج) فقط جرایمی که محاکمه غیابی در آنها جایز نیست.

د) جرایم مستوجب قصاص نفس، اعدام،رجم،

حبس ابـد و جرایمی که محاکمـه غیابی در آنها جایز نیست.

۱۳) تعییـن وکیل تسـخیری در چه مواردی لازم است؟

الف) کلیه جرایم مستوجب حبس ابد

ب) کلیه احکام کیفری قابل تجدیدنظر خواهی

ج) کلیه جرایم مستوجب بیش از ده سال حبس

د) کلیه جرایمی که رسـیدگی به آنهـا ابتدأ در صلاحیت دادگاه کیفری استان است.

۱۴) حضـور وکیـل مدافـع در محاکمـات کیفری زمانی اجباری است که:

الف) رئیس قوه قضاییه دستور دهد.

ب) متهم درخواست وکیل تسخیری کند.

ج) مجـازات قانونی عمـل ارتکابـی، اعدام یا حبس دائم باشد.

د) رئیس دادگاه مقتضی بداند.

۱۵) در کـدام نـوع از جرایـم چنانچه متهم وکیل معرفی نکرد تعیین وکیل تسخیری برای متهم الزامی است؟

الف) جرایم مستوجب مجازات حد

ب) جرایم مستوجب قصاص نفس

ج) جرایم با مجازات قانونی حبس ابد

د) موارد مندرج در بندهای ۲ و ۳

۱۶) در جرایمـی کـه مجـازات قانونـی آن اعدام اسـت، اگر متهم وکیـل تعیینی معرفی نکند، کدام گزینه صحیح است؟

الف) دادگاه تکلیفی به تعیین وکیل تسـخیری ندارد.

ب) دادگاه بایـد یک وکیل تسـخیری انتخاب کند.

ج) دادگاه باید دو وکیل تسخیری انتخاب کند.

د) تعداد وکیل تسخیری بسته به نظر و تقاضای متهم است.

۱۷) در رسیدگی‌های جزایی چنان‌چه متهم وکیـل معرفـی ننمایـد، دادگاه در کـدام مورد مکلـف بـه تعییـن وکیل تسـخیری بـرای او است؟

الف) جرایم مستوجب حبس ابد.

ب) جرایـم داخل در صلاحیـت دادگاه کیفری استان.

ج) جرایم با مجازات بیش از پانزده سال حبس.

د) در جرایم مستوجب قصاص عضو.

۱۸) حضـور وکیـل مدافـع در محاکمـات کیفری، وقتی اجباری است که:

الف) متهم درخواست وکیل تسخیری کند.

ب) مجـازات قانونـی عمل ارتکابـی اعدام یا حبس دائم باشد.

ج) رئیس دادگاه آن را مقتضی بداند.

د) اگر رئیس قوه قضائیه آن را دستور دهد.

۱۹) در جرایم منافی عفت چنان‌چه متهم از معرفی وکیل امتناع نماید:

الف) جلسـه محاکمه تجدید و مراتب به اطلاع رئیس حوزه قضایی می‌رسد.

ب) جلسـه رسـیدگی بـا حضور ابویـن متهم تشکیل می‌شود.

ج) دادگاه اقـدام بـه تعیین وکیل تسـخیری می‌کند.

د) محاکمه بدون حضـور وکیل مدافع صورت می‌پذیرد.

۲۰) در جرایـم مسـتوجب کـدام یـک از مجازات‌هـای زیـر، انتخاب وکیل تسـخیری منوط به موافقت متهم است؟

الف) حدّ رجم

ب) حدّ سرقت

ج) حبس ابد

د) اعدام

پاسخ:

۱) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۲) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۳) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۴) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۵) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۶) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۷) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک، آخوندی/۱۷۳، گلدوست/۱۴۷-۱۴۶

۸) گزینه «د» درست است. مستنبط از ماده ۱۸۵ ق.آ.د.د.ع.ا.ک.

۹) گزینه «د» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۰) گزینه «ب» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۱) گزینه «الف» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۲) گزینه «د» درست است. تبصره دو ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۳) گزینه «الف» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۴) گزینه «ج» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۵) گزینه «د» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۶) گزینه «ب» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۷) گزینه «الف» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۸) گزینه «ب» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۱۹) گزینه «د» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک

۲۰) گزینه «الف» درست است. تبصره یک ماده ۱۸۶ ق.آ.د.د.ع.ا.ک



اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می دادید؟

طبق گزارش شهرداری میاندوآب آقای (الف) که مأموروصول....

پاسخ پرسش شماره ۷۷

در بادی امر باالتفات به برخی اصطلاحات معنونه در فرض سؤال از قبیل «تصاحب» و «برداشت»، به نظر می‌رسد که عنوان اتهام انتسابی به (الف)، اختلاس باشد؛ ولی با اندکی دقت مشخص می‌شود. که عمل ارتکابی، واجد عنوان مجرمانه مستقلی است.

در رکن مادی جرم اختلاس، مأمور دولت، اموال متعلق به موسسات، نهادها و ادارات دولتی یا اشخاص را که حسب وظیفه به وی سپرده شده، به نفع خود یا دیگری برداشت و تصاحب می‌نماید. در فرض سؤال وجهی که متهم مبادرت به تحصیل و تصاحب آن نموده، غیرقانونی بوده و مازاد بر عوارضی است که مودّی مکلف به پرداخت آن بوده است. برای تحقق جرم اختلاس، وجه حاصل شده بایستی صرفاً در حدود وظیفه قانونی مأمور دولت تحصیل شده باشد؛ یعنی منشأ وجه دریافتی از مشروعیت قانونی برخوردار بوده و تحت حمایت قانون باشد. از طرف دیگر با عنایت به ضوابط مربوطه، وجوه اشخاص نیز بایستی در حدود مقررات و قواعد راجع به آن حسب قانون به مأمور دولتی سپرده شده باشد، تا به مجرد برداشت و تصاحب آن از ناحیه مشارالیه، تحت عنوان مختلس قابل پیگرد باشد.

ولی در این پرونده، تحصیل و تصاحب مبلغ یک صد هزار ریال مازاد بر مبلغ متعلقه و قابل پرداخت، قطعاً من غیر حق و فاقد محمل قانونی بوده و نوعی تحصیل وجه از مجرای نامشروع می‌باشد. بنابراین، تحت عنوان اختلاس نمی‌توان به نامبرده تفهیم اتهام نمود.

اگر فرض کنیم تحصیل وجه مازاد بر عوارض متعلقه، مزّورانه و توأم با مانور متقلبانه بوده، به نوعی که «ب» اغفال و متقاعد به پرداخت آن شده باشد، می‌توان مشارالیه را تحت عنوان کلاهبردار تعقیب نمود.به هر حال، نوع اتهام از ظرافت خاصی برخوردار بوده و اندکی تسامح سبب اشتباه در تشخیص مصداق آن می‌گردد.

النهایه، با عنایت به سیاق موضوع معنونه، ضمن رد اتهامات فرض شده (اختلاس و کلاهبرداری) با احراز بزهکاری متهم و انطباق بزه انتسابی با ماده ۶۰۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۷۵) که به موجب آن: «هر یک از مسؤولان دولتی و مستخدمان و مأمورانی که مأمور تشخیص یا تعیین یا محاسبه یا وصول وجه یا مالی به نفع دولت است، برخلاف قانون یا زیاده بر مقررات قانونی اقدام و وجه یا مالی اخذ یا امر به اخذ آن نماید...» (که بنا به صراحت همان ماده، حکم مقرر در خصوص مأموران شهرداری نیز مجری است) دادگاه آقای «الف» را علاوه بر حکم به استرداد وجه دریافتی مازاد بر تعرفه قانونی، به مبلغ یکصد هزار ریال در حق «ب»، به تحمل هشت ماه حبس تعزیری محکوم می‌نماید.

پرسش شماره ۷۸

شخص «الف» طی شکایتی اعلام کرده است که آقای «ب» ضمن تهیه استشهادیه به امضای خود و چند نفر اشخاص مجهول الهویه، مدعی شده است که شخص «الف» در حضور آنها به مقامات مملکتی توهین نموده است. در جریان رسیدگی، به جز «ب» که از طریق انتساب، خط و امضا به وی توسط کارشناس تأیید می‌گردد، بقیه افراد امضا کننده شناخته نمی‌شوند و معلوم می‌گردد که «ب» از طرف آنها ذیل استشهادیه را امضا کرده است. «الف»، ارتکاب اهانت به مقامات مملکتی را انکار می‌کند و «ب» نیز ضمن اظهار ندامت، به عمل مجرمانه خود اعتراف می‌کند. با توجه به داده‌های مسأله، اگر شما رئیس دادگاه رسیدگی کننده به این پرونده باشید:اولاً: اتهام انتسابی به «ب» از مصادیق چه جرمی‌است و با کدام یک از مواد قانون مجازات اسلامی‌قابل انطباق می‌باشد و او را مستحق چه مجازاتی می‌دانید؟

ثانیاً: تأثیر گذشت «الف» را تا چه حد در میزان مجازات مؤثر می‌دانید؟

تنظیم کننده: عبدالکریم کارمزدی
وکیل دادگستری

افقی:

۱ـ از موجبات صدور قرار موقوفی تعقیب ـ نوعی مجازات

۲ـ پافشاری در مخالفت و عناد ـ کفل ـ دیه جنایت عمد دیوانه بر عهده اوست.

۳ـ پسوندی که معنای مثل و مانند یا دارنده و لایق می‌دهد ـ قاعده‌ای به مفهوم استیلای مادی یا حکمی در مالی

۴ـ بیماری که میکروب آن از راه زخم و جراحت وارد بدن می‌گردد.

۵ـ تشکیلات اداری یک مؤسسه رسمی یا غیررسمی و در جدول نیز مشاهده می‌شود ـ از نمازهای واجب

۶ـ ****

۷ـ یکی از سوره های قرآن

۸ـ از عناوین جزایی در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح

۹ـ حد آن هشتاد تازیانه است ـ نیست و نابود شدن

۱۰ـ نام قدیمی اداره مدعی‌العموم و پارکه

۱۱ـ حجاج در مناسک حج به آنجا هم می‌روند ـ باری که این گونه باشد، به مقصد نمی‌رسد ـ در مقابل جنایتی که بر عضو کسی وارد شود و دیه برای آن تعیین نشده، پرداخت می‌شود.

۱۲ـ ****

۱۳ـ ****

عمودی:

۱ـ با شکوه و همراه با تجمل ـ اولیای آن حق قصاص قاتل را دارند.

۲ـ واکنش قانونی نسبت به جرم

۳ـ سِر ـ یاری دادن

۴ـ سخن بیهوده ـ وقت و روزگار ـ نخ یا نخ تابیده

۵ـ اعم از حکم و قرار است ـ سخن صریح

۶ـ محبوس ـ مالیات

۷ـ ****

۸ـ به خدمت... نیروهای مسلح به محض قطعی شدن محکومیت به حدود پایان داده می‌شود.

۹ـ کلمه نفی

۱۰ـ شهری مذهبی ـ طنین مگس ـ از مصادیق دیه می‌باشد.

۱۱ـ گشودن و باز کردن ـ کشتی جنگی

۱۲ـ عذر نا به جا ـ تعهد کار برای دولت در برابر اجرت به موجب قرارداد و صورت‌مجلس مناقصه

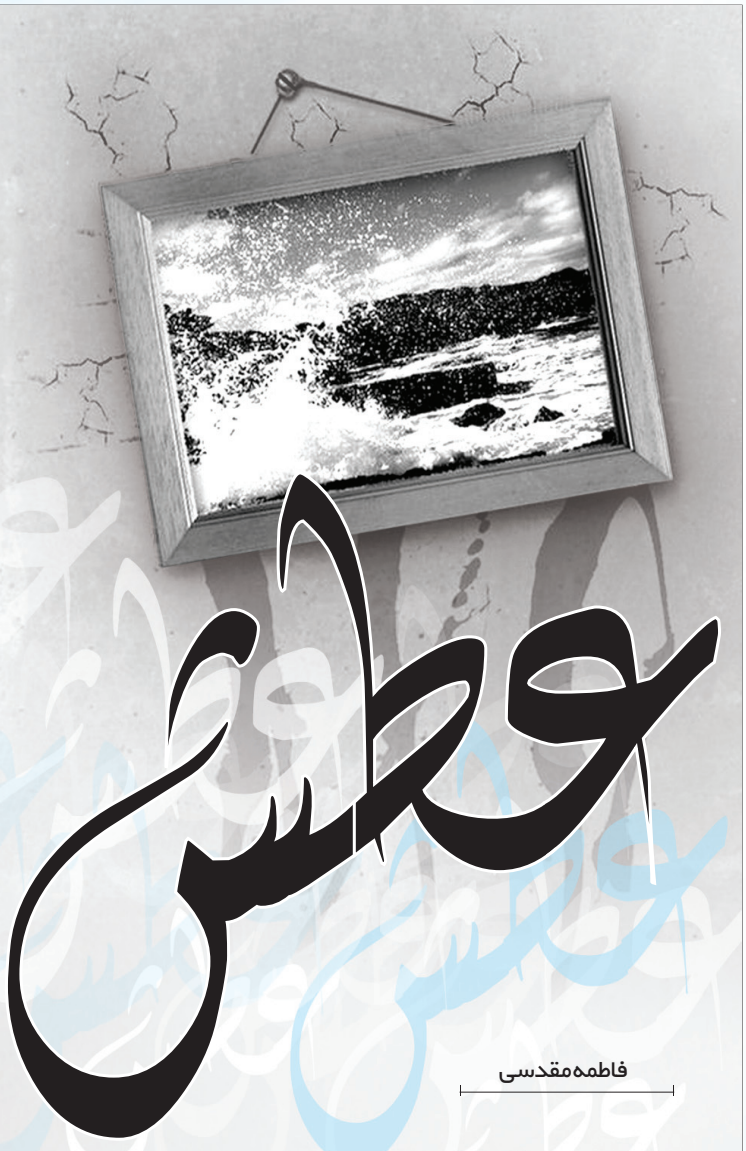
۱۳ـ سنگی قیمتی به رنگ سرخ

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	*									*			
۲			*				*						*
۳				*			*		*		*		*
۴					*		*		*	*	*		*
۵							*						*
۶	*		*		*		*		*	*	*	*	*
۷	*	*	*	*	*	*	*		*	*			
۸													
۹	*	*			*		*		*				
۱۰							*		*	*	*		*
۱۱				*			*				*		*
۱۲	*	*		*	*	*	*		*		*		*
۱۳	*	*	*	*	*	*	*		*		*	*	*

جدول شماره ۲۹

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱	د	ا	د	ر	س	ی	ک	ی	ف	ر	ی	*	ع
۲	ا	ح	ا	د	*	م	ن	ف	ع	ت	*	د	م
۳	د	ا	ن	*	م	ن	د	*	ل	و	ث	*	و
۴	و	ل	ا	ی	ت	*	و	ش	*	ش	*	غ	م
۵	ر	هـ	*	د	هـ	*	*	ا	ن	*	ق	*	ی
۶	*	*	ش	*	م	م	س	ک	*	ر	س	ا	*
۷	*	*	هـ	م	*	ز	م	ی	ن	*	ا	هـ	و
۸	گ	*	ا	ب	ر	ا	*	*	و	ا	م	*	ک
۹	ا	ع	د	ا	*	ر	ا	ی	ا	ن	هـ	ا	ی
۱۰	ت	ق	ت	ی	ر	*	د	*	*	ص	*	و	ل
۱۱	ا	ی	*	ع	م	*	ا	ی	م	ا	ن	*	*
۱۲	هـ	ل	ا	هـ	ل	*	*	خ	و	ف	*	ز	ل
۱۳	ا	هـ	ن	*	*	م	ا	هـ	ر	*	*	ر	ب

پاسخ جدول شماره ۲۸



عطر

فاطمه مقدسی

بچه سال به نظر می‌رسید، اما نمی‌توانستم بی‌تفاوت از او بگذرم. کنجکاو شده بودم؛ آخر این دختر با این سن و سال؟! هر چند دیگر بعید نیست. توی این دوره و زمانه، همه جور آدم پیدا می‌شود. در این سن، دزد، قاچاقچی، معتاد و حتی قاتل هم پیدا می‌شود. از مسؤول آنجا پرسیدم چه جرمی مرتکب شده؟ گفتند: هیچ کدام از اینها نیست. خواستم بپرسم پس چه؟ که وسط حرفم پرید و گفت: ببین اگر خودش راضی به گفت و گو هست، از خودش بپرس و بعد به سراغ دیگر متهمان رفت.

احساس می‌کردم به سؤالاتم پاسخ نخواهد داد. از اتاق بیرون آمدم. دختر که دست‌بند به دست، منتظر بود تا سروان او را احضار کند، به من نگاهی انداخت و با تبسمی شیطنت‌آمیز گفت: سلام آقا. شما خبرنگار هستید. با تعجب گفتم: بله.

برای کدام مجله کار می‌کنید؟ آیا عکس من هم چاپ می‌شود؟

در حرفهایش شوق خاصی بود، گفتم حاضرید با مجله «همراز من، بشنو» سخنی داشته باشید. با رغبت پذیرفت روی نیمکت راهرو نشستیم. گفتم سؤال کنم، یا خودت شروع می‌کنی که چه شد به اینجا رسیدی. آهی کشید و شروع به تعریف کرد ...

آسمان مهتابی بود، باد ملایمی می‌وزید. کنار پنجره به امید پیامی از آسمان‌ها نشسته بودم. نوید آمدن پدر یا کمی محبت او.

پدر معاملات کلان می‌کرد، هر چه می‌خواستم، برایم مهیا بود، اما دریغ از ذره ای محبت. طوری که عشق به پدرم، ذره ذره به نفرت تبدیل می‌شد می‌ترسیدم که روزی به جای امید به دیدار؛ آرزوی سقوطش را کنم.

پدر مسافرت‌های خارج از کشور می‌رفت و سوغات‌های جور وا جور برایم می‌آورد. آن قدر زیاد؛ و که دیگر برایم تکراری و کسل کننده شده بود و جذابیتی نداشت.

مادرم که بی‌تکلیف‌تر از من بود. احسان برادر بزرگم رفت پی زندگی خودش. در سن نوزده سالگی زن گرفت، می‌دانم مادر سعی می‌کرد محبت خودش را نثار ما کند.

مینا یکی از همکلاس‌های قدیمی‌ام بود که دو سال از من بزرگتر است، به خاطر وضعیت مالی بد خانواده‌اش دو سال ترک تحصیل کرد و وقتی پدرش آتلیه عکاسی را اجاره کرد. مینا نیز در کنار پدرش آموزش فیلم برداری می‌دید و بعد از گرفتن دیپلم، هم‌پای پدر کار می‌کرد، من هم اکثر مواقع به بهانه‌های مختلف به خانه‌شان می‌رفتم. بوی محبت و صمیمیت آن خانه، مرا می‌گرفت و دلم را به سوی آنجا می‌کشاند. مادر مینا زن مهربان و خوش برخوردی بود، بوی عطر غذایش تمام خانه را می‌گرفت، ولی متأسفانه آسم دارد. چندین بار از مادرم خواستم که با مریم خانم آشنا شود، اما قبول نکرد. فقط یک بار به آتلیه آمد و از نزدیک با پدر مینا آشنا شد. مینا هم کمتر از من به خانه مان می‌آمد، او را هم دیده بود.

اتفاقی که آن روز افتاد، حماقتی بیش نبود.

قضیه از آنجا شروع شد که خانواده‌ای بسیار پول‌دار سفارش فیلم برداری به پدر مینا دادند. گفتند که حتماً دو دوربین باشد و عکس‌ها روی بوم انداخته شود. پدر مینا خوشحال بود،تا به حال چنین سفارشی نداشته بود. دو نفر را استخدام کرد و دوربین بهتری اجاره کرد، وقتی حساب کرد، دستمزد عکاسی و فیلم برداری با میکس و سی دی، سه میلیون و پانصد هزار تومان می‌شد. زن و شوهر مشتری وقتی قیمت حساب شده را شنیدند، پذیرفتند و اعتراف کردند که نسبت به جاهای دیگر قیمت مناسبی است. لذا یک میلیون تومان بیعانه دادند و رفتند.

آقای حمیدی رو به من با شوق گفت: دختر! چه پاقدمی‌داشتی!... خلاصه تمام امکانات لازم را آماده کرد. بهترین فرصت برای سرمایه گذاری برای مغازه بود. شادی قشنگی در چشمانش درخشید. با

این کـه ما هیـچ وقت مشـکل مالی نداشـتیم، اما همیشـه پدرم از خراب بودن بازار می‌نالید زندگی با روی طمـع و حرص همـراه بود، امـا حمیدی جور دیگری بود.

مراسـم جشـن به خوبی و آن طور کـه حمیدی می‌خواسـت، برگزار شـد، تـوی عروسـی یکی از بسـتگان داماد فخر فروشـی می‌کرد و بـا افتخار می‌گفت هزینه عروسی سر به سـی میلیون تومان زد، لباس عروس نهصد هزار تومان شد و....

به هر حال زمان آماده شـدن فیلم و عکس رسید، اما آنها برای گرفتن عکس ها و تسـویه حساب‌شان نیامدند. بدهکاری آقـای حمیدی کم کم او را اذیت می‌کـرد و من بیشـتر روزهای تابسـتان را سـعی می‌کردم پیش مینا باشـم تا کمکـش کنم تا این که مینـا بـه آنها زنـگ زد و گفـت چرا بـرای گرفتن عکس‌هـا نمی‌آیید. آنهـا گفتند دیگر بـه آن فیلم احتیاجـی ندارند. آقـای حمیدی با ناراحتـی از آنها خواست که حسابشـان را تسویه کنند. بعد گوشی را گذاشـت و با ناراحتـی گفت: عجب مکافاتی شـد. می‌گوینـد، از هـم دیگـر جداشـده‌اند و عـروس مهریه‌اش را اجرا گذاشـته. پس هزینه‌های من چه می‌شود.

دلم بـرای او سـوخت. می‌خواسـتم کاری کرده باشم. اگر به پدرم می‌گفتم، بدهکاری آقای حمیدی را بدهد قبول می‌کرد، اما تا بازگشـت پدر از سفر دو ماه مانده بود. یک دفعه به ذهنم رسـید کاری کنم. فیلم‌ها را از آقای حمیدی خواستم او گفت برای چه می‌خواهی گفتم: تو آنها را بده، می‌روم دم خانه‌شان و طلبت را می‌گیرم. آقای حمیدی موافقت نمی‌کرد. مجبور شـدم نقشه دیگری بکشـم. با کمک مینا از روی هر حلقه یکی دیگر ضبط کردم و نقشـه‌ام را با مینا در میان گذاشتم به باجه تلفن رفتم و زنگ زدم؛ سلام آقای محترم اگر می‌خواهید فیلم عروسی شما دسـت دیگران نیفتد و پخش نشود. مجبورید با من همکاری کنید. جمشید با پوزخند گفت: مهم نیست من دیگر از همسرم جدا شدم و گذشته از آن، عروس خانم کلاهبرداره که می‌خواسـته از من اخاذی کند. شـقایق با تعجب گفت یعنی چه طـوری؟؟ هیچی خانم تمام قصد و نیت او گرفتن ۱۳۶۴ سـکه از من بـود، که آن هم با اجرا گذاشـتن مهریه از موجودی حسـاب بانکی‌ام برداشـت کرده. به همین راحتی.

شقایق ناامید شـده بود و تیرش به خطا خورده بود. وقتی خواسـت خداحافظی کند، جمشید به ذهنش رسـید که بهترین وسـیله بـرای انتقـام گرفتن از همسـرش، سـتایش از طریق همین دختر پشـت گوشی است. با هیجان گفت: اسمت را نمی‌دانم؟

شقایق مکثی کرد و گفت: سمیرا هستم.

خوبه سـمیرا خانم. بگـذار چیزی به تـو بگویم؛ سـتایش روی فیلم عروسـی‌اش بی نهایت تعصب داشـت. البته از این همه تعصب او هنوزم در حیرتم. شاید می‌خواهد سرکس دیگری را کلاه بگذارد.

شقایق گفت: می‌گویی چه کار کنم.

جمشـید گفت: مگر شـما از روی هـر کدام یکی ندارید؟

شقایق گفت: بله

ـ پس فرصت را طلایی بشـمار. من شماره او را به تو می‌دهم، و مبلغ درخواسـتی پنجاه میلیون تومان باشد. می‌دانی با آن همه پول چکار می‌کنی؟ شقایق گفت: این همه پول بگیرم برای چه؟

ـ خوب معلوم است، خرج کردن بلند نیستی.

ـ من پدرم پول داره و مشکل پول ندارم...

در همین اثنا صدای مینا آمـد: قبول کن به خاطر من، می‌دانی با ایـن پول چقدر زندگی پدرم متحول می‌شود. پس بکش کنار من این کار را می‌کنم.

شقایق جلوی گوشی را گرفت و با تند خویی گفت: دختر اگر ما می‌خواسـتیم این کار را بکنیم، فقط به خاطر این بود که پـول پدرت را زنده کنیم. این مبلغ حق ما نیست.

مینا با هول گفت: آن مهریه هم حق او نبوده، تازه آن عروس خانم خیلی بیشتر از این مبلغ از شوهرش گرفته.

قرار بود بیشـتر فکر کنیم، اما سماجت مینا باعث شد دو ساعت دیگر به جمشـید زنگ بزنم و شماره ستایش را بگیرم.

***

ـ الو... سـلام سـتایش، فیلم‌ها دست ماست، اگر مبلغ پنجاه میلیون تومـان جور نکنی و به ما ندهی، سـه روز دیگر فیلم‌ها دسـت مردم اسـت. ستایش خندیـد و گفت: جوجـه، تو می‌خواهـی از من پول نداشـته‌هات را بگیـری؟ برو، قطع کـن و گرنه به پلیس زنگ می‌زنم.

ـ شـقایق گفت: خیلـی تند نرو، تـو هیچ طوری نمی‌توانی ما را دسـت پلیس بدهی. از جای من خبر نداری.

ـ خانم کوچولـو،!!! من فیلم‌هـا را همین امروز از آتلیه تحویل گرفتـم و جای مطمئن دادم که پاکش کنند.

ـ ای!!! باور نداری؟ پس مجبور شدم یک نسخه را به خانه‌ات پست کنم. خوب گوش کن بدون این که به پلیس خبر دهی، مثل آدم سـر قرار می‌آیی و پول را می‌دهی. وقتی گوشی را قطع کردم. یک حسی به من می‌گفت: تو موفق نمی‌شوی. آن هم آن مبلغ به آن زیـادی. با خود گفتـم کاش قید فیلـم را بزند و برایش دیگر مهم نباشد، اما یاد پدرم افتادم. که الان بهتریـن وسـیله برای انتقـام گرفتـن از او و بردن آبرویش اسـت. او که آن همه دیسـیپلین برای زن و بچه‌اش می‌گذارد. می‌دانسـتم که سـتایش زن بد ذات و هفت خطی اسـت، یک صداهایی تو گوشـم زمزمـه می‌کرد، کـه باید حـال ایـن زن پولکی را بگیرم.

خلاصـه آقای خبرنـگار برای خودم یک سـری توجیهاتی کردم که خوب می‌دانستم با عقل جور در نمی‌آید. تـو فامیل به زرنگی و زبلـی معروف بودم. نمی‌دانم شـاید این حرف‌ها مرا با انگیزه‌تر می‌کرد. می‌خواستم خودی نشـان دهم. هر چه بود خودم را داخـل مردابـی می‌دیدم که هـر چـه در آن تقلا می‌کردم، بیشـتر فرو می‌رفتم. راست می‌گویند که انسان وقتی اسیر شـیطان می‌شود، خلاصی از آن، اگر محال نباشد، سخت است.

در همین حال صـدای با ابهتی گفت و گوی من و شـقایق را قطع کرد. سـرم را که برگردانم، صورت خشـمگین مردی با جذبه را دیدم کـه با غضب به سوی من و شـقایق می‌آمد. شـقایق با خوشحالی گفت: پدرم است، او باید سه ماه دیگر می‌آمد. لبخند کوتاه شـقایق روی صورتش ماسـید؛ پدرش سیلی محکمی روی صورتش زد، طـوری که نزدیک بود روی زمین بیفتد. جلوی خـودم را گرفتم که دخالت نکنم، اما شـعف خاصـی در صورت گلگون شـده شقایق دیدم؛ شـقایق بدون این که اشکی بریزد، با جسـارت گفت: پدر من به این آقا اجازه دادم عکسم

را تو صفحه روزنامه بزند. به این کلمه که رسید آرام و شمرده گفت: هر چند این چیزها برای شما مهم نیست، پدرش با عصبانیت گفت: فقط همین مانده بود که عکس تو، دست هر کس بیفتد آن هم به جرم گروگان گیری فیلم مردم...

آقای سهراب پور (پدرشقایق) سند خانه‌اشان را گرو گذاشت، دست دخترش را گرفت و رفت. همه این کارها دو ساعت بیشتر طول نکشید. با خود گفتم: آخر نفهمیدم چطور شد که در تله افتاد و خبری از مینا نبود.

می‌دانستم اجازه چاپ ماجرای او را ندارم. برای همین دست نگه داشتم. یک روز که به سر کارم رفتم، به من گفتند: شقایق سهراب پور خیلی وقت است که در انتظار شما است. پیش او رفتم و گفتم: خوشحالم که شما را دیدم. خیلی دوست داشتم بدانم آخر آن اتفاق چه طور تمام شد. شقایق شروع کرد، وقتی با ستایش (همان عروس خانم) قرار گذاشت، گفتم که تنها بیاید و او هم قول داد که پلیس را خبر نکند.

قرارمان جای خلوتی بود؛ که پرنده پر نمی‌زد. این طور خاطر جمع بودم، که متوجه آمدنش با کسی خواهم شد؛ حتی به مینا گفتم خودش را از این ماجرا کنار بکشد که اگر دستمان رو شد و کار را به آخر نرساندیم، پدر و مادرش غصه او را نخورند، چون آنها را خیلی دوست داشتم و در ضمن از این بازی هم خوشم آمده بود. در جایی پنهان شدم، او را در دویست قدمی خود دیدم. سعی کردم تا آنجا که چشم کار می‌کند، ببینم که کسی همراهش نباشد! او به من رسید، با دیدن او ترس تمام وجودم را گرفت. فکر اینجا را نکرده بودم. من هم در مراسم عروسی او شرکت کرده بودم و اگر مرا یادش بیاید، می‌تواند محل زندگی‌ام را شناسایی کند و به کلانتری خبر بدهد. ستایش خنده‌ای شیطانی کرد و گفت: تو می‌خواهی به همین راحتی پنجاه میلیون دستت را بگیرد، دختر کوچولو، باد آورده را باد می‌برد. من نتوانستم طاقت بیاورم، گفتم: تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی‌برد. با تعجب پرسید: منظورت چیه؟! تازه متوجه شدم، جمشید همسر سابقش را لو دادم؛ آن هم بدون این که بخواهم. ستایش مصرانه می‌خواست بداند آیا در این ماجرا جمشید نقشی داشته یا خیر!!

ستایش بسیار زرنگ بود. وقتی توانسته سر جمشید کلاه بگذارد، به راحتی هم می‌توانست با کلمات بازی کند و کاری کند که من حتی نشانی محل زندگی و شماره شناسنامه‌ام را بدهم. گفتم: زیاد معطل نکن، پول‌ها را بده تا فیلم‌ها را بدهم.

ستایش با عصبانیت گفت: خانم تصوّر کردی من ندانسته به تو این همه پول را می‌دهم از کجا معلوم که فقط همین‌ها باشد و از آن تکثیر نکرده‌ای؟ با اطمینان گفتم: خاطر جمع باش همین‌هاست.

او که فکر همه جا را کرده بود، کیف سامسونت را به من داد و گفت: فیلم‌ها رو رد کن بیاد.

همه را تحویل دادم و بعد کیف را باز کردم. ظاهراً همه پول بودند، ولی پیش خود گفتم نکند آن تقلبی باشد. در همین افکار بودم که ستایش با خنده‌ای گفت: راحت گول خوردی، پول‌ها تقلبی اند. باید حالا حالاها بیایی پیش خودم درس بگیری. من خشمگین شدم و برای تلافی گفتم: تو باید بدانی که یک نسخه دیگر.... ستایش خیلی سریع از کیفش اسلحه‌ای بیرون آورد. آنقدر این کار را سریع کرد که من حتی فرصت فرار یا فریاد را نداشتم. اسلحه رو به رویم بود. مات و مبهوت به آن خیره شده و زبانم بند آمده بود. با وحشت و لکنت زبان، گفتم: دروغ گفتم.

او هم نیش خندی زد و گفت: دختر جان منهم به تو دروغ گفتم، می‌خواستم مطمئن شوم که واقعاً راست می‌گویی اینها تنها فیلم‌هایی است که در اختیار تو است.

همه چیز مثل کلاف سردرگم شده بود. ستایش گفت: ببین دختر، من سر جمشید شیره نمالیدم که بخواهم پولش را بالا بکشم. ماجرای من و جمشید بر سر این بود که او در شرکتی که کار می‌کرد، با سروته زدن کار، اخاذی و رشوه توانست یک سری آهن وارد کند که دویست میلیون در آن سود بود و همه را بالا کشید. بالا آنقدر ظریف و قشنگ این کار را کرد که کسی متوجه این دزدی پنهان او نشد. من هم که از ماجرای این تبهکاری او خبردار شدم، قصد کردم خودم را به او نزدیک کنم و طوری وانمود کنم که او را خیلی قبول دارم و می‌خواهم شریک زندگی‌اش شوم.

خلاصه بعد از هزار دوز و کلک توانستم دل او را به دست بیاورم و باقی ماجرا را که می‌دانی.

من هم به شقایق گفتم: در واقع همه در این برنامه سهم داشتند و سر یکدیگر کلاه می‌گذاشتند. جمشید سر رئیس شرکت رو کلاه گذاشت و فکر کرد کسی متوجه نمی‌شود، ستایش سر همسر آینده‌اش و بعد یکی مثل شقایق برای تلافی بی‌تفاوتی پدرش، کاری می‌کند که برای خودش سوء سابقه به جا می‌گذارد، گاه؛ جدی جدی وجود خدا را نادیده می‌گیریم و نمی‌دانیم که دست بالای دست بسیار است.

شقایق در ادامه صحبتش گفت: وقتی اسلحه را رو به رویم دیدم، تمام حقایق را باز گو کردم حاضر شدم کیف را به او بدهم که در همان لحظه گشت کلانتری محل از آنجا می‌گذشت. من هول شدم و فریاد زدم: کمک. با سرو صدای من، آنها متوجه شدند و به سمت ما آمدند.

ستایش پا به فرار گذاشت. من همان طور مانده بودم. هنوز ترس و وحشت تمام وجودم را گرفته بود. می‌خواستم فرار کنم، اما صدای تیر به گوشم خورد. متوجه شدم قبل از این که ستایش را دستگیر کنند، از هول این که به دام نیفتد، به پای یک سرگرد شلیک می‌کند. همه این اتفاق‌ها در عرض پانزده دقیقه رخ داد. ستایش دستگیر شد و من بعد متوجه شدم که مینا فکر کرده من خواسته‌ام پول‌ها را تنها بالا بکشم. بنابراین به پلیس خبر داده بود.

ستایش فعلاً در زندان به جرم حمل اسلحه غیرمجاز به سر می‌برد. معلوم نیست چه حکمی برایش می‌برند. از طریق این اتفاق پی به اختلاس دویست میلیونی جمشید هم بردند. شقایق با تأسف گفت: دیدید که در آخر دست نوازش پدر چگونه به سیلی تبدیل شد؟! تنها حرفی که پدرم زد گفت: این راهش نبود، متأسفانه او هنوز نفهمید که من برای پول این کار را نکردم.

ساعتی گذشت و وقت رفتن شقایق شد، به او گفتم: چرا به پدرت نمی‌گویی که دوستش داری، شقایق با ناراحتی گفت: او به من فرصت این را نمی‌دهد. با عجله گفتم: برایش بنویس. همه آنچه که درون قلبت می‌گذرد.لبخند کمرنگی روی صورت شقایق نمایان شد و گفت: شاید.

راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

لطفاً درصورت تمایل نسبت به اشتراک ماهنامه دادرسی نکات ذیل را در نظر داشته باشید:

۱_ فرم اشتراک را کامل و خوانا پرکرده و کدپستی را حتماً قید نمایید.

۲_ وجه اشتراک را به حساب سیبا به ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه سازمان قضایی،کد ۵۱۸ به نام مجله دادرسی واریز نموده واصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، موسسه فرهنگی «دادرسی» ارسال دارید.

صندوق پستی: ۱۳۱۵ - ۱۶۷۶۵ تلفن: ۸۸۴۷۲۳۸۰_ ۸۲۹۰۲۵۷۷ نمابر: ۸۲۹۰۲۵۷۸

۳_ تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه‌دارید.

۴_ از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.

۵_ حق اشتراک برای $\frac{۶}{۱۲}$ شماره مجله دادرسی برای تهران با پست عادی $\frac{۵۶۰۰۰}{۱۱۲۰۰۰}$ ریال، باپست سفارشی $\frac{۸۰۰۰۰}{۱۶۰۰۰۰}$ ریال و برای شهرستان ها با پست عادی $\frac{۵۸۰۰۰}{۱۱۵۰۰۰}$ ریال، باپست سفارشی $\frac{۸۲۵۰۰}{۱۶۵۰۰۰}$ ریال می باشد.

۶_ حق اشتراک با احتساب تخفیف ۱۵درصد برای $\frac{۶}{۱۲}$ شماره مجله دادرسی برای تهران باپست عادی $\frac{۵۰۰۰۰}{۱۰۰۰۰۰}$ ریال با پست سفارشی $\frac{۷۴۰۰۰}{۱۴۸۰۰۰}$ ریال وبرای شهرستان با پست عادی $\frac{۵۲۰۰۰}{۱۰۳۰۰۰}$ ریال، با پست سفارشی $\frac{۷۷۰۰۰}{۱۵۴۰۰۰}$ ریال می باشد.

۷_ متقاضیان در صورت تمایل با واریز مبلغ ۱۵۰۰۰ ریال به حساب نشریه می توانند از CD حاوی پنجاه مقاله انتخابی مندرج در ماهنامه دادرسی استفاده نمایند..

۸_ مجلات صحافی شده دادرسی با جلد گالینگور، موجود می باشد.

۹_ تخفیف ویژه: دانشجویان رشته حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کارکنان قوه قضائیه و نیز وکلا می توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از ۱۵درصد تخفیف ویژه بهره مند شوند.

۱۰_ لطفاً درصورت تغییر آدرس، مراتب را به امور مشترکین مجله اعلام نمایید.

سپاسگزاریم

فرم اشتراک

ماهنامه دادرسی(حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی: تاریخ تولد: میزان تحصیلات: شغل:

مبلغ واریزی:

نوع درخواست: ☐ اشتراک مجله ☐ نسخه الکترونیکی از شماره: $\frac{۶}{۱۲}$ شماره

نشانی کامل جهت ارسال نشریه:

صندوق پستی: کد پستی: تلفن:

پست الکترونیکی: